۱

۴۴

جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش
تعلیم و تعلم عبادت است

سال اول دبیرستان

تاریخ لباس

آموزش بازرگانی و حرفه‌ای

خیاطی



کتابخانه
نمایشگاه دایمی کتابهای درسی
(۱۳۶۳)

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ لباس

۱۰۷۸۷ ـ

سال اول دبیرستان

آموزش بازرگانی وحرفه‌ای

خیاطی

بخش اول کتاب نگارش برادر دکتر غلامعلی حداد عادل است. و بخش دوم و سوم این کتاب در دفتر آموزش بازرگانی و حرفه‌ای در سال ۱۳۶۲ مورد ویراستاری و تجدید نظر قرار گرفت.

صفحه‌پرداز : زرین‌تاج ذبیحی

چاپ از : **چاپخانه ندا**

حقوق مادی این اثر متعلق به وزارت آموزش و پرورش است

۳۹۱/۰
۱۰۷
۱/۰۷
۲۰۱

شرکت چاپ و نشر ایران
تهران ـ کیلومتر ۱۵ جاده مخصوص کرج
خیابان داروپخش ـ تلفن: ۴ ـ ۹۴۱۱۵۱

۲۸۲۰/۰۰

فهرست

بخش اول ـ فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی

مقدمه ۲

بخش دوم ـ تاریخ لباس جهان در عهد قدیم

دیباچه ۳۴
فصل اول ـ پوشاک مصریان ۳۵
فصل دوم ـ پوشاک در بین‌النهرین (سومر ، اکد ، آشور ، بابل ، کلده) ۴۲
فصل سوم ـ پوشاک مردم کرت ۴۶
فصل چهارم ـ پوشاک در یونان باستان ۵۴
فصل پنجم ـ پوشاک در رم باستان ۶۰

بخش سوم ـ تاریخ لباس ایران در عهد قدیم

پیش‌گفتار ۷۰
فصل اول ـ پوشاک عیلامیان ۷۲
فصل دوم ـ پوشاک مادها ۷۵
فصل سوم ـ پوشاک پارسها ۸۱
فصل چهارم ـ پوشاک پارتها ۹۱
فصل پنجم ـ پوشاک ایرانیان در دورهٔ ساسانی ۹۶

بخش اول

فرهنگ برهنگی
و
برهنگی فرهنگی

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

مقدمه

لباس پوشیدن ، شأنی از شئون انسان است و دیده می‌شود؟ پدیده‌ای است که تقریباً به اندازهٔ طول تاریخ بشر سابقه و به‌قدر پهنهٔ جغرافیای امروزین زمین، گسترش دارد. این پدیده باخصوصیات مختلف فردی واجتماعی انسان درارتباط است ومی‌توان‌آن را از دیدگاههای مختلفی از قبیل روانشناسی ، اخلاق ، اقتصاد، جامعه‌شناسی، مذهب، قانون، تاریخ‌وجغرافیا مورد مطالعه قرارداد و برای یافتن پاسخی به این گونه پرسشها به‌جستجو برآمدکه:

چرا انسان لباس به‌تن می‌کند؟

چه رابطه‌ای میان نوع لباس انسان وخصو - صیات روانی اووجود دارد؟

چه‌ارتباطی میان وضع مالی وطبقهٔ اقتصادی یك انسان بانوع لباس اوبرقرار است؟

گروههای مختلف اجتماعی یك جامعه چه لباسهایی می‌پوشند؟

مذاهب مختلف دربارهٔ لباس چه گفته‌اند؟

درقوانین مدنی چه قانونهایی دربارهٔ پوشش مردم وضع شده است؟

تحولات لباس اقوام مختلف در طول تاریخ چگونه بوده و تحت تأثیر چه عواملی صورت گرفته است؟

درنقاط مختلف کرهٔ زمین و در اوضاع و احوال اقلیمی گوناگون ، چه تفاوتهایی میان لباس مردم

پیداست که پاسخ به‌هریك‌ازاین پرسشها ودیگر پرسشهای متعدد مشابه آن محتاج بحثهای مفصل و فرصتهای طولانی است.

ازمجموع تحقیقاتی که به‌عمل آمده، مسلم شده که لباس دست‌کم پاسخگوی سه نیازآدمی است:

یکی اینکه اورا ازسرما وگرما وبرف و باران حفظ می‌کند.

دیگراینکه درجهت حفظ عفت وشرم به‌اوکمك می‌کند.

بالاخره به‌اوآراستگی وزیبایی ووقارمی‌بخشد.

لباس‌آدمی را می‌توان از یك لحاظ به‌مسکن او تشبیه‌کرد. درست است که انسان در ابتدا برای محفوظ ماندن از سرما و گرما و نیز حمله و هجوم حیوانات، به‌ساختن خانه می‌پردازد ، اما علاوه بر این منظور ، خانه مأمن و ماوایی است برای او، تا خود، اموال واحوال اختصاصی‌اش‌را درچاردیواری آن سامان بخشد، و گذشته از اینها خانهٔ هرکس فضایی است که او می‌تواند ذوق و سلیقهٔ خود را ، درحد امکانات خویش، در آن اعمال‌کند و غریزهٔ زیبائی پسندی‌اش را ارضا نماید. لباس را نیز می‌توان به‌تعبیری «خانه» و درست‌تر بگوئیم «خانهٔ اول» هرکس دانست . لباس، خانهٔ اختصاصی‌تر انسان است ، چون هر فرد نخست در لباس خود

سکونت دارد و بعد در خانه‌اش، وازاین قرار است که می‌توان گفت، همهٔ ما به جهت لباسی که بر تن داریم، خانه بدوشیم.

منشأ اصلی پیدایش لباس، چنانکه گفتیم، نیاز به محفوظ ماندن، عفیف ماندن وزیبا بودن است، اما اشتباه است اگر تصور کنیم که می‌توانیم این همه اختلاف وتنوع راکه درلباس افراد جوامع مختلف ودردورانهای مختلف دیده‌می‌شود، تنها بادرنظر گرفتن این سه‌اصل توجیه کنیم. اگر به‌گروههای گوناگون اجتماعی نظرافکنیم، می‌بینیم که لباس زنان، مردان‌و کودکان بایکدیگرمتفاوت است پوشش روستائیان با شهرنشینان فرق دارد. در شهر نیز زنان خانه‌دار، لباسی متفاوت باالباس زنان‌کارمند به تن می کنند و اصناف وصاحبان حرفه‌های گوناگون نیز به تناسب کارخویش، لباسی خاص‌دارند. طبقات مختلف اجتماع نیز بسته به‌وضع اقتصادی و درآمد خود لباسهای گوناگون می‌پوشند وشرایط اقلیمی هرمنطقه نیز بر نوع لباس مردم‌آن تأثیرمی گذارد.

معمولاً[2] مذاهب‌هم دربارهٔ نوع لباس،دستوراتی ذارند، چنانکه دراسلام نیزدربارهٔ پوشش‌تن، قواعد ودستوراتی وجود دارد واصطلاح «حجاب» در جامعهٔ امروز ما، گویای همین نوع پوشش اسلامی است.

دراین نوشته درعین آنکه به‌تأثیر عوامل مختلف برشکل واندازه ونوع لباس توجه داریم، در پی بررسی این تأثیرات نیستیم و حتی قصد نداریم که ازدیدگاه شریعت اسلامی نیز درباره کیفیت وحدود لباس بحثی کنیم[1] آنچه اختصاصاً مورد نظر است «رابطهٔ لباس و فرهنگ» است و تأکید می کنیم که تکیهٔ ما بررابطهٔ لباس وفرهنگ، به‌معنی غفلت و یا بابی‌اعتقادی نسبت به‌رابطهٔ لباس باعوامل‌متعدد دیگر نیست، واگر دراین بحث، درکنار رابطهٔ لباس و فرهنگ، ازسایر تأثیرات سخن نمی گوییم، صرفاً بدین علت است که رابطهٔ فرهنگ و لباس را، در طول رابطهٔ لباس با سایر عوامل اجتماعی، اقلیمی، اقتصادی وتاریخی می‌دانیم، نه‌درعرض آن. به‌عبارت دیگر ما تأثیرفرهنگ را برلباس مهم تر وکلی‌تر از آن می دانیم که از آن در ردیف سایر تأثیرها گفتگو کنیم ومعتقدیم همهٔ تغییراتی که در لباس از ناحیهٔ عواملی غیر از فرهنگ، ایجاد می‌شود، تابع رابطهٔ‌لباس‌وفرهنگ‌ومحاط درچارچوب محدودیتهای فرهنگی است.

رابطهٔ لباس وفرهنگ

معنی‌لباس‌را همه می‌دانیم، پس نیازی به‌تعریف آن‌نیست، امافرهنگ‌را لازم‌است تعریف کنیم، یعنی لازم است مقصود خود را از «فرهنگ» بیان کنیم. فرهنگ درنظر ما و به تعریف ما، عبارت است از کلی‌ترین بینش ونگرشی که یك جامعه نسبت‌به‌جهان دارد، این‌بینش ونگرش‌همان‌معنایی است که آن‌جامعه

۱ــ استاد شهید مطهری در کتاب مسئلهٔ حجاب، به این پرسش از نظرگاه شریعت اسلامی پاسخ داده است. هم در این‌کتاب وهم در دوکتاب دیگر وی نظام حقوق زن در اسلام و اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب، بحثهای سودمندی در خصوص حجاب و مسائل مربوط بدان، از دیدگاههای اخلاقی واجتماعی مطرح شده است.

برای هستی وانسان قائل است و به‌اندازه‌ای کلی و جهانشمول است که همهٔ ارزشها و روشهـای فرد و اجتماع را دربرمی گیرد. دراین نوشته گه‌گاه برای توضیح بیشتر، «جهان‌بینی» را نیز به‌معنی فرهنگ و مرادف آن به‌کار گرفته‌ایم. مامعتقدیم که «جهان بینی» هرقوم درشکل و کیفیت بسیاری از جنبه‌های محسوس وملموس زندگی آن قوم، تأثیری قوی دارد. جهانی که مردم می‌سازند ودر آن زندگی می کنند تا اندازهٔ زیادی تحت تأثیر جهان بینی آنـان است. جوامع مختلف بسته به‌اینکه نسبت به‌هستی چه‌بینشی داشته‌و چه معنایی برای زندگی قائل باشند وچه ارزشهایی را برجهان حاکم بدانند، سبك و اسلوب خاصی در ساختن شهر، خانه، پوشیدن‌لباس ونظایر آن‌خواهند داشت به‌عبارت دیگر، فرهنگ یك قـوم در وجوه مختلف زندگی آنان ازقبیل صنعت، اقتصاد، مدیریت، شهرسازی، معمـاری وهنر، تجلی می کند و بـه‌منزلهٔ روحی است که درکالبد تمدن آن قوم جریان داردو هریك از این جنبه‌ها ، آینه‌ای است که چون در آن نیك بنگریم، می‌توانیم چهـرهٔ آن روح حاکم وآن فرهنگ کلی جامعه‌را در آن مشاهده کنیم. رابطهٔ لباس وفرهنگ به‌اندازه‌ای قوی‌است که وقتی یك‌خارجی وغریبه وارد محیطی می‌شود ، نخستین علامتی که او را می‌شناساند همان لباس اوست. گویی انسانها با لباس خود بایکدیگر صحبت می کنند وهرکس بـه زبان لباس خویش خودرا معرفی مـی‌نماید کـه من کیستم، از کجا آمده‌ام وبه چه دنیایی و چه فرهنگی تعلق دارم.

سخن برسر این‌مطلب است که اختلاف بین تن‌پوش مردم جوامع مختلف گذشته ازخصوصیات جغرافیایی، اقلیمی وعوامل اجتماعی، اقتصادی، حرفه‌ای‌وسنی‌ناشی ازفرهنگ وجهان بینی آن جامعه نیز هست . انسان بسته به‌اینکه برای‌جهان چه‌معنایی قائل باشد، خودرا چگونه موجودی بشناسد، چه‌سرنوشتی برای خود تصور کند وسعادت خودرا درچه بداند ، لباس پوشیدنش تفاوت می کند. چکیدهٔ مقصودما ازبحثی که درپیش داریم این است که اگر درجامعه‌ای مثل جوامع امروزغربی،مذهب درخصوص نوع لباس ساکت باشد و مصالح اجتماعی نیزقانونی برای اندازه و شکل لباس مردم وضع نکرده باشد، بازچنان‌نیست که قاعده ومـلاکی برکـیفیت پوشش مردم حاکم نباشد، وهیچ دلیلی برای اینکه معلوم شود چرا این مردم بدینگونه لباس می‌پوشند ونه به‌گونه‌ای‌دیگر، وجود نداشته‌باشد ونوع لباس و تغییـرات آن امری تصادفی و صرفاً تابع سلیقه افراد مختلف باشد. ما اصولاً درجهان‌هیچ‌پدیده‌ای‌را اعم ازمادی‌واجتماعی ومعنوی،بدون‌علت ومحصول‌شانس‌وتصادف‌نمی‌دانیم وبه همین‌دلیل معتقدیم که اگردرجوامع غربی مذهب وقانون تعیین کنندهٔ نوع پوشش نیست، نبـاید تصور کردکه مردم درانتخاب لباس آزادند ولباس آنان از هیچ معیار وملاکی تبعیت نمی کند وهیچ بینشی برآن حاکم نیست. لباس انسان، نخست تـابـع فرهنگ جامعه اوست وسپس تابع سلیقهٔ خود او. جامعهٔ‌غربی امروز باالباسی که برتن دارد بـا ما سخن می گوید. اگر به‌این سخن گوش فرا دهـیم، فلسفه و فرهنگ غرب را خواهیم شنید.

اثبات رابطهٔ فرهنگ ولباس

این مدعا را باید اثبات کرد. مدعا کدامست ؟

یك باردیگر تکرارمی کنیم:

در هر جامعه نوع وکیفیت لباس زنان و مردان، علاوه بر آنکه تابع شرایط اقتصادی و اجتماعی و اقلیمی آن جامعه است، قویاً تابع جهان بینی و ارزشهای حاکم برفرهنگ آن جامعه و حتی مبین و آیینهٔ آن جهان بینی است.

در مقام اثبات این سخن ، نگـاهـی به دنیای پیرامون خویش می‌افکنیم ودوبخش ازجهان را در نظرمی گیریم؛ یکی دنیای مادی غـرب، که با علم، تکنولوژی واستعمارگری مشخص مـی‌شود ودیگر بخشی که وارث فرهنگها وتمدنهای کهنـی است که مورد هجوم فرهنگ غرب واقع‌شده ومتأسفانه خود را در برابراین فرهنگ باخته‌است و می‌رود تا همهٔ میراث معنوی خود را زیرچکمهٔ ایـن تمدن قربانی کند . کشورهای اسلامی، هند، بخشهای وسیعی از افریقا، آسیای جنوب شرقی وبومیان‌آمریـکا ازاین قبیلند . اکنون به لباسهـای آن دسته از مـردم این سرزمینها که‌هنوز به کلی تحت‌تأثیرغرب‌قرارنگرفته‌اند، نگاهی می‌اندازیم. ازایران آغاز می کنیم که به ما نزدیکتراست و به‌آن نزدیکتریم. لباس روستائیـان ایران را درنظرمی‌آوریم؛ لباس طوایـف و عشایر گوناگون ، لباس کردها ، بلوچها ، بختیـاریها ، قشقائیها، لباس زنان دور مـانده از هجوم فرهنگ غرب، لباس روحانیون.... یك‌بارهمهٔ این‌لباسهارا به سرعت ازنظر می گذرانیم، آیا علـی‌رغم تفاوت در شکل ورنگ وسبك و اندازه، وجـه اشتراکی میان همهٔ این لباسهای غیرغربی مردم ایران وجوددارد؟

همچنین نگاهی به‌لباس مردم‌همسایهٔ کشورخویش می‌اندازیم، لباس عربها را درنظـر بگیریم، ولباس بومی مردان وزنان هند، پاکستان وافغانستان، لباس زنان قبایل یمن ومراکش ولباس بومی مردم آفریقا را، چه می بینیم؟ آیا میان این لباسهای گوناگون‌وجه اشتراکی هست؟ آیا شباهتی میان این‌لباسهاوانواع لباسهای مردم وطن ما وجود دارد؟

پاسخ این سؤال مثبـت است . همراه با این نوشته‌تصاویری‌از لباسهای‌سنتی وملی‌اقوامی که هنوز بطورمستقیم وکامل تحت تأثیر فرهنـگ غرب قرار نگرفته‌اند، عرضه کرده‌ایـم . یك نگـاه به‌همهٔ این تصاویر به‌ما می‌فهماند که وجـه اشتراك این انواع متعدد ومختلف این‌است که همهٔ آنها بلند، گشاد، غیر چسبان وعموماً با سربند، کلاه ودستار همراه است. البته میان این لباسها تفاوتهای بسیار وجـود دارد؛ نوع پارچه، رنگ ، طـرز دوخت ، تعداد اجزای یك دست‌کامل‌آن و بالاخره بسیـاری ازخصوصیات دیگرآنها باهم متفاوت است، اما علی‌رغم همه این تفاوتها که تابع اوضاع واحوال منطقه‌ای، اجتماعی و اقتصادی است، این وجه مشترکی که گفته شد، به نحو بارزی درآنها محسوس‌است. این سیرجغرافیایی را می‌توان با یك تفحص تاریخی تکمیل کرد. اگر سری به‌موزه‌های لباس درکشورهای اروپائی بزنیم، خواهیم‌دید که لباسهای‌اقوام اروپایی درقرون‌وسطی وحتی تا مدتها بعـد ازآن چه مردانه وچه زنـانه، عموماً ازاین لحاظ شبیه لباس امروزین اقوام هنوز غربی نشدهٔ سایر ممالك دنیاست ، یعنی گشاد وبلند است.

لباس بلند تمدنهای شرقی

اگر به تحقیقات مربوط بـه پوشاك مردم ایران



۱ــ «لباس مردی ازحبشه»



۲ــ «زنی ازآفریقای غربی»



۳ــ «سرخ پوستان قاره امریکا»



۴ــ «زن و مردی از ارمنستان شوروی»



۵ ــ «لباس یك زن چینی»

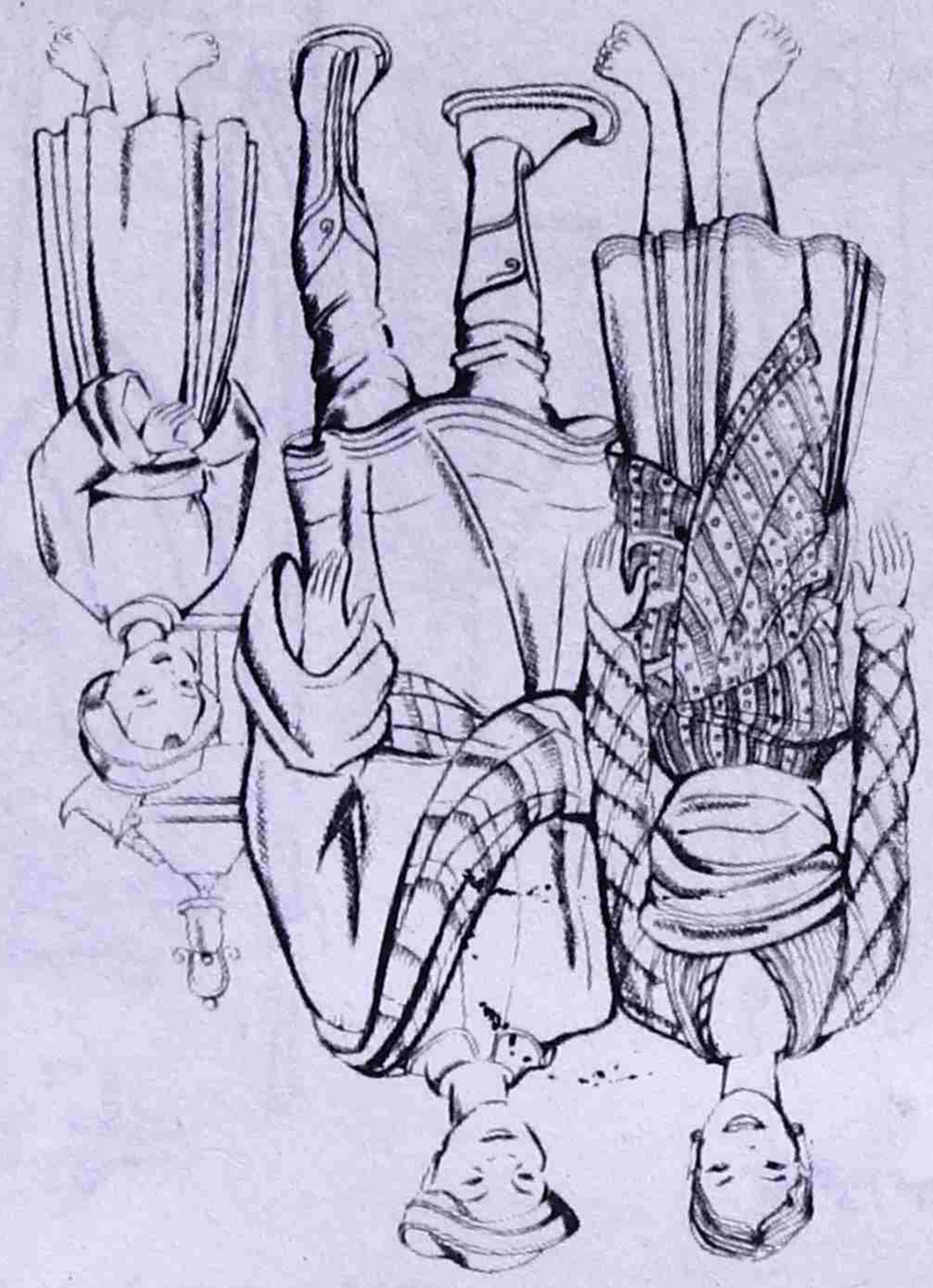


۶ــ «چکوسلواکی»

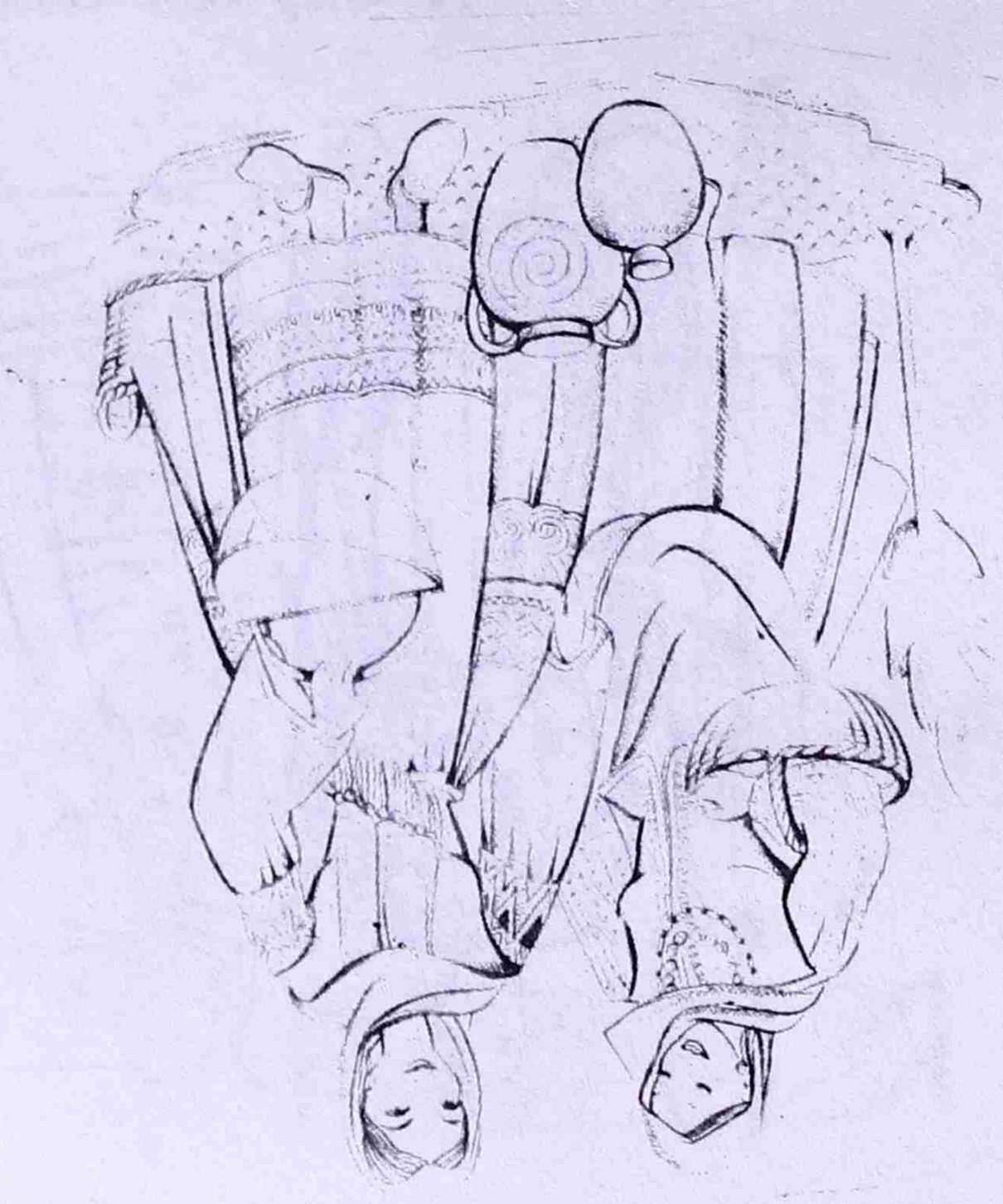


۷ــ «اکوادر»

١- «مَنْ»



٢- «مَنْ»





۱۰ــ «یك زن كرد»



۱۱ــ «لهستان»



۱۲ــ «ایران»



۱۳ ــ «چند نمونه از لباسهای کردی»



۱۴ - نمونه‌ای از لباسهای سنتی ایران

قبل از اسلام نیز مراجعه کنیم ، خواهیم دید که این قاعده در آنجا نیز حکمفرما است، مجسمه‌ها ونقشهای برجسته وتصاویری که ازدوره‌های مختلف ایران قبل ازاسلام برجا مانده‌است، همه نشان می‌دهد که هم پوشاك مردان و هم پوشاك زنان، بلند وگشاد است. چنانکه در تصاویر باقی‌مانده از لباس زنان عهد هخامنشی واشکانی نیزمی بینیم زنان عموماً چادر برسردارند و پیراهنهای بلندی که تا مچ پای آنان را می‌پوشاند، به‌تن کرده‌اند.

حال اگر به کشورهای اروپایی ، امریکایی و به‌شهرهای غرب‌زدهٔ جهان نظر افکنیم، چه خواهیم دید ؟ البته بازهم لباسها مختلف و متنوع است و مخصوصاً به‌سرعت ودرآغاز هرفصل از سال، تغییر و تحول می‌یابد. اما دراینجا نیز یك وجه اشتراك درکار است و آن اینکه لباس انسان امروز غربی ، چه مردانه وچه زنانه، تنگ، کوتاه وچسبیده به بدن است ، و از این لحاظ درست نقطهٔ مقابل لباسهای بومی و سنتی اقوامی است که هنوز تحت نفوذ و سلطهٔ کامل فرهنگ غرب، قرار نگرفته‌اند.

علت چیست ؟ چرا انسان غیر غربی عموماً با لباس بلند وگشاد در جامعه ظاهر می‌شود و انسان غربی با لباس تنگ وکوتاه ؟ در بسیاری از موارد هنگامی که می‌پرسیم چرا شرقیان چنان بوده‌اند و غربیان‌چنین‌اند،مخاطبان ما بایك مهر رسمی استاندارد شده، دهان مارا می‌بندند وفوراً می گویند علت این تفاوت آن‌است که شرق درقدیم‌علم‌وصنعت‌پیشرفته‌ای نداشته وغرب امروز دارد. اگر بپرسیم چرا معماری شرق، زندگی شهری وروستایی شرق، پزشکی‌شرق، فن آبیاری و آبرسانی شرق چنان بوده‌که بوده و چرا درغرب چنین است‌که هست ، پاسخ می‌شنویم که تکنولوژی وعلم جدید منشأ این تفاوت است و این موهبتی‌است‌که غرب امروز واجد آن است و شرق دیروز فاقد آن. این پاسخ دربسیاری ازموارد قانع کننده ویا حداقل ساکت‌کننده است.

اما اگر بپرسیم چرا مردم دنیا در قدیم معمولا لباسهایشان‌را گشاد وبلند می‌دوختند و اروپاییان و امریکاییان امروز لباسهای تنگ وکوتاه می‌دوزند ، آیا بازهم‌کسی می‌تواند بگوید‌که این تفاوت نیز ناشی از عقب ماندگی صنعتی و علمی شرقیان و پیشرفت غربیان امروز است؟ آیا چون تنگ دوختن لباس احتیاج به‌علم جدید وتکنولوژی‌پیشرفتهٔ غربی دارد، اقوام غیرغربی درگذشته وحال‌لباسهایشان را گشاد می‌دوخته‌اند ؟ اگر اندکی دقت‌کنیم خواهیم دیدکه مسئله لباس، یکی ازمواردی است‌که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آن را باهمان مهر کلیشه‌شدهٔ«پیشرفت علمی وصنعتی غرب وعقب ماندگی شرق»، حل کرد. دوختن‌لباسهای تنگ‌برای مردم‌هزارسال پیش کاری چنان دشوار و پیچیده نبوده‌که نتوانند از عهدهٔ آن برآیند و امروز هم دشوار نیست. درست است‌که درصدوپنجاه سال اخیر چرخ خیاطی اختراع شده، اما چرخ درصنعت خیاطی تحول‌چندانی ایجادنکرده و فقط به دوختن لباس سرعت بخشیده است . اگر لباسهای هزار سال پیش‌را با لباسهای امروز مقایسه کنیم،ازلحاظ‌فن خیاطی‌تغییرمهمی میان‌آنها نمی بینیم. شاید بتوان گفت یکی از فنونی که درزمان‌قدیم‌سیر تکاملی خودرا طی‌کرده، همین فن خیاطی بوده است وعلم وتکنولوژی جدید برخیاطی تأثیری نداشته و چنان نیست‌که خیاطهای امروز بتوانند لباسهایی بدوزند که خیاطهای قدیم نمی‌توانسته‌اند . علاوه براین مردم قدیم هراندازه هم‌که مطابق معیارهای

غربی، عقب مانده فرض شوند، این اندازه می‌فهمیده‌اند که اگر شلوار را گشاد ندوزند و دامن پیراهن را کوتاهتر کنند، صرفه‌جویی کرده‌اند و این خود به نفع آنهاست. پس دیگر نمی‌توان گفت این تفاوت در شکل لباس، ناشی از پیشرفت و عقب‌ماندگی است و نمی‌توان گفت که شرقیان اگر می‌توانسته‌اند، آنها هم مثل مردم امروز غرب لباس می‌دوخته‌اند. نه، شرق می‌توانسته و می‌تواند لباس تنگ و کوتاه بدوزد، اما ندوخته و با آنکه ظاهراً از لحاظ اقتصادی هم به نفع او نبوده، لباس بلند و گشاد و سربند و دستار را انتخاب و اختیار کرده است، و مهم‌تر از آن این است که غرب امروز هم با آنکه می‌تواند لباس شرقی بدوزد و بپوشد، چنین چیزی را نخواسته و، لباس تنگ و چسبیده به‌تن را انتخاب کرده‌است.

حال که معلوم شد تفاوت شکل لباس تمدنهای شرقی و غربی ناشی از جهل و عقب ماندگی نبوده و نیست، لاجرم باید منشأ این تفاوت را در جای دیگری جستجو کرد. علت چیست؟ اگر اوضاع و احوال اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی مناطقی را که مردم آن در قدیم و همچنین در حال حاضر لباسهای گشاد و بلند بر تن داشته و دارند، با اوضاع تمدن غربی مقایسه کنیم، خواهیم دید که هیچ یك از این عوامل نمی‌تواند منشأ این تفاوت باشد. نمی‌توان گفت انسان قدیم کار نمی‌کرده و کار، انسان جدید غربی را به‌انتخاب چنین لباسی وادار کرده‌است. نمی‌توان گفت هوا در قدیم سرد بوده و امروزه گرم شده است، نمی‌توان گفت در قدیم پارچه ارزان و فراوان بوده و کوتاهی لباسهای امروزی در اثر کمبود پارچه و نظایر آن است، اینها به شوخی بیشتر شبیه است. باید گفت، این جهان بینی و نظام ارزشهای شرق است که اقتضای چنان لباسی را دارد و لباس امروز غرب نیز متناسب با جهان‌بینی و فرهنگ امروز غربی است.

رابطهٔ لباس غربی با فرهنگ غربی

اینك هنگام آن است که بپرسیم لباس تنگ و کوتاه غرب امروز چه رابطه‌ای با جهان‌بینی و فرهنگ غرب دارد؟ لباس پوشیدن شأنی از شئون انسان است و در هر تمدن رابطهٔ مستقیمی با معنای انسان و تعریف انسان در آن تمدن دارد. انسان در تمدن جدید غربی چیست؟ در پاسخ می گوییم در تمدنی که اساساً مادی است؛ انسان چه می‌تواند باشد؟ بیش از چهار قرن است که در اروپا خدا از صحنهٔ زندگی غایب شده و در کلیسا عزلت گزیده است. معنویت به حاشیه زندگی خزیده و استخوان بندی فرهنگ و تمدن غربی، یك استخوان‌بندی مادی شده است. تاریخ چهار قرن اخیر غرب، تاریخ نفی ارزشهای معنوی و متعالی است و تمدن غرب، جلوهٔ یك زندگی است که در آن دیگر معنویت و قدس اصالت ندارد و انسان دیگر موجودی نیست که حامل «روح الهی» باشد و بتواند خلیفهٔ خدا در زمین شود، چرا که خلافت خدای گوشه‌نشینی که خود مدتهاست در تمدن غرب مقام و منصبش را از دست داده است دیگر منزلت و اعتباری محسوب نمی‌شود. در این تمدن، انسان هیچ فرقی بنیادی و وجودی با حیوان ندارد. البته هر حیوانی ویژگی مخصوص به خود را دارد، شیر درنده‌است و طاووس زیباست، فیل پرقدرت است، انسان هم باهوش است. چه می‌توان کرد، میان فرزندان طبیعت، تصادفاً این یکی که نامش انسان‌است باهوش‌تر از دیگران از آب درآمده است و با هوش خود به‌علم و تکنولوژی دست یافته و بر طبیعت مسلط گشته‌است. اما آغاز و انجام کار او

هیچ فرقی باسایر حیوانات ندارد، اوهم چندسالی درطبیعت زندگی می کند و می‌میرد ودیگرهیچ. آری این اندیشهٔ حاکم برفرهنگ جدید غربی است، فرهنگی که درآن‌حقیقت‌رافقط اززبان‌دانشمندان‌علوم تجربی بایدشنید. البته‌در کناراین‌اندیشهٔ‌حاکم،همواره جریانهای ضعیفی از اندیشه‌های معنوی وجود داشته و نویسندگان و متفکرانی بوده‌اند که جز این می‌اندیشیده‌اند اما غرب اکنون در شب ظلمانی بی‌خدایی به‌سرمی‌برد و این متفکران پراکنده، ستارگان دورکم نوری هستند که با همهٔ التهاب و اضطراب خویش، این‌شب تاریك را به روز روشن بدل نمی کنند[1]. اینان نیستند که غرب راساخته‌اند و می‌سازند، اختیارغرب به‌دست نظامی‌است که ماده‌را اصل می‌داند و هرارزش فراتر ازماده را، غیرعلمی می‌شمارد وآن‌را توهم وتخیل‌وروبنامحسوب‌می کند.

درچنین‌فرهنگی، که هیچ فردای پس از مرگی درانتظار انسان نیست وهیچ بهشتی او را به‌خود دعوت نمی کند، انسان چه می‌تواند کرد؟ همهٔ‌فرصتی که او برای «بودن» دارد، همین فاصلهٔ کوتاه تولد تامرگ است واو که جز دراین فرصت مجال‌دیگری برای بودن وماندن ندارد، ناچاراست قبل از آنکه سوت پایان مسابقه به‌صدا درآید ومرگ در رسد، بیشترین امتیاز را برای خودکسب کند وتا می‌تواند ازهرآنچه دراین طبیعت‌لذت بخش و لذت‌آوراست، بهره‌گیری نماید. ارزش و اعتبار همه چیز در این تمدن با این ملاك سنجیده می‌شود که چقدر می‌تواند به‌انسانی که اساساً حیوانی مادی‌است، لذت ببخشد، ویکی از چیزهایی که می‌تواند به او لذت ببخشد، «تن انسان» است.

این تحول که همزمان با رنسانس در فرهنگ غربی روی داد و او را از ارزشهای خدایی‌ومعنوی جداکرد،دربسیاری‌ازشئون‌انسانی‌مغرب‌زمین،انعکاس پیداکرد. به‌دنبال‌رنسانس، سبك‌تازه‌ای درادبیات و هنر اروپا به‌وجودآمدکه درآن «انسان» اصل‌ومحور ومبنای همه‌چیز بود، اما نه‌آن انسانی‌که در خود حقیقتی آسمانی دارد، بلکه انسانی زمینی، انسانی اصولاً مادی ودنیوی. این انسان‌گرایی که‌مخصوصاً دراین دوره درقالب ادبیات‌وهنرجلوه‌گرشده،وازآن به‌عنوان یك‌سبك خاص به «اومانیسم» تعبیر می‌شود بیش‌ازهرچیز درنقاشی ومجسمه‌سازی آشکاراست.[2]

درفرهنگی که درآن، انسان‌پوك وپوچ‌است واز معنویت خالی است و رمز و رازی دروجود اونهفته نیست وهرچه هست همان تن وجسم‌است ودست و چشم، لباس چه‌شکلی‌می‌تواند داشته باشد. پیداست که لباس وسیله‌ای برای پوشش‌تن‌نیست، بلکه‌برای آرایش‌آن است. درچنین حال وهوایی که شخصیت زن به‌نمایش جسم اوست، لباس او باید تنگ باشد تاهمچون لعاب نازکی روی جسم اوکشیده شود و ازهرآنچه دراین طبیعت‌لذت بخش و لذت‌آوراست، خصوصیات جسمانی اورا محو نسازد، و بایدکوتاه بهره‌گیری نماید. ارزش و اعتبار همه چیز در این باشد تا هرچه بیشتر تن اورا نپوشاند! لباس نه‌خانهٔ

---

۱ ــ وَمَنْ لم یَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ (آنان‌که نور از خدا نداشته باشند، نوری ندارند.) قرآن، سورهٔ نور، آیهٔ ۴۰.

۲ــ البته اومانیسم بعدها به‌اندازه‌ای قوت وگسترش یافت‌که به‌صورت یکی از ارکان تفکر غربی درآمد. ظهور اومانیسم را درقالب یك‌سبك ادبی ویاهنری، بایدنخستین جلوه‌ازیك جهان‌بینی تازه دانست.

تن که «پوست‌دوم» اوست، ولباس به‌تن می کند تا با کمك آن بعضی ازاندام خود را «قالب» و بعضی دیگر را «قاب» بگیرد! آنچـه مدل لباس را تعیین می کند، روانشناسی جنسی‌است و درحقیقت مبتکران مدهای تازه، همواره درکار تنظیم نسبت میان‌برهنگی وپوشیدگی هستند، تابتوانند حداکثر جلوه و جاذبه را دراین‌جنس وحداکثر اشتیاق رادرآن جنس‌دیگر ایجاد نمایند. این تنها لباس زنـان نیست که تابع رابطهٔ «چشم وجسم» است که لباس مردان نیزهست. تصادفی نیست که‌کت‌وشلوارمردانهٔ‌غربی ،که‌همهٔ‌مامردان امروز می‌پوشیم،این اندازه چسبیده‌به‌تن وبه‌اصطلاح قالب‌تن‌است. این هم غربی و دقیقاً ناشی از مفهوم مسئلهٔ جنسیت درغرب است. این میل به نمایاندن تن است که حتی لباس مردان را این اندازه تنگ می‌سازد وبه‌تن می‌چسباند.

سرمایه‌داری و لباس

اما مسئله به‌همین‌جا ختم نمی‌شود. همان بینش مـادی و دنیوی غربی کـه از افق نزدیك خـور وخواب و خشم وشهوت دورتر نمی‌رود، یك نظام اقتصادی متناسب با خود نیزایجادکرده است که به منزلهٔ وسیله‌ای است تا جهان را با هرآنچه درآن است اعم ازطبیعت وحیوان وانسان، هرچه بیشتر به مصرف کردن و مصرف شدن وادارد ، و این همان «سرمایه‌داری» است که نظام اقتصادی‌جهان خالی‌از معنویت‌است. این نظام مبتنی بر «تکاثر»وافزون‌طلبی که ماشین مکندهٔ عالم است، از همهٔ قوا و امکانات جهان وهمه نیروها وغرایز انسان استفاده می کند تا بازار تولید ومصرف را داغتر سازد.

زن دراین جامعه که محکوم چنین نظام‌اقتصادی است، وسیله‌ای‌است که بایدمصرف کند ومصرف‌شود. اقتصاد خالی ازمعنویت‌غرب، به‌غیراز این دوکلمه، هیچ ارزش دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد.زن که فقط جسم است و تن ، باید مصرف کننده ومصرف شونده باشد واین «باید» است که شکل لباس او را تعیین می کند. زن مظلومترین قربانـی سرمایه‌داری غرب و درعین حال برنده‌ترین سلاح دست همیـن سرمایه‌داری است.

ارادهٔ‌انسان‌برای خواستن، حدومرزی‌نمی‌شناسد وانسان بی‌نهایت طلب است . این واقعیتی است که هم مادی مسلکان هم معنوی‌مذهبان ، آن را تصدیـق کرده‌اند. اقتصاد افزون طلب غرب، این ارادهٔ بی‌نهایت طلب انسان را، درمسیرمصرف‌به‌خدمت خود می گیرد .

زن غربی وغرب‌زده، نه‌تنها باید لباسی بپوشد که بدن نما وبدن پرداز باشد، بلکه باید دائماً لباس خودرا به‌بهانهٔ مد عوض کند، تا بازار مدسازان و پارچه‌فروشان وصنایع نساجی و خیاطان داغ بماند واگر لباس وسیلهٔ خودنمایی نباشد، دیگر چه چیز چرخ این صنایع را به چرخش درخواهد آورد؟ و فاجعه‌آمیزتر از همه اینکه زن‌نه‌تنها وسیله‌ای برای مصرف‌شدن ومصرف کردن خودمی‌شود، که وسیله‌ای برای مصرف هرچـه بیشتر، هر چیز دیگر می‌شود. برای اینکه لاستیك‌تراکتور بیشتر به فروش برسد باید تصویر یك زن درکنار آن باشد ، در تبلیغات انتخابـاتی مجالس قانونگـذاری زن وسیله تبلیغ کاندیداها قرار می گیرد.

رابطهٔ حجاب با فرهنگ اسلامی

سخن ما تاکنون همه این بود که لباسی که هم

اکنون در مغرب زمین برتن زنان و مردان دیده می‌شود، با فرهنگ و جهان بینی غربی در ارتباط است. اکنون می‌خواهیم به رابطهٔ میان پوشش اسلامی و فرهنگ اسلامی اشاره‌ای‌داشته‌باشیم.

تفاوت عمدهٔ فرهنگ جدیدغربی‌و فرهنگ اسلامی در تعریف‌انسان منعکس می‌شود.اگر انسان برحسب فرهنگ غربی، موجودی‌است که معنویت فرع و روبنای زندگی مادی اوست، درفرهنگ اسلامی موجودی است که معنویت کمال مطلوب و غایت و نهایت زندگی اوست. معنویت کمالی است که با مراقبت و تلاش و با دقت در به کارگیری و بهره‌وری به‌اندازه از همهٔ مواهب جسمی‌و روحی، برای انسان حاصل می‌شود . نکتهٔ مهم اینست که در اسلام، معنویت‌و روحانیت به‌هیچ‌روی‌درمقابل مادیت و جسمانیت قرارنگرفته است‌و چنان نیست‌که‌انسان مجبور باشد برای رسیدن به حقیقت معنوی، واقعیت مادی خویش را نابود کند. معنویت اسلامی رقیب مادیت نیست که بخواهد حریف را به نفع خود از میدان بدر کند، بلکه هدایت کننده و کنترل کنندهٔ جسمانیت‌و مادیت است. دین برای‌آن نیامده‌است تا ما را از جسم‌یکسره غافل‌سازدو از دنیا جدا کند، بلکه برای‌آن‌است‌که به‌ما «اندازه» بیاموزد تا بتوانیم با حفظ اعتدال ازافراط‌و تفریط مصون بمانیم و مثلا چنان نباشیم که خود را فقط تن بیانگاریم‌و جز به بهره‌وری ازجسم به‌هیچ‌چیز نیندیشیم.

غریزهٔ جنسی، یکی از غرایز انسان و یکی از واقعیت‌های وجود اوست. اسلام هیچ واقعیتی و از آن جمله غریزهٔ جنسی را نادیده نگرفته‌و هرگز بهره‌مندی از این غریزه‌راخلاف روحانیت‌ومعنویت ندانسته است. همه محدودیت‌هاو ممنوعیت‌ها که در شریعت اسلامی دراین‌باب‌آمده، فقط‌برای آن‌است که بتواند به‌این اسب چموش‌لجام‌و افساری زند و آن را از تازیانه و تحریک بیجای رهگذران حفظ کند، تا مبادا اسب دیوانه‌وار رم‌کندوسواررانه‌تنها به‌مقصد نرساند، بلکه‌به زمین فروکوبدو دیگران‌را نیز آسیب‌رساند.

درچنین بینشی،دیگر تن، تنها بخش‌وجودانسان نیست، وانسان همه‌تن نیست‌که بامرگ فانی شود، وتنها مجال برای موجودبودن‌و خوشبخت شدن نیز، تمتع محدود جسمانی میان تولد تا مرگ نیست . انسان راه درازی در پیش دارد که مرگ یکی از گذرگاههای آن است. انسان رو به سوی خدا دارد که‌کمال مطلق‌و سرچشمهٔ همه‌خوبیها و ارزشهاست این است‌که ازتن بهره می‌گیرد اما به اندازه، نه‌همه وقت، نه‌همه‌جاو نه باهمه‌کس. او خود را شریف‌تر ازآن می‌داند‌که به جسمش شناخته شودووظیفهٔ‌خود را خطیرتر از آن می‌بیندکه تنها به بدن نمایی و آرایش جسم بپردازد. انسان درهمهٔ بینشهای معنوی و از جمله در اسلام، برای آن لباس به تن نمی‌کند که تن‌را عرضه‌کند. بلکه لباس می‌پوشد تا خود را بپوشد. لباس برای اویک‌حریم است، به‌منزلهٔ‌دیوار دژی است که تن را از دستبرد محفوظ می‌دارد و کرامت اورا حفظ می‌کند. لباس برای‌آن‌است که تحریک جنسی‌را کم‌کند نه‌آنکه برقدرت تحریک بیفزاید. لباس، پوست دوم انسان نیست بلکه خانهٔ اول اوست . انسان اسلام ،کمال خود را در آن نمی‌بیندکه تن خویش را چون کالایی تزیین کند و به راه اندازد و بفروشد، بلکه به‌جای آنکه تن

خودرا به‌خلق بفروشد، جان خودرا به‌خدای خویش می‌فروشد[1].

آری، مسئله لباس و شکل و نوع آن، امری ساده و سطحی نیست که آن‌را بتوان صرفاً محصول سلیقه افراد دانست. مسئله، مسئلهٔ دو فرهنگ و دو جهان‌بینی است که تفاوت آنها اززمین تا آسمان است و این تفاوت در همهٔ امور اصلی مربوط به‌انسان واز جمله در لباس او جلوه گر می‌شود. درعمل هیچ چیز آسانتر از تقلید لباس دیگران نیست، اما قرنها می گذرد و دیده می‌شود که یك جامعه، از لباس دیگران تقلید نمی کند و سنت خودرا در نوع لباس حفظ می کند، چرا که تغییر لباس، همواره پیامد تغییر یك فرهنگ است و انسان تا با فرهنگ خود وداع نکند، نمی‌تواند با لباس خود وداع کند تا فرهنگ یك قوم را نپذیرد، لباس آنان را به‌تن نمی کند. درست به همین دلیل است که در احادیث ما آمده است که «من تشبه بقوم فهو منهم» هر که خودرا به گروهی شبیه سازد هم از آن گروه است.

لباس هرانسان پرچم کشور وجود اوست، پرچمی است که او برسر درخانهٔ وجود خود نصب کرده‌است و با آن اعلام می کند که از کدام فرهنگ تبعیت می‌کند. همچنانکه هرملتی باوفاداری و احترام به‌پرچم خود، اعتقاد خودرا به‌هویت ملی و سیاسی خود ابراز می‌کند، هرانسان نیز، مادام که به‌یك سلسله ارزشها و بینشها، معتقد و دلبسته باشد لباس متناسب با آن ارزشها و بینشها را از تن بدر نخواهد کرد.

درزبان فارسی برای لباس، واژه‌های «پوشش». «تن پوش» و «پوشاك» را داریم و فعل پوشیدن و پوشاندن را به‌کار می‌بریم. در عربی بیشتر «لباس» و در زبان انگلیسی لفظ (Clothes) و (Dress) به‌کار می‌رود. حال اگر دقت کنیم می بینیم درفارسی، لفظ لباس که همان پوشش است، ازمصدر پوشیدن گرفته شده که به معنی پنهان کردن واز نظر دور کردن است، اگر کسی فرضاً بگوید که معنای اصلی پوشیدن، همان «به تن کردن» است و بعداً این کلمه به معنی پنهان کردن و مستور نگاهداشتن به‌کار رفته است، بازهم مدعای مارا ثابت کرده‌است. آنچه از واژه‌های پوشش، پوشاك و پوشیدن فهمیده می‌شود، این‌است که لباس برای مردم ما، وسیله‌ای برای پوشاندن تن و ننمایاندن آن‌است و این مقصود وغرض وغایتی که مردم ما از لباس در نظر داشته‌اند به‌طور طبیعی ودقیقاً به‌دلایل فرهنگی و معنوی، در انتخاب این واژه جلوه گر شده‌است. یعنی هر فارسی زبان، چه باسواد و چه بی سواد، وقتی کلمهٔ پوشش و پوشیدن را بکارمی برد، با مفهومی که ازاین کلمه نزدخود دارد، درعمق ضمیر ناخودآگاه خود که با فرهنگ اصیل او مرتبط است، از لباس ولباس به تن کردن، پوشیده بودن و پوشیده ماندن را اراده می کند.

اتفاقاً اگر به ریشهٔ کلمهٔ «لباس» هم رجوع کنیم، شبیه همین نکته را در خواهیم یافت. مصدر «لبس»

۱ــ وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ. (هستند درمیان مردم کسانی که جان خویش را می‌فروشند تا رضای خداوندرا به‌دست آورند). قرآن سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۰۷. ونیز اِنَّ اللهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤمنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ. (خدا ازمؤمنان جان ومال آنان‌را می‌خرد و درعوض به‌آنها بهشت می‌دهد). قرآن، سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۱۱.

درعربی به معنی به‌اشتباه افتادن و چیزی را باچیز چیزدیگرهمانندپنداشتن وچیزی را به‌جای چیزدیگر گرفتن است و«لبس» درعربی به‌معنی «شبهه‌واشکال و عدم وضوح» آمده است (المنجد). در زبان فارسی نیزتلبیس والتباس به‌همین معنی عوض کردن وبه صورت دیگردرآوردن‌وبه اشتباه انداختن‌به‌کار رفته‌است. حال می‌بینیم که لباس که بااین معانی همریشه‌است، درذهن اعراب این معنی را می‌رساند که‌وسیله‌ای‌است برای‌ازنظردورداشتن‌شکل اصلی بدن وتغییرشکل دادن آن وآن را به‌شکل وگونهٔ دیگر درآوردن و همانند باچیزی دیگر کردن ووسیله‌ای برای از بین بردن وضوح و مشخصات بدن (عدم الوضوح)، وبازمی‌بینیم که فرهنگ یك قوم چگونه درزبان‌آن مستتر و متجلی است.

لفظ دیگری که درعربی برای لباس‌وجود دارد «شعار» است و معنای دیگر شعار «عبارت و علامت مخصوصی است که یك گروه‌آن را علامت ووسیلهٔ معرفی خود قرار می‌دهند». در زبان فارسی شعار معمولاً به‌این معنای دوم به‌کار می‌رود. این حقیقت که درزبان عربی شعارهم به‌معنی لباس‌آمده است و هم به معنی علامت وجمله‌ای که مشخص کنندهٔ یك جماعت است، دقیقاً همان نکته‌ای را ثابت می‌کند که از آغاز این نوشته تاکنون در صدد بیان آنیم. سخن‌ما این است که لباس هرکس با بینش‌وروش‌او ارتباط دارد و بیان کنندهٔ مکنونات ضمیر و مشخص کنندهٔ شخصیت اوست. ما می‌گوئیم لباس هرکس شعاراوست که باآن موضع خودرا به‌دیگران اعلام می‌کند وخودرا می‌شناساند. حال‌وقتی به‌کتاب‌لغت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که اتفاقاً یکی از الفاظی که به‌معنی لباس نیز آمده است، همین لفظ «شعار» است وجان‌کلام این‌است که این امر به هیچ وجه اتفاقی نیست و این اشتراك در لفظ دقیقاً ناشی از اشتراك درمعنی است و ناشی ازآن است که این مردم در عمق جان وفرهنگ خود لباس را درحکم شعاروشعاررا به منزلهٔ لباس می‌دانند.

درادبیات فارسی گاهی دو کلمهٔ «شعار ودثار» را به دنبال هم به‌کار می‌برند و مثلا می گویند، فلان شخص به اندازه‌ای به‌فلان عقیده و روش توجه و تظاهر داردکه آن را «شعار و دثار» خود قرار داده است. دثار به معنی جامه‌ای است‌که روی شعار می‌پوشند، یا رواندازی که به هنگام خواب برخود می‌پیچند (یاایهاالمدثررا در قرآن به یاد آورید). منظوراز«شعاروودثار»دراین مواردابن‌است که بستگی وعلاقه وارتباط شخص باآن عقیده‌وروش به‌اندازه‌ای است که‌آن‌را به منزلهٔ لباس زیر ولباس روی خود قرارداده وبه‌خود چسبانده وخودرابا آن مشخص‌وبدان معروف ساخته‌است. پس می‌توان گفت که‌هرکس وقتی لباسی را به‌تن می کند، در حقیقت به تعظیم‌شعائرفرهنگی پرداخته‌است که‌آن‌لباس بدان تعلق دارد وماکه لباس غربی می‌پوشیم همواره در حال تعظیم شعائرغربی هستیم.

حال اگر به ریشهٔ کلمهٔ (Dress)، که در انگلیسی به‌معنی لباس وجامه به‌کار می‌رود، مراجعه کنیم‌خواهیم‌دید که‌معنی اصلی این‌واژه که‌ازریشهٔلاتینی (Directus) گرفته شده، «مستقیم کردن، مرتب ساختن، آماده کردن، آراسته کردن وزینت کردن» و نظایرآن است، وآن‌گاه همین واژه به معنی پوشش‌و پوشیدن به‌کاررفته‌است، ودراینجا نیز به‌خوبی پیداست

که دراین زبان، معنی اصلی وعمقی لباس، آراستگی و زیبایی ومرتب ومنظم بودن است[1]. ومی بینید که چگونه هرقوم بالفظی که برای لباس به کار می برد مطلوب ومقصود خودرا ازلباس بیان‌می کند.

درفرانسه لغت (Habit) به معنی رخت، لباس وجامه آمده‌و آنگاه (Habiter) به‌معنی‌جا گرفتن، ساکن شدن ، منزل کـردن و خانـه گرفتن است و (Habitat) بـه‌معنی مسکن طبیعی است و ماگفته بودیم که «لباس، خانه اختصاصی‌تر هر انسان است وهر کس اولاً درلباس خودسکونت دارد و بعد در خانهٔ‌خود». می بینید که وجودچنین احساسی نسبت به لباس چگونه در یك فرهنگ وجـوداردو در یـك زبان‌تجلی می کند واین‌رشته سر دراز دارد وناچار به همین اندازه اکتفا می کنیم.

لباس و سرّ ضمیر

شاید بسیاری ازخوانندگان این مصراع‌شعر را شنیده باشند که «رنگ رخساره خبرمی‌دهد از سـرّ ضمیر»، مقصود شاعر این بوده‌است که تغییر رنگی که به‌طور طبیعی درچهرهٔ انسان پیدا مـی‌شود از تغییر وضع و حال درونی او خبر می‌دهد. ما مـی‌توانیم قدری ازمقصود شاعر فراتر رویم‌و بگوییم نـه تنها رنگ طبیعی رخساره، بلکه‌آن رنگهایی که به طـور مصنوعی به‌رخساره می‌زنند نیز از سرّ ضمیر خبـر می‌دهد. نوع‌آرایشی که زنان برچهـره دارند، بـا احوال درونی‌و تمایلات روانی آنان ارتباط مستقیم دارد، ونه تنها آرایش چهره، بلکـه‌آرایش‌همهٔ بدن وشکل‌و اندازهٔ‌لباسی که برای‌خود انتخاب می کنند، ازسرّضمیرآنان خبرمی‌دهد.

لباس نـه تنها تحت تاثیر فرهنگ جامعه‌است کـه معرف شخصـیت تك تك افراد نیز هسـت ، والبته میان شخصیت افراد و فرهنگ عمومی جامعه نیز ارتباطی قوی وجـود دارد . در جـامعه‌ای که ارزشهای والای معنوی و انسانی، بی‌اعتبار بـاشد وعالم درون‌انسان، حیثیت ومعنایی مستقل ازنمایشها و جلوه‌هـای بیرونی نداشته بـاشد، قهراً شخصیت انسان به‌کلی برپایهٔ توجّه دیگران و اظهارنظرآنان دربارهٔ وی، شکل می گیرد و پیـداست که افراد در چنین جامعه‌ای سعی می کنند با هروسیله وازجمله با لباسی که به‌تن می کنند، برای خود نوعی تشخص و تعین ایجادکنند. مد وتغییرات بی‌شمار وبی‌دلیلی که مرتباً درلباس رخ می‌دهد، چنین زمینه‌ای درضمیر و روان افراد دارد. مخصوصاً درجامعه‌های غربی کـه نظام اداری محکم و جا افتاده، مـاشینیسم، و تسلط نظامهای اقتصادی و دولتها بر آموزش و پرورش و وسایل ارتباط اجتماعی، افراد جامعه‌را روز به‌روز به هم شبیه‌تر می کند وامکان هر گـونه ابراز وجود فردی وابتکار عمل را ازآنان می گیرد ، این نیاز به ابراز وجود وخودرا ازدیگران متمایز کردن، بسیار دیده می‌شود وفرد وقتی نتواند خودرا از راههـای منطقی ومعقول‌ممتازومشخص کند، به‌هراقدام دیگری دست می‌زند وبساکه سعی می کند باایجاد هرگونه تغییری درشکل لباس و نوع آرایش سر و صورت، توجه دیگران را به خود جلب کند وخود را ازگم

۱ــ قابل توجه‌است که در انگلیسی در حالی که به‌خیاط مردانه (Tailor) گفته می‌شود برای خیاط زنانه مخصوصاً لفظ (Dress-Maker) به کار می‌رود.

شدن در جامعه نجات دهد، چرا که او به حقیقتی برتر از جامعه، مثلاخدا، معتقد نیست، گم شدن در جامعه را فنای شخصیت ومرگ خود می‌داند.

اکنون نوبت مد سازان است که به‌این عطش سیری ناپذیر پاسخ دهند وازاین ضعف اخلاقی که ناشی ازیك انحطاط معنوی است، بهره جویی کنند. اما مدپرستی دلایل اخلاقی وروانی دیگری نیزدارد. در جامعه‌ای که اختلاف طبقاتی شدت دارد، این اختلاف طبعاً درنوع خانه، مدل اتومبیل، سبك‌زندگی ومخصوصاً درنوع لباس، منعکس می‌شود ومخصوصاً اشراف وثروتمندان سعی می کنند ثروت خود را با نوع لباسی که می‌پوشند به‌دیگران اعلام کنند ولباس بهترین وسیلهٔ تفاخراست. چون همیشه همراه انسان است، اتومبیل وخانه همه‌جا همراه شخص نیست، اما لباس، حتی درهنگام‌شنا نیز که به‌حداقل می‌رسد می‌تواند به‌دیگران بفهماندکه باچه‌کسی طرفند!

آن عقده‌های چرکینی که از درون انسان به صورت شکل و نوع لباس سر بازمی کند، متعدد و بسیار است. یکی همان میل به‌انگشت‌نما شدن و مشخص گشتن است ویکی دیگر تفاخر واعلام‌میزان مال و ثروت است. میل به خودنمایی، حسادت و رقابت بادیگران نیز درلباس ظهورمی کند. جاه‌طلبی ومیل به‌سلطه بردیگران نیزدرانتخاب نوع لباس‌مؤثر است. این تنها ارتشیان نیستند که رتبه ومقام خودرا بانوع لباس و علامات آن مشخص می کنند (البته شاید برای‌آنها این مشخص شدن لازم باشد). بلکه دریك جامعه‌که باران پاك معنویت، آلایش برتری طلبی را ازدل مردم پاك نکرده باشد، همه سعی می کنند باپوشیدن انواع لباس، مثل ارتشیها عمل کنند و تا جایی که می‌توانند باپوشیدن لباسهای گران قیمت خودرا گرانقدر وبالا وبرترنشان دهند. مردان ، گاهی برای تفاخر و سلطه طلبی ، از لباس همسران خود استفاده می کنند، بدین معنی که درشب‌نشینیها ودرکوچه وخیابان، هرمردی سعی می کند درجه جلالت و ابهت خود را با نوع لباسی که همسرش به‌تن دارد به‌دیگران بفهماند. اصولاً در جامعهٔ خالی ازمعنویت، زن برای شوهر یك وسیلهٔ ابراز تشخص وتعیّن است، زن یکی ازوسایل تجملی زندگی است وهمانطورکه مردان سعی می کنند با نوع اتومبیل وخانه وکفش وکلاه خود، خودنمایی کنند، بانشان دادن زن خود ولباسی که می‌پوشد نیز درواقع اهمیت خودرا به‌دیگران می‌فهمانند.

درفرهنگ اسلامی، لباسی که برای انگشت‌نما شدن پوشیده شود، لباس «شهرت» نامیده شده است و زنان ومردان مسلمان به شدت از پوشیدن لباس شهرت منع شده‌اند. درفروع کافی، در«کتاب الزی والتجمل» بابی است به‌نام «کراهیة البشهرة»که ما به ذکر دوحدیث ازاین باب اکتفا می کنیم.

امام صادق(ع) می‌فرماید: کفی بلمرء خزیاً ان یلبس ثوباً یشهره او یرکب دابة تشهره (در ذلت و خواری انسان همین بس که لباسی به تن کند یا مرکبی سوارشود که اورا مشهور وانگشت‌نماسازد). همچنین از حضرت حسین بن علی علیه‌السلام روایت کرده‌اند که: من لبس ثوباً یشهره کساه‌الله یوم‌القیامة ثوباً من النار(هرکس برای مشهورشدن لباس به‌تن کند، خدا درقیامت براو جامه‌ای ازآتش می‌پوشاند).

گفتیم که اشراف بالباسهای گران قیمت ومتنوع خود، که درهرمجلسی یکی را به‌تن می کنند وضع مسلط مادی خودرا اعلام وبردیگران‌تحمیل‌می کنند، اما بیچاره عوام الناس و طبقهٔ متوسط مردمند که

سر گردان به‌دنبال این طبقه می‌دوند و در واقع از طریق مد دردست‌آنان اسیرند، بدین ترتیب که قشر مرفه و بی درد جامعه دائماً برای خودنمایی، خودرا ازشکل معمول جماعت مردم خارج می کند و با انتخاب یك مد تازه نظر دیگران را بسوی خود جلب می‌نماید. عوام نیز به‌شوق تشبه به‌اشراف، به همان مد تازه هجوم می آورد ودر نتیجه آن مد تازه به‌سرعت همگانی می‌شود ودرست به‌همین دلیل برای اشراف، بی‌خاصیت‌می‌شود، چون آنها دنبال‌چیزی‌هستند که‌آنهارا ازدیگران‌جدا کند، بنابراین، بلافاصله‌دنبال یك مد تازه می‌روند وعوام که هنوز ازعهدهٔ خرج مد قبلی برنیامده‌اند، خودرا درمیدان جاذبهٔ یك مد دیگرمی‌بینند و باز دوباره گوسفندوار به‌دنبال سلیقهٔ قشر مرفه وثروتمند می‌دوند. واین اسارت وبردگی چه دردناك است وازاین گونه‌اسارتها درجامعه‌های آزاد و آزاد اندیش! فراوان وجود دارد.

بی‌حجابی چگونه به‌ایران آمد

پیشتر گفتیم که پرهیز ازبدن‌نمایی ومیل به‌حفظ حریم تن وداشتن احساس شرم وعفت، صفت مشترك همه جامعه‌هایی بوده است که به نحوی دارای معنویت بوده وانسان را فقط جسم وتن‌نمی‌دانسته‌اند، و نیز گفتیم برهنگی ازمختصات تمدن جدید غرب است. این تمدن ازبدو ظهورخود تاکنون، مثل یك ابر تیره سعی داشته‌است تا آسمان سراسر جهان را بپوشاند وهمهٔ زمین را ازآفتاب حقیقت محروم‌سازد وصد البته مملکت ما نیز ازسایهٔ شوم این ابرزحمت درامان نمانده است.

یکی ازثمرات هجوم غرب به‌ایران همین تغییر لباس و رواج برهنگی‌درمیان‌قشرهایی ازجامعه‌بوده است و ازآن در رژیم طاغوت تحت عنوان «کشف حجاب» ودر این اواخر «رفع حجاب» یاد می‌شد و درحقیقت چیزی جز مبارزه باپوشش اسلامی وترویج لباس غربی نبود. اجرای این برنامه،محتاج دوشرط بود: نخست یك زمینهٔ فرهنگی واجتماعی برای پذیرش لباس غربی، و دوم یك عامل اجرا که زور داشته‌باشد و به‌اسلام اعتقاد نداشته‌باشد. عامل دوم رضاخان، مأمور وسرسپردهٔ دولت استعمارگرانگلیس بود که وظیفه داشت «ایران را هرچه زودتر از حضیض ذلت به اوج عزت برساند وازگمراهی به شاهراه ترقی هدایت نماید!» و درپی اجرای همین مأموریت موظف بود به زور لباس مردان‌را متحدالشکل کند و برسر همهٔ آنها کلاه پهلوی بگذارد و چادر را نیز ازسر زنان بردارد.

اما شرط اول، یعنی زمینهٔ فرهنگی و اجتماعی پذیرش لباس غربی را، غربزده‌ها تأمین کردند. آنان اسلام را نمی‌شناختند و به‌غرب خوشبینی مطلق داشتند. بیگانه باخویش و چشم بسته، دلبستهٔ بیگانه بودند. درواقع این قشرمعدود همان قشری بودند که قبل ازفرورفتن درلباس غربی وقبل ازبدست گرفتن پرچم فرهنگ غرب، آن فرهنگ را پذیرفته‌بودندو تغییر لباس، آخرین وبیرونی‌ترین پوسته‌ای‌بود که در وجودآنها تغییرمی کرد. این امر به ظاهرکم اهمیت تنها درجامعهٔ ما اتفاق نیفتاد، درهمهٔ مشرق زمین، بسیاری ازمردم به‌دنبال تسلیم دربرابرفرهنگ غرب جامهٔ غربی به‌تن کردند. درلباس مردان ـ که خود البته غربی است ـ کراوات ظاهراً قطعهٔ کوچك کم اهمیتی است، اما قبول‌آن درمشرق زمین در حقیقت نشانهٔ یك تحول عظیم فرهنگی است. اگر

پذیرش لباس غربی نتیجهٔ سلطهٔ فرهنگی غرب وخود باختگی شرق نیست، چرا تا کنون دیده نشده است که حتی یك نمونه ازخصوصیات لباس شرقی در مغرب زمین پذیرفته شود ورواج یابد؟ ساده انگاشتن این مسائل نشانهٔ ساده لوحی است.

درجامعهٔ ما درسالهای قبل وبعد از ۱۳۱۴، آنها که تغییر لباس را پذیرفتند، همان کسانی بودند که فرهنگ غربی را پذیرفته بودند، وآنها که نپذیرفتند نیز دقیقاً آنهایی بودند که آن فرهنگ را نپذیرفته بودند وگول آن به اصطلاح «ترقی» و «آزادی» و «تساوی حقوق» را نخورده بودند و همانها بودند که در برابر آن همه زور و قلدری مقاومت کردند. مسئله به‌ظاهر خیلی ساده بود، رضاخان می‌خواست زنان راازه«کیسهٔ سیاه چادر!» بزعم این قبیل افراد!» بدرآورد وآنان را وارد دنیای پرنورومترقی جدید کند، ولی اکثریت عظیم این مردم در برابر این پیشنهاد ساده ومنطقی، تاسرحد جان مقاومت کردندو حتی حاضرشدند جان خودرا فداکنند و کفن بپوشند، اما لباس غربی نپوشند.

راستی که دفاع زنان ما ازلباس وحجابشان در قضیهٔ کشف حجاب رضاخانی، یك حماسهٔ غرورانگیز درتاریخ ملت ماست. ماجرای دردناك مسجدگوهرشادمشهد وآن جمع کثیری که درمخالفت با بی‌حجابی رضاخانی بادست خالی دربرابر اسلحه ایستادند و کشته شدند، سند افتخار ملتی است که تا پای جان می‌کوشد ازمعنویت وفرهنگ الهی خود دفاع کند.

رضاخان و مزدوران او باتمام قوا کوشیدند چادر را از سر زنان بردارند، پاسبانهای آن زمان موظف بودند هرکجا زنی را باچادر دیدند اورا دنبال کنند وچادر و روسری را از سر اوبکشند و پاره کنند. دوستی تعریف می‌کرد، که در شهر کوچکشان کاشمر، رئیس شهربانی وقت (همان که مدرس را شهید کرده‌بود) روی تپهٔ مرتفعی درحاشیهٔ شهر می‌ایستاد و با دوربین نگاه می‌گرد وتا ازدور زنی را با چادر درحرکت می‌دید به پاسبانها دستور می‌داد با اسب بتازند و اورا بگیرند و چادرش را پاره کنند. چه بسیار زنانی که مأموران چادرشان را برداشتند وآنها ازشدت غصه وناراحتی دق کردندو مردند. چه بسیارزنانی که ازهول واضطراب سقط جنین کردند وچه بسیار مادران ومادربزرگهای ما که درهمهٔ آن سالهای وحشت ودیکتاتوری ازخانه بیرون نیامدند واگرتوانستند، درخانه حمام ساختند تاحتی برای این گونه موارد ضروری نیز ناچار به بیرون رفتن ازخانه نباشند. من خود درحدود سال ۱۳۴۶ درشیراز پیرمرد محترم معممی را درخانه‌اش ملاقات کردم که ازسال ۱۳۱۴ یعنی ازآغاز بی‌حجابی، تا آن زمان، پای خودراازخانه‌اش بیرون نگذاشته‌بود وبالاخره نیز به‌کوچه و خیابان نرفت تا از جهان رفت، چراکه پس از آنکه رضاخان جسم زنان را به‌کوچه کشانده بود، اوبرخود حرام دانسته بود که چشم خودرا به‌کوچه برد.

به هرحال اکثریت مردم ما در برابر کشف حجاب رضاخانی مقاومت کردند ودستگاه حکومتی پهلوی علی رغم همهٔ زورها وفشارهای اجتماعی و تبلیغاتی خود روز بروز خودرا دراین مسئله‌شکست خورده‌تر دید. دشمن اگر با هوش بود از همین مقاومت مردم ما دربرابر کشف حجاب، می‌توانست میزان اعتقاد و وفاداری این مردم را به‌اسلام بفهمد. شاید هم‌فهمیده بود، اماچه می‌توانست بکند؟ بالاخره دیدیم که همان زنان که اجازه نداده بودند رضاخان

کتابخانه
نمایشگاه دایمی کتابهای
وزارت آموزش و پرورش

با تغییر لباس آنان پرچم بیگانه را بر تن آنان بپوشاند. همان زنانی که سالها مقاومت منفی کردند ودرخانه ماندند، چهل وچندسال بعد همراه بادختران و نوه‌های خود، با همان چادرها، یعنی با همان پرچمهای مسلمانی خود، قیام کردند و دوش به دوش برادران خود، در یك انقلاب خونین با برانداختن دودمان پهلوی، به سلطهٔ فرهنگ رضاخانی نیزخاتمه دادند.[1]

چه چیز می‌تواند بهتر ازسخنان امام خمینی پایان این بخش باشد؟ اما نه‌سخنان امروز ودیروز او، ونه‌سخنان یکی دوسال‌قبل‌ازپیروزی انقلاب ونه حتی سخنان سالهای نزدیك به پانزده خرداد، که سخنان او نزدیك به چهل سال پیش، آن زمان‌که کشف اسرار را می‌نوشت. امام امت درآن‌زمان‌که جلوه‌های تمدن غرب، چشم‌وگوش بسیاری ازرجال سیاسی ونویسندگان وروشنفکران راکورو کرساخته بود، با چشمی که به‌نور خدا بینایی و بصیرت یافته بود، آنچه راکه آنان نمی‌دیدند، می‌دید و فریاد می‌کرد. او در جوانی آنچه را که بعضی از پیران امروز حتی در آینه هم نمی‌بینند، در خشت خام می‌دید و می‌گفت:

«ما می‌دانیم‌که این سخنان برای کسانی‌که با خیانتکاری و شهوت‌پرستی و آواز و نواز و رقص و هزارجور مظاهر فسوق و بی‌عفتی بار آمدند خیلی گران است. البته آنان‌که [illegible] وتعالی مملکت را به‌لخت شدن زنها در خیابانها می‌دانند و به‌گفتهٔ بی‌خردانهٔ خودشان با کشف حجاب نصف جمعیت مملکت کارگر می‌شود (لکن چه‌کاری، همه می‌دانید و می‌دانیم) حاضر نیستند مملکت با طرز معقولانه و در زیر قانون خدا و عقل اداره شود. آنهایی که این قدر قوهٔ تمیز ندارند که کلاه لگنی را که پس ماندهٔ درندگان اروپاست ترقی کشور می‌دانند با آنها ما حرفی نداریم که آنها از ما سخن خردمندانه را بپذیرند و عقل و هوش و حس آنها را اجانب دزدیده‌اند....

آن روز که کلاه پهلوی سر آنها گذاشتند همه می‌گفتند مملکت باید شعارملی داشته باشد،استقلال در پوشش دلیل استقلال مملکت و حافظ آن است. چند روز بعد کلاه لگنی گذاشتند سر آنها یک دفعه حرفها عوض شدگفتند ما با اجانب مراوده داریم باید

---

۱ ــ عجیب‌است که‌کسانی که امروز به‌نام آزادی ودموکراسی، در مسئلهٔ پوشش اسلامی با جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند و روشنفکرانی که توصیهٔ حکومت اسلامی را به‌پوشیدن لباس مناسب،خلاف آزادیهای فردی ودموکراسی می‌دانند، درآن دوران زورگویی و وحشیگری رضاخانی، که می‌خواست به‌زورسرنیزه مردم را به‌برهنگی بکشاند، هیچ‌کدامشان دم برنیاوردند ومخالفت نکردند ونگفتند که مجبورکردن مردم به‌ترك لباس پوشیدهٔ مورد علاقه‌شان (قطع نظر از اعتقادی که مردم بدان لباس داشتند)، خلاف آزادیهای فردی ودموکراسی‌است. اینان کسانی‌هستند که هروقت پای‌مخالفت بااسلام درمیان باشد، به‌یاد دموکراسی و آزادی می‌افتند. امروز توصیهٔ به‌اینکه زنان درکشوری که حکومتش اسلامی‌است، باید رعایت پوشش اسلامی را بکنند، کشتن آزادی فردی است و باید درمقابل‌آن قدعلم‌کرد ودرعزای حقوق از دست‌رفته گریست، اما دیروز درهمین مملکت، پاره‌کردن چادر وروسری زنان، خلاف‌آزادی نبود، باآنکه همه می‌دانند که‌پوشاندن سربرای زنی که به‌آن معتقد نیست، به‌مراتب آسانتراست ازبرداشتن چادربرای زنی که‌به‌آن معتقداست.

همه هم شکل باشیم تا در جهان بـا عظمت باشیم .
مملکتی که با کلاه عظمت برای خود دست می کند
یا برایش دست می کنند، هرروزی کلاهش را ربودند
عظمتش را هم می برند.[1]

نگاهی دیگر از نظرگاهی دیگر به مسئلهٔ حجاب

اگر ما در مسئلهٔ لباس و پوشش اسلامی منطقی نداشته باشیم واستدلالی نکنیم و نتوانیم حقانیت و لزوم پوشش اسلامی را با دلیل و برهان ثابت کنیم، ماهم قهراً به سرنوشت رضا خان دچار خواهیم شد. البته فراموش نخواهیم کرد که درهرجامعه‌ای، همواره عده‌ای هستند که هیچ منطق و هیچ برهانی نمی تواند آنان را ازمسیرشان برگرداند وبا اینان جزبا زبان زور، به‌هیچ‌زبان دیگری سخن نمی توان گفت، چرا که بقول حافظ «تیغ سزاست هر که را فهم سخن نمی کند». اما قبل از زور، و خیلی هم قبل از آن ما باید دلیل و برهان خود را عرضه کنیم.

حال از خود بپرسیم آیا واقعاً ما کـه برای گسترش کامل پوشش اسلام در جامعه تلاش می کنیم، چه انگیزه‌ای داریم؟ آیا عقده گشایـی می کنیم و می‌خواهیم ظلمی راکه برنسل گذشته رفته است، با ظلم به‌نسل بعد جبران کنیم ؟! آیا قدرت، دولتمردان حکومت اسلامی را به‌دیکتاتوری انداخته است؟ و اصولا چرا جمهوری نوپای اسلامی که هنوز ریشه‌هایش محکم نشده است وهزار دشمن هزارچهره‌در داخل و خارج مملکت دارد ، قبل از حل مشکلات اساسی خود در صدد تحمیل پوشش اسلامی به‌زنان برآمده است؟ آیا این عمل، حداقل یك بی‌سیاستی نیست ؟

به همهٔ این سؤالات باید وقتی پاسخ‌داده شود که دلیل و برهان حکومـت اسلامـی برای لزوم پوشش اسلامی ، شنیده شود ، اگر این دلیل قانع کننده نباشد، آن گاه راه برای توجیهاتی ازاین قبیل که برشمردیم باز خواهد بود. بدون آنکه در مسئلهٔ پوشش اسلامی، معتقد به‌اعمال زور وخشونت باشیم واز شدت عمل، طرفداری بی‌قیدوشرط کنیم، خطاب به‌آنان که هروقت پای تصمیم درمورد حجاب به‌میان می‌آید، تلاش حکومت اسلامـی را برای وضـع هرگونه قاعده وضابطه‌ای درموردلباس، بازورگویی رضاخان برای برداشتـن چادر مقایسه می کنند، می گوییم این‌مقایسه وقتی درست است که انگیزهٔ ما برای باحجابی همپایه و همانند انگیزهٔ رضا خـان برای بی‌حجابی باشد. درست است که هرکس‌معتقد است‌کاری که‌می کند بهترین کارممکن‌است، اما بالاخره مردم می‌توانند سخن همه را بشنوند و با شعور و فطرت سلیم خدادادی خود، دلایل دوطرف را باهم مقایسه کنند. مقصود این است کـه اگر بـه فرض، ظاهر دو عمل باهم مشابه باشد، نباید حکم کردکـه ارزش آن دو عمل یکسان است. جراحی کـه شکم بیمار را به قصد نجات او از مرگ می‌درد، ظاهر کارش با چاقوکشی کـه به قصد کشتن شکم کسی را پاره می کند، شباهت دارد ، اما آیا باید عمل جراح را نیز محکوم کنیم چون قبلا عمل آن چاقوکش را محکوم کرده‌ایم؟

---

۱ ـ کشف اسرار: تألیف امام خمینی. صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴.

واما دلیل

گرچه تا اینجا هم آنچه درباب وجود حجاب درفرهنگها وتمدنهای غیر غربی گفته‌ایم و مقایسه‌ای که با فرهنگ غربی به‌عمل آورده‌ایم ، خود دلیل بوده است، اما اکنون می‌خواهیم بدون رجوع به تاریخ گذشته و مسئلهٔ برخورد فرهنگها ، از منظری دیگر، به‌مسئلهٔ لباس و پوشش نظر اندازیم و دلایل دیگری برلزوم پوشش، عرضه کنیم.

نخستین سخن ما این است که برهنگی ارزش زن‌را ازبین می برد واو را تا حدیك کالاویك «جنس» پست می کند . شك نیست که انسان دارای غریزهٔ جنسی است وباید آن را مثل هرغریزهٔطبیعی دیگر ارضا کند،اما ارضای‌غریزهٔجنسی به‌معنی همگانی کردن وهمه‌جا پی کردن‌مسئله‌جنسیت‌نیست. زنی که تن‌واندام خودرا به‌معرض‌دید همگان می گذارد وآنچه راکه‌به جنسیت‌اومربوط می‌شود به‌کوچه‌وبازارمی کشد، در حقیقت می‌خواهد با تکیه بر «زنانگی» خویش‌جایی برای خود درجامعه بازکند، نه باتکیه بر«انسانیت» خویش. درواقع او بدین‌ترتیب اعلام می کند که آنچه برای او اصل است «زن بودن» اوست ، نه انسان بودن ونه‌اندیشه و لیاقت وکارآیی او . چنین زنی، چنان‌که گفتیم قبل ازهمه خود اسیرخود است، او به‌مغازه‌داری شبیه است‌که دائماً در فکرتزیین و تغییر دکوراسیون ویترین مغازه‌است واین اندیشه‌به او مجال آرزوهای بزرگتر را نمی‌دهد. بانویی‌که دائماً نگران زیبایی و زینت خویش است، کجا می‌تواند غمخوار آن هموطن گرسنه ومحروم خود باشد ؟کجا می‌تواند بیندیشد که دیگران با میهن او چه می کنند؟کجا می‌تواند به فکر نجات مستضعفین زمین باشد؟

درجامعه‌ای که زن را نه با معیارهای انسانی، بلکه بامعیارهای زنانگی‌می‌سنجند، زن در حکم یك کالاست و با او مانند یك کالا رفتار می‌شود. به جای هرگونه توضیح و تفصیل نمونه‌های عینی واقعی‌را می‌توان درجوامع غرب یافت وقتی اصولاً بینش مادی‌بریك جامعه‌حاکم می‌شودوانسان، حیوان و زن‌کالا می‌شود،آنگاه سرمایه‌داری که‌وجه‌اقتصادی همین بینش مادی است، بازن چه‌ها که نمی‌کند.

این است آنچه ما از آن بیم داریم و با آن مخالفیم. پست‌کردن زن تا آن حد که گویی صحبت «سیگار» و «کفش» و نظایر آن درمیان است. این است آن‌سرنوشتی که به‌نام آزادی و تساوی حقوق برزن تحمیل می‌شود. وقتی‌کار بدینجا می کشد که دیگر از زن نه به‌عنوان یك موجود دارای شخصیت و هویت ، بلکه از اجزای بدن او صحبت به میان می‌آید.

شگفت است که هرگاه صحبت از پوشش و سادگی اسلامی به میان می‌آید ، مخالفان‌که غالباً یا شیفتگان نا آگاه غربند، یا پادوهای مزدور سرمایه‌داری مصرفی، زبان به‌سخنرانی‌می گشایند که بله شما می‌خواهید زن را از حضور فعال درجامعه محروم‌کنید و او را درخانه محبوس سازید و شما شخصیت زن را جدی نگرفته‌اید و نیمی از جمعیت‌کشور را از صحنهٔ کار اجتماعی بیرون رانده‌اید . در پاسخ باید گفت اتفاقاً چون درتفکر اسلامی زن باید به‌عنوان یك انسان به صورتی بسیارجدی وارد اجتماع شود، لازم است دست ازتجمل و خودنمایی بردارد. هرچه حضور

زن دریك جامعه تفننی تر باشد، زن برهنه تر و آرایش کرده تر است. (لازمهٔ اجتماعی بودن این است که فرد کمتر به خود بپردازد وخود را همچون قطره‌ای در دریای جامعه غرق کند.) لازمهٔ وارد اجتماع شدن این است که «من» ازمیان برود و«ما» ایجاد شود و اگر قرارشود، هرزنی، وهرمردی با توجه به لباس و بدن وروی وموی خویش، سعی کند که ازخودهرچه بیشتر یك «من» مشخص و انگشت نما بسازد، معلوم می‌شود اونمی‌خواهد به اجتماع بپیوندد ونه درغم جامعه، که درغم خویش است. حج را به یادآورید. آنجا قرار است درپرتو تابش آفتاب حقیقت الهی، همهٔ من‌ها دست از من بودن خود بردارند، و «ما» شوند و درست به همین دلیل همه باید «احـرام» بپوشند که لباسی بسیارساده و همانند است. در حج زنان ومردان بایددست از زینت و آرایش و تجمل وتفنن بردارند ویکدل و یکصدا، یك جامعه نمونـه بسازند. می‌بینید که لباس به همان اندازه که فردرا ازجامعه متمایزوانگشت نما می کند، به‌همان اندازه اورا ازجامعه جدا می کند.)

این‌همه تنوع وتفنن که در لباس و آرایش زن غربی وغربزده دیده می‌شود. دقیقاً نشانهٔ آن است که زن درجامهٔ غربی به‌صورت جدی وارد جامعه‌نشده، بلکه به عنوان یك‌شیء لوکس وزینتی کـه همواره جای آن درحاشیهٔ کارهای جدی است، به‌جامعه‌دعوت شده‌است. یعنی آنچه نشانه‌آزادی‌وحضورجدی‌وفعال این گونه‌زنان درجامعه تلقی‌می‌شود، دقیقاً دلیل‌است براینکه جامعه هرگز آنان‌را به نحوی جدی به‌بازی نگرفته‌است، بلکه واقعاً به‌بازی گرفته‌است.

آنجاکه مسئله کارجدی درمیان نیست، تفنن و تجمل وخودنمایی جلوه‌گراست وهرکس‌دراندیشهٔ سرووضع خویش است‌وآنجا که‌صحبت‌ازکاروتولید است زنان ومردان ساده‌تر وبی‌پیرایه‌ترند.

آری جامعه هرچه جدی‌تر باشد، زن پوشیده‌تر است‌وجمهوری اسلامی ازآنجا که می‌خواهد زنان، نه برای هوس مردان، بلکه برای خدا و درخدمت خلق وارد جامعه شوند، آنان را ساده و پـوشیده می‌خواهد.

دلیل دیگرما براینکه لباس‌افراد جامعه‌ومخصوصاً لباس زنان نمی‌تواند به‌هرشکل واندازه‌ای باشد و باید حد و ضابطه‌ای‌داشته‌باشد،این‌است که اصولاً بی‌بندوباری درپوشش ولباس، نهایتاً موجب‌بی بندو باری درتحریك غریزهٔ جنسی است.

گاهی دیده‌می‌شود که بعضی از خواهران مـا هنگامی که سخن ازپوشش اسلامی به میان می‌آید، درصدد مقایسهٔ لباس زنان ومردان برمی‌آیند ومثلاً می‌گویند چرا پوشاندن موی سر ویا گردن برمردان واجب نشده اما برزنان‌واجب‌است. درپاسخ باید گفت بسیاری از لباسهایی که امروزه مردان ما می‌پوشند، ازآن‌جهت که بدن‌نما و چسبیده به‌تن‌است،باروح‌فرهنگ‌اسلامی‌منافات‌دارد و درواقع اسلامی نیست و حق این است کـه لباس‌مردان ماهم با الهام‌از ادب ومعنویت اسلامی تغییر کند و ازاین صورت تقلیدی غربی بدرآید.

یك نکتهٔ بسیارظریف ودرعین حال‌بسیاراساسی این است که مسئلهٔ جنسیت، پوشیدگی، برهنگی و ضوابط حاکم برآن‌را نباید یکسره ازلحاظ‌مصالح زندگی اجتماعی فرد بررسی کرد، ونباید فقط بـه دنیای بیرون وجامعهٔ پیرامون آدمی انـدیشید، بلکه

باید به اهمیت احساس شرم، به عنوان یك خصلت ذاتی ودرونی اونیزتوجه کرد. شرم یکی از صفات مخصوص انسان است وانسان‌تنها حیوانی است که اصرارداردد دست‌کم بعضی از اندامهای خـود را بپوشاند. اگرسخن گفتن، منطق‌داشتن ووجدان داشتن که ازجملهٔ تفاوتهای انسان‌باحیوانـات است برای انسان«کمال»محسوب می‌شود وبه‌اوارزش‌می بخشد، چرا «احساس شرم» وگریز از برهنگی که آن نیز خاص انسان است، کمال‌محسوب نشود؟ حقیقت این است که درمسئلهٔ غریزهٔ جنسی‌وبرهنگی‌یا پوشیدگی، یك دنیای عظیم و راز آمیز را نباید فراموش کنیم و آن دنیا، همان «خود» انسان است.

خانواده

بی‌بندوباری درپوشش، بی‌بندوباری درتحریك است وبی بند وباری در تحریك، بنیاد خانواده را متلاشی می کند. غریزهٔجنسی‌یکی ازعلل مهم‌ازدواج وبه‌وجودآمدن خانواده است، امـا پس ازازدواج هرچه‌زمان می گذرد نقش غریزهٔ جنسی درحفظ دوام خانواده کمترمی‌شود وبجای‌آن نقش‌تفاهم ووفاداری دربقای خانوادهٔ بیشترمی‌شود. هم اینجا باید گفت کـه بی‌لباسی، عریانی و خودنمایی، آفت زندگی خانوادگی‌است ودریك کلام، بی‌حجابی ریشهٔدرخت خانواده را می خشکاند. چنانکه دیدیم، نـه‌تنها در اسلام، بلکه درهمهٔ مرامهای اجتماعی جهان، ایـن نتیجه حاصل شده است که خانواده باید محفوظ و محترم بماند وزن ومرد باید دلبسته ووفادار یکدیگر باشند تا آشیان دلپذیری برای فرزندان خـویش بنا کنند وبا تربیت‌آنها، آیندهٔجامعهٔ خویش‌راترسیم کنند. اما درجامعه‌ای که برهنگی برآن حاکم است هرزن ومردی همواره در حال مقایسه است، مقایسهٔ آنچه دارد، باآنچه ندارد وآنچه ریشهٔ خانواده‌را می‌سوزاند این است که این مقایسه آتش هوس‌رادر زن وشوهردامن می‌زند. زنی که بیست یاسی‌سال‌در کنارشوهرخودزندگی کرده وبا مشکلات زندگـی جنگیده‌ودرغم وشادی‌اوشریك‌بوده است، پیداست که اندك اندك بهارچهره‌اش، شکفتگی‌خود را از دست میدهد و روی درخزان می گذارد. در چنین حالی که سخت‌محتاج عشق‌ومهربانی و وفاداری همسرخویش است، ناگهان‌زن‌جوانتری ازراه می‌رسد و درکوچه وبازار، اداره ومدرسه، باپوشش نامناسب‌خود، به همسر او فرصت مقایسه‌ای به دست می‌دهد و این مقدمه‌ای می‌شود برای ویرانی اسـاس خانواده و برباد رفتن‌امید زنی که جوانی خود را نیز برباد داده است. و همهٔ خواهران جوان لابد می‌دانندکه هیچ جوانی نیست که به‌میانسالی وپیری نرسدولابد می‌دانندکه اگر امروز آنان جوان وباطراوتند، در فردای بی‌طراوتی آنان، باز هم جوانانی هستندکه بتوانند برای خانوادهٔ فردای آنها همان خطری را ایجادکنندکه خود آنـان امروز برای خـانواده‌ها ایجاد می کنند.

به‌تجربه ثابت شده است که هیـچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون خانواده برقرار بماند. در اسلام خانواده اهمیت بسیار دارد و شاید بتـوان گفت که مطابق آنچه از مجموع معارف اسلامی استنبـاط می‌شود، درمیان‌نهادهای‌اجتماعی، خانواده درتربیت و تکامل آدمی بزرگترین نقش و وظیفه را برعهده دارد. اهمیت خانواده و شرح تـأثیر آن، محتاج

بحث جداگانه‌ای است[1]. جامعه بدون خانواده پایدار نمی‌ماند.

هیچ چیز منطقی‌تر از این نیست که گفته شود آنجا که ارضای یك غریزه امکان ندارد تحریك آن ظلم است و باید ممنوع شود. اگر نمی‌توانیم به گرسنه‌ای همه‌گونه غذا بدهیم، چرا باید اشتهای اورا باعطروبوی برخاسته ازغذاهای اشتها انگیز تحریك کنیم. آیا چنین توقعی نابجا وچنین سخنی غیر منطقی است؟

حال که در دنبالهٔ بحث لباس، سخن از خانواده را به‌میان آوردیم، دریغ است اگر به‌یاد نیاوریم که قرآن زن و شوهر را درخانواده به «لباس» یکدیگر تشبیه می کندومی گوید: هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ. «زنانتان لباس شمایند وشما لباس زنانتان.» (سورهٔ بقره آیه ۱۸۷). زن، لباس شوهرو شوهر لباس زن است. اگر در این تشبیه دقت کنیم آن را فوق‌العاده زیباو پرمعنی خواهیم یافت. لباس از همه چیز به‌تن انسان نزدیك‌تر است و محرم‌تر، وآن گاه همین لباس در عین نزدیکی به‌تن، تن را از دیگران می‌پوشاندو دور می‌سازد. زن و شوهر نیز نسبت به یکدیگر چنین‌اند. به‌یکدیگر نزدیکندو در عین‌حال هریك ازآن‌دو موجب حفظ عفت دیگری است، همان طورکه لباس انسان‌را از برهنگی و بی‌عفتی حفظ می کند.[2] علاوه براین، به‌همان‌ترتیب که لباس هرکس مایهٔ وقاروآراستگی اوست، همسر نیز مایهٔ وقار و آراستگی فرد در زندگی اجتماعی است و به همان ترتیب که ازشکل و نوع لباس می‌توان به بسیاری از جنبه‌های شخصیت افراد پی‌برد. از نوع همسری که هرکس برمی گزیندو دارد نیز می‌توان شخصیت اورا بازشناخت.

سخن آخر

کریستین آندرسن داستانی دارد که مضمون آن به زبان خودمانی ما این است که دوخیاط به شهری واردشدندو پادشاه را فریفتند که ما در فن خیاطی استادیم و بهترین لباسها راکه برازندهٔ قامت بزرگان باشد می‌دوزیم. اما از همه مهم‌تر، هنرما این است که می‌توانیم لباسی برای پادشاه بدوزیم که فقط حلال‌زاده‌ها قادر به‌دیدن آن‌باشندو هیچ‌حرامزاده‌ای آن‌را نبیند. اگر اجازه فرمایید چنین لباسی برای شما نیز بدوزیم. پادشاه با خوشحالی موافقت کرد ودستور داد مقادیر هنگفتی طلا و نقره در اختیار دو خیاط گذاشتند تا لباسی باهمان خاصیت سحرآمیز بدوزند که تارش ازطلاو پودش ازنقره باشد.

خیاطها پول و زر و سیم را گرفتند و کارگاهی عریض وطویل دایر کردند و دوك و چرخ وقیچی و سوزن را براه انداختندو بدون آنکه پارچه و نخ و طلا و نقره‌ای صرف کنند، دستهای خود را چنان استادانه درهوا تکان می‌دادند که گفتی مشغول‌دوختن لباسند. روزی پادشاه نخست‌وزیر را به دیدن‌لباس نیمه‌کاره فرستاد. اما صدر اعظم هرچه‌نگاه کردچیزی ندید، از ترس آنکه مبادا دیگران بفهمند که او

۱ــ نویسنده درمقاله دیگر تحت عنوان «اهمیت تأثیر خانواده در تربیت دینی فرزندان». بعضی‌از جنبه‌های مربوط به‌خانواده را مورد بحث قرار داده‌است.

۲ــ تفسیر المیزان، تألیف استاد علامه طباطبائی در تفسیر آیهٔ ۱۸۷ سوره بقره.

حلال‌زاده نیست، باجدیت تمام زبان‌به تعریف لباس و تمجید از هنر خیاطان گشود و به پادشاه گزارش دادکه کارلباس به‌خوبی روبه پیشرفت‌است.مأموران عالی‌رتبه دیگر هم بتدریج از کارگاه خیاطی دیدن می‌کردند و همه پس از آنکه با ندیدن لباس به حرامزادگی خود پی می‌بردند، این حقیقت تلخ را پنهان می‌کردندو در تأییدکار خیاطان‌و توصیف‌لباس بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

تا بالاخره نوبت به خود پادشاه رسیدو به خیاطخانهٔ سلطنتی رفت تا لباس زربفت عجیب خود را به تن‌کند. البته اوهم چیزی ندیدو پیش‌خود گفت معلوم می‌شود فقط من یکی در میان این‌همه حلال‌زاده نیستم، اوهم باکمال دیرباوری‌و ناراحتی ناچاروجود لباس و زیبائی و ظرافت آن را تصدیق کردو در مقابل‌آیینه ایستاد تاآن‌را به‌تن او اندازه کنند. خیاطان حقه‌باز پس می‌رفتندو پیش می‌آمدند و لباس موهوم را به تن پادشاه راست و درست می‌کردندو آن‌بیچاره لخت‌ایستاده‌بودو ازترس‌سخن نمی‌گفت‌و ناچار دائماً از داشتن چنان لباسی اظهار مسرت نیز می‌نمود.

سرانجام قرارشد جشنی عظیم درشهر به‌پاشود تا پادشاه جامهٔ تازه‌را بپوشدو خلایق‌همه اورا درآن لباس ببینند. مردم به‌عادت‌معمول در دو سمت‌خیابان ایستادندو پادشاه لخت باآداب تمام ، با آرامش و وقاراز برابرآنها عبورمی‌کردودونفر ازخدمهٔ دربار دنبالهٔ لباس رادردست داشتند تابه زمین مالیده‌نشود و درباریان، رجال، امیران‌و وزیران نیز با احترام و حیرت‌و تحسین، پشت‌سر پادشاه در حرکت بودندو مردم نیز با آنکه هیچ کدامشان لباس بر تن پادشاه نمی‌دیدند، ازترس‌تهمت‌حرامزادگی غریو شادی سرداده‌بودندولباس‌جدید رابه‌پادشاه‌تبریك می‌گفتند

ناگاه، کودکی از میان مردم فریاد زد: «این‌که لباس به تن ندارد، این چرا لخت است؟» هرچه مادر بیچاره‌اش سعی‌کرد اورا ازتکرار این حرف منصرف‌کند نتوانست. کودك دوباره به‌سماجت گفت «چرا پادشاه برهنه است؟» کم‌کم یکی دو بچهٔ‌دیگر نیز همین حرف‌را تکرار کردندوبعضی‌ازتماشاچیان با تردید این حرف‌را برای‌هم نقل‌کردند و دیری نگذشت‌که جمعیت یکپارچه فریادزد که «چرا پادشاه لخت‌است»و چرا....وچرا....

اینك تمدن غرب، چنین‌وانمود می‌کند که می‌خواهد برای انسان لباس بدوزد . اما در حقیقت به‌جای‌آنکه لباس برتن‌او کند، او را برهنه ساخته است‌و هیچ کس جرأت نمی‌کند فریاد برآوردکه لباسی درکار نیست‌و حاصل این‌همه مد وپارچه وچه وچه، برهنگی انسان‌است. همه می‌ترسند که مبادا خیاطان حقه‌بازی که زرو سیم را برده‌اند و می‌برند آنهارا به‌ناپاکی در اصل‌و نسب متهم کنند. آیا در این جهان که همه اسیرو شیفتهٔ تبلیغات غرب شده‌اند مردمی پیدا می‌شوند که دلی به پاکی آن کودك داشته باشندو فریاد برآورند که‌آنچه به نام لباس در غرب به‌تن انسان می‌پوشانند، پوشش نیست، بلکه‌برهنگی است؟ آیا مردمی پیدا می‌شوند که صداقتی کودکانه داشته باشند و در مقابل جهانی که برهنگی را لباس می‌داند جرأت کنندو فریاد برآورند؟

چرا آن‌مردم، مانباشیم[1]؟

۱ــ برای اطلاع بیشتر دراین مورد به‌کتاب فرهنگ برهنگی‌وبرهنگی فرهنگی ازبرادر دکترحداد عادل از انتشارات سروش مراجعه شود.

بخش دوم

تاریخ لباس جهان در عهد قدیم

دیباچه

اکنون پس ازمقدمه نسبتاً مفصل بمعرفی انواع پوشاك اقوام قدیم میپردازیم. امید است قسمت اول کتاب در کلیه مطالعاتی که دراین خصوص صورت می گیرد مد نظر باشد.

فصل اول

پوشاك مصریان

اکتشافات باستان‌شناسی نشان می‌دهد که بین‌النهرین ونواحی اطراف دریای مدیترانه یکی‌ازمراکز پیدایش تمدنهای اولیه بوده است. زیرا اوضاع طبیعی این نواحی برای زندگی انسان بسیار مساعدتر بوده است.

به‌تحقیق نمی‌توان گفت که اولین دسته‌های نژاد انسانی برای نخستین بار درمصرشهرنشین شده‌اند یا بین‌النهرین مرکز تمدن اولیهٔ بشر بوده؛ ممکن است در مصرتمدنی وجود داشته و در عین حال‌تمدن دیگری در بین‌النهرین سیرتکاملی‌خود را می‌پیموده است بدون این که هیچ‌گونه ارتباطی بین این‌دو وجود داشته باشد. ولی آنچه مسلم است درحدود ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح مردمی در این‌نقاط با تمدن خاص خود زندگی می‌کردند. آثار مکشوفه از این نواحی درحفاریهایی که به وسیلهٔ باستان‌شناسان به‌عمل‌آمده مؤید این نظریه است.

برای این‌که انسان اولیه بتواند در محلی مستقر شود لازم بوده است‌که تمام وسایل زندگی از قبیل خوراك، پوشاك ومصالح ساختمانی به اندازهٔ کافی در اختیار داشته باشد و این وضع در بسیاری از نقاط آسیا و اروپا وجود داشته است. ولی هیچ ناحیه‌ای بهتر از مصر وبین‌النهرین نبوده است. در این نواحی گیاهان، میوه‌ها، جانوران مختلف و سایروسایل لازم برای تأمین وادامهٔ حیات انسان فراوان و دسترسی به‌آنها نیز آسان بوده است. از نظرمواد ساختمانی‌نیز در مصرسنگهایی وجود داشت‌که به‌آسانی تراشیده می‌شد و خاك رس مرغوب بین‌النهرین‌که در مقابل حرارت آفتاب به صورت آجر درمی‌آمد وسیلهٔ ساختمانی سهل‌الوصولی به‌شمار می‌رفت. همهٔ این عوامل مساعد به مردمان این نواحی فرصت داده است تا زندگی چادرنشینی را به شهرنشینی تبدیل نمایند وتمدن انسانی شکوهمندی را به‌وجود آورند.

به‌احتمال زیاد ساکنان اولیهٔ درهٔ نیل تا زمانی‌که به‌شکار و پرورش حیوانات اشتغال داشتند از پوست آنها برای لباس استفاده می‌کردند وسبك لباس پوشیدن آنها نیز مانند اقوام ماقبل تاریخ آسیا بود.

با پیشرفت فرهنگ و تمدن به‌تدریج پارچه‌که از هرجهت برای‌آب وهوا ومحیط‌گرم این‌ناحیه مناسب‌تر بود جای پوست را گرفت.

جنس پارچه‌ها ابتدا ازکتان بوده و بعد ازکتان پنبه مورد استفاده قرارگرفته است. پشم تا مدتها برای تهیهٔ لباس به‌کار نمی‌رفت. زیرا مردم مصردرآن زمان به‌علت عقاید مذهبی خاص خود با لباس پشمی‌مخالف بودند. ولی بعدها پوشیدن لباسهای پشمی نیز معمول گردید. باوجود این، هنگام رفتن به‌معابد از پوشیدن لباسهای پشمی احتراز می‌کردند و پارچه‌های‌کتانی و پنبه‌ای را برای این منظور ترجیح می‌دادند. آنها رنگ سفید را مظهر پاکیزگی می‌دانستند ولباسهای مخصوص عبادت را عموماً از پارچه‌های سفید انتخاب می‌کردند.

زنان معمولا لباسهای‌بلند می‌پوشیدندکه‌تا مچ پا می‌رسید. جنس این لباسها از پارچه‌های‌سفید ونازك و در حقیقت نمایانگر اندامها و فرم اصلی بدن‌آنها بود و کمری تنگ وکاملا چسبان داشت.

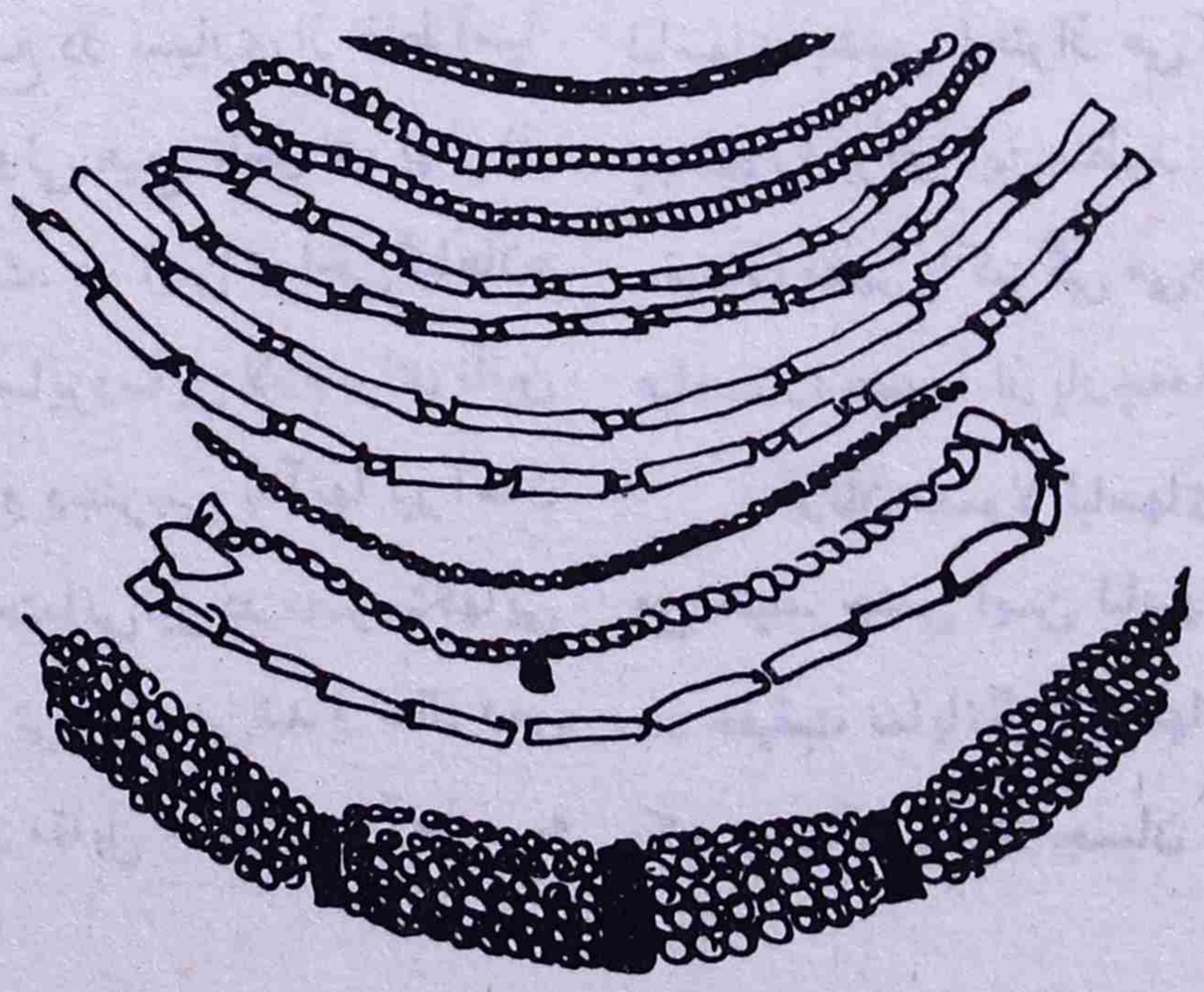
زنان مصری برای کمر از اشارپ و به عنوان زینت از طلا استفاده می کردند. آنها روی لباس کارهای دستی با راههای عمودی انجام می‌دادند و جای تعجب است که هیچ گونه کار دستی به حالت افقی روی لباسها دیده نمی‌شود. گاهی پایین لباس را کاملا بسته و بالاتنه را بازنگه می‌داشتند و برای بالاتنه اغلب پارچه‌های نازك مصرف می کردند.

با تکامل تدریجی و پیشرفت تمدن، هنر پارچه‌بافی نیز درمصر تحولاتی پیدا کرد و به‌اوج ترقی خود رسید ودر اثر این تحول تغییراتی نیز در زمینهٔ شکل وسبك لباس به‌وجود آمد. تحقیقات نشان می‌دهد که درعهد رامسس دوم (۱۳۰۰ تا ۱۲۳۴ قبل از میلاد) پارچه‌های لطیف و سبکی تهیه می‌شد که با ظرافت خاصی آن را پلیسه می کردند یا چینهایی به حالت طبیعی به آن می‌دادند.

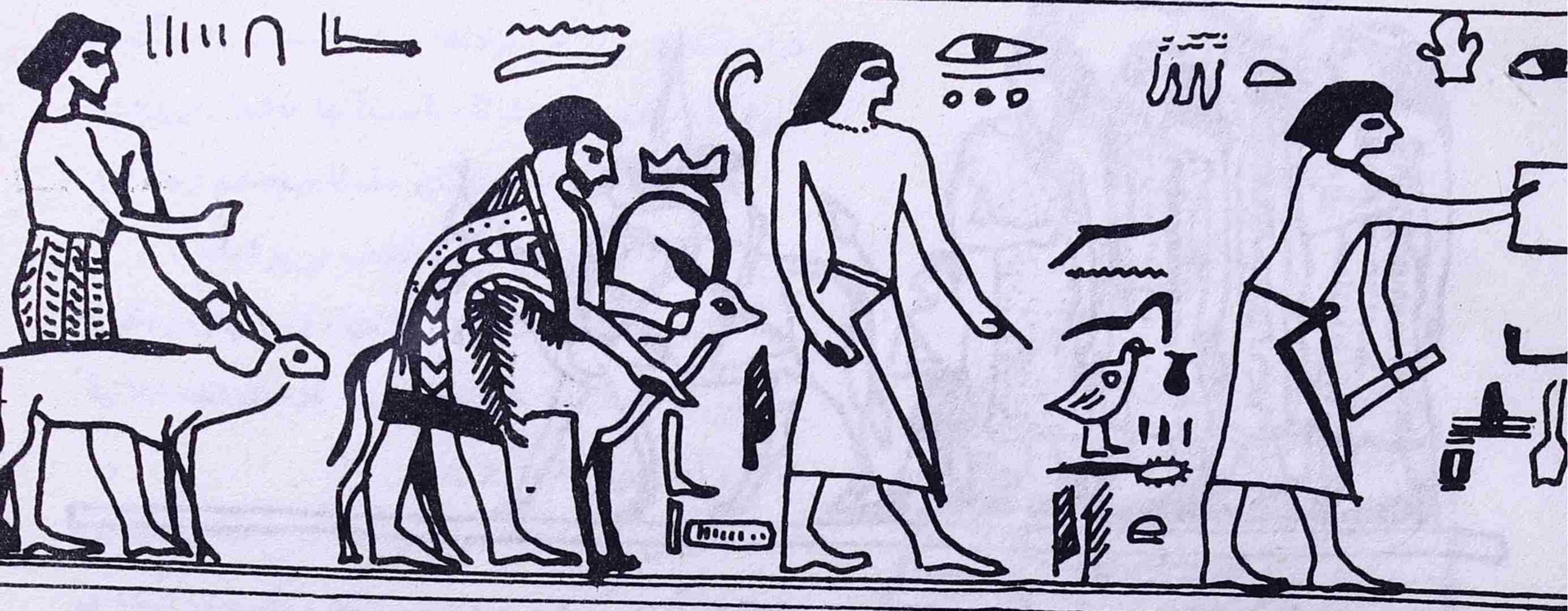
مصریها اصولا مردمی هنرمند و مقید به اصول مذهبی خود بودند و به‌نظافت و پاکیزگی اهمیت خاصی می‌دادند. در طول تاریخ تمدن انسانی، مصریها اولین مردمی بودند که از لوازم آرایش: آینه، شانه، تیغ و انواع عطریات استفاده می کردند.

مصریها ازنظر نظافت موها را می‌تراشیدند و از کلاه‌گیس استفاده می‌نمودند. کلاه‌گیس را از جنس کتان، مو، ابریشم وغیره می‌بافتند ومعمولا به‌اندازه‌ای بلند بود که تا روی سینه می‌رسید. در انتهای کلاه‌گیس روبانهای رنگی می‌بستند و اغلب با گل آن را تزیین می کردند. تراشیدن موی سر بیشتر اختصاص به‌مردان داشت وزنان اغلب موی خودرا می‌بافتند ولی استفاده از کلاه‌گیس در بین زنان و مردان هر دو معمول بود. بعضی از آنها موها را به بالا می کشیدند و شکلهای مختلفی به‌آن می‌دادند. مصریها برای کلاه‌گیس خود احترام زیادی قائل بودند و بعد از این که آن را از سر خود برمی‌داشتند روی سر مجسمه‌ای می گذاشتند و خدمتکاری از آن مواظبت می کرد. آنها از تاج ونیم‌تاج نیز استفاده می کردند و این تزیینات اغلب معنای خاصی داشت.

مردم مصر به جواهرات نیز علاقه‌مند بودند و از سنگهای قیمتی و طلا استفاده می کردند گوشواره‌های به‌دست آمده ازمصریان اغلب سنگین و بزرگند و تأثیر هنر آسیایی در آنها به خوبی نمودار است. مردم عادی گردن‌بندهایی از جنس شیشه به‌رنگهای مختلف آبی، قرمز و زرد داشتند (شکل ۱).



شکل ۱



شکل ۲

اما زنان اشراف که صاحب تمول و ثروت بیشتری بودند گردن‌بندهایی از جنس سنگهای گران‌قیمت به گردن خود می آویختند. جزو آثار قدیمی مصر گردن بندی از طلا به دست آمده که از حلقه‌های زرین متعدد به هم چسبیده تشکیل شده است. آثار باقیمانده از آن زمان نشان می‌دهد که زنان مصری درجشنها از این جواهرات استفاده می کردند. دستبندهایی نیز از مروارید وطلا تهیه می کردند که معمولا در قسمت زیر آرنج بسته می‌شد و برای تزیین آنها سنگهایی مثل فیروزه به‌کار می‌رفت.

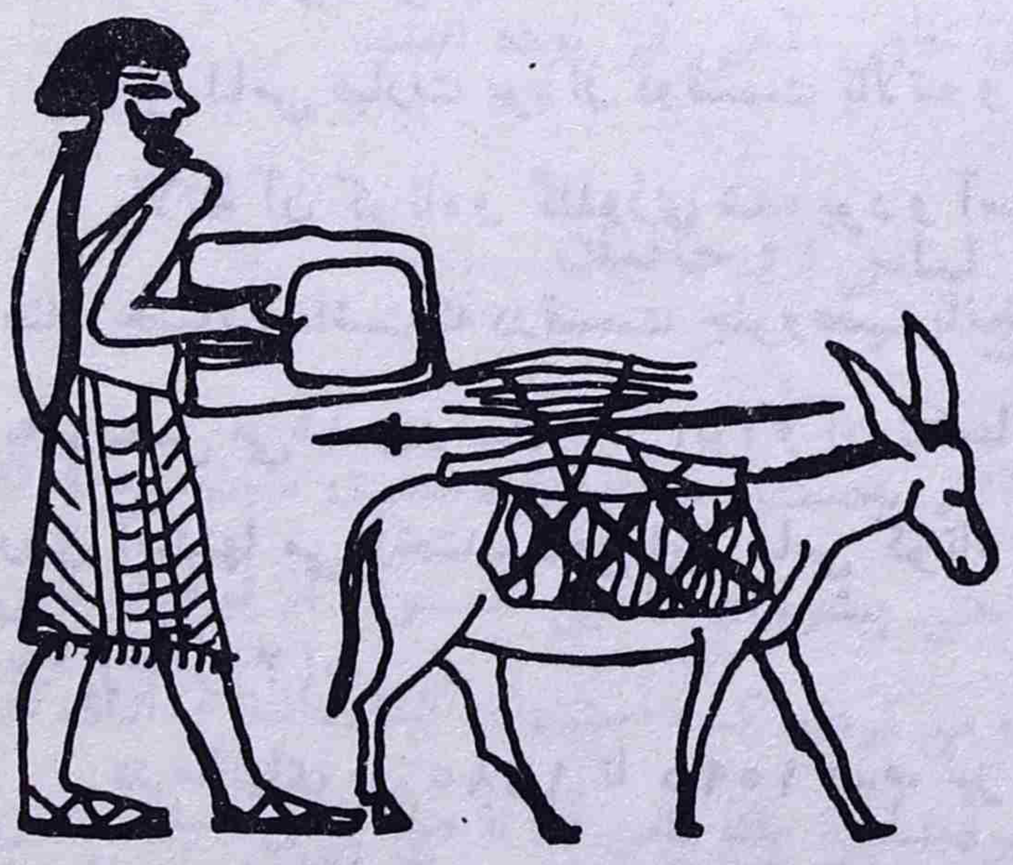
به طور کلی وضع لباس مردم مصررا به شرح زیر می‌توان مورد مطالعه قرار داد.

لباس مردان

در مصر قدیم مردان از یك تکه پارچه که آن را مانند لنگی به بدن خود می‌پیچیدند به جای لباس استفاده می کردند (شکل ۲).

این پارچه را با طنابی که عنوان کمر بند داشت به دور کمر می بستند.

ولی تقریباً از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح لباسهای مردانه به‌نوعی دامنهای تنگ و کوتاه و کمردار تبدیل گردید که از چرم ساخته می‌شد. این لباس به مرور به صورت چند دامن روی‌هم در آمد که معمولا هردامن کمی ازدامن رویی بلندتر بود. روی هم رفته در آن زمان لباسهای مردان از حیث شکل وجنس با لباس زنان تفاوت زیادی نداشته است (شکل ۳).



شکل ۴

تراشیدن ریش نیز به‌تدریج در بین مردان معمول گردید. ولی سلاطین ازریش مصنوعی استفاده‌می کردند.



شکل ۴

لباس زنان

زنان مصری نیز مانند مـردان، قرنهـای متمادی لباسهای ساده داشتند و در سبك لباس خـود تغییرات اساسی به‌وجود نیاوردند.

تقریباً بین سالهای ۳۲۰۰ تا۱۵۰۰ قبل از میلاد نوعی لباس که امروزه به‌آن تونیك می‌گوییم مـورد استفادهٔ آنان قرارگرفت.

این لباس عبارت بود از دوقسمت بالاتنه و دامن.

بالاتنهٔ آن کوتاه و گلدوزی شده بود و آستینهای بلندوچسبانی داشت‌که درقسمت جلووعقب بانخ دمسه به‌هم‌متصل می‌شد ودر بعضی از انواع آن تکه‌هایی بر روی آستینها می‌دوختند. دامن این لباس کوتاه وتنگ بود (شکل ۴).

در سالهای بین ۱۵۸۰ تا ۱۰۹۰ ق.م. نیز نوعی تونیك به‌نـام کالاسیریس (Calasiris) می‌پوشیدند که روی دزاپـه‌مانندی به‌نـام شانتی (Chanti) می‌انداختند. جنس این لباسها عمـوماً از کتان و به‌رنگ سفید و بسیار سبك و راحت بود.

معمولاً در قسمت بـالای این لباس جایی برای گذرانیدن سر ودر دوطرف نیز شکافهایی برای ردکردن دستها وجود داشت. گاهی نیز ازناحیهٔ شانه وگردن با بندهای باریك یا پهن بسته می‌شد. این بندها اغلب زیر سینه را می‌گرفت (شکل ۵).

رنگ لباس بیشتر زعفرانی یا قرمز بودو برروی بعضی از انواع آن نقشهای مختلفی شبیه پرهای رنگی به‌طور افقی، مورب یا عمودی بارنگهای روشن وزنده نقاشی‌می‌شدکه شباهت زیادی به‌بالهای سیمرغ داشت.

زنان مصری از روبانهای رنگی نیز استفاده می‌کردند و آن‌را به‌صورت باند پیرامون بدن می‌پیچیدند و درقسمت جلو می‌بستند.

لباس پادشاهان

فرعونهای قدیم مصر معمولا از لباسهـای شانتی استفاده می‌کردندکه از لحاظ سبك با لباس مردم عادی تفاوتـی نداشت ولی جنس پارچهٔ آن گرانبهـا بـود و کمربندهای مختلف نیز می‌بستند.

درهزارهٔ چهارم وسوم قبل ازمیلاد، پادشاهان لباس دراپه‌مانندی برتن می کردند کـه درقسمت پشت آن دم شیری آویزان بود ونشانهٔ ریاست آنها به‌شمار می‌رفت.

پادشاهان و شاهـزادگان سلسلهٔ هیجدهم (۱۷۰۰ قبل‌از میلاد) لباسهایی زیبا و لطیف می‌پوشیدند.

کمربندهای رنگارنگ، کلاهها، روبانهای رنگین، جواهرات مختلف و موهای مرتب و درست شده نشانهٔ قدرت آنان بود (شکل۶).

دریکی ازمعابد قدیم مصر چند نوع لباس سلطنتی به‌دست آمده کـه با مروارید، ملیله ، نگینهای شیشه‌ای رنگارنگ و پولکهای طلا، دست‌دوزی شده و زیباترین آنها لباسی‌است که برودری‌دوزی آن به صورت صلیب است که نمودار جاودانی روح بشر می‌باشد.

در این معبد علاوه بر لباسهای یاد شده مقـداری دستکش نیز پیدا شده‌است که احتمالاً ازآن برای کشیدن کمان استفاده می کردند. همچنین چند جفت کفش صندل چرمی به‌رنگهای مختلف کـه برودری‌دوزی شده و با مروارید تزیین گردیده‌است جزء دفینه‌های این معبدبوده است. روی‌هم‌رفته اغلب لباسهـای سلاطین مصر دارای نشانهای خاص مذهبی نیز بوده است.

لباس روحانیان

آثار به‌دست‌آمده ازمعابد مصری نشان می‌دهد که کاهنها یعنی پیشوایان مذهبی معمـولاً از تونیکهـایی استفاده می کردند کـه آستینهای گشاد داشته ودارای دو دامن بوده‌است. یك دامن آن تا مچ پا می‌رسید و دامن دیگر دراپه‌ای از زیر سینه داشت که سمت راست آن به طرف پایین می‌افتاد و برروی این‌تونیك پوستی از ببر می‌انداختند که سر ببر نزدیك کمر قرار داشت. کاهنان



شکل ۵



شکل ۶

مصری درمجالس رسمی به‌غیر از مجلس‌عزا کلاه‌گیس فردار می‌گذاشتند و درمعبدها مانتو پارچه‌ای می‌پوشیدند (شکل ۷).

شکل ۷



لباس جنگ

لباس سربازان معمولا ازدراپه‌های سفید بود ولی گاهی لباسهای راه راه یا رنگی نیز می‌پوشیدند.

در دوره‌های بعد روی این درا په پیش‌بندی از چرم می‌گرفتند و کمربند چرمی نیز بر روی آن می‌بستند. گاهی نیز این کمربندها پارچه‌ای بود. سربازان در این دوره کلاههای «بونّهٔ» مخصوص جنگ که ازپارچهٔ ضخیم تهیه می‌شد بر سر می‌گذاشتند.

افسران لباس سادهٔ تونیك کالاسیریس می‌پوشیدند و برروی آن ژاکتی چرمی یانخی.

فرعون در هنگام جنگ از کتی پارچه‌ای یاچرمی استفاده می‌کرد که معمولا روی آن با صدفها یا طلا دست‌دوزی شده بود (شکل ۸).



شکل ۸

فصل دوم

پوشاك در بین‌النهرین
(سومر، اکد، آشور، بابل، کلده)

در بین‌النهرین یعنی درسواحل دجله وفرات امروزی آثاری از تمدن به‌دست آمده‌است که ازحیث قدمت‌و شکوه تقریباً همپایهٔ تمدن مصر می‌باشد. تفاوت اساسی بین دوتمدن مصر و بین‌النهرین این‌است که تمدن بین‌النهرین به‌علت بی‌دفاع بودن این‌منطقه همواره در معرض حملهٔ اقوام نیرومندتر قرار گرفته وهر تمدنی جای خودرا به‌تمدن دیگر داده ویا با آن آمیخته شده وتمدن جدیدی به‌وجودآورده‌است.

نخستین دسته از نژاد انسانی که در بین‌النهرین به ساختن لباسهای مختلف اقدام کردند سومریها بودند.

سومریها درحدود شش هزار سال قبل‌از میلاد به ساختن شهرپرداختند وچون اندیشه‌های‌خودرا به‌صورت کلمات بر روی آجرهایی که تا امروز باقی مانده حك می کردند باستان‌شناسان به‌آسانی به‌تمدن آنان پی‌بردند.

سومریها ابتدا در نزدیکی خلیج فارس به سر می‌بردند ومشغول کشاورزی بودند. دهکده‌های آنها از خانه‌های چوبی تشکیل شده‌بود که پس از توسعه به شهرهای کوچك تبدیل شد. چون همان‌طور که درمقدمه ذکرشد دربین‌النهرین سنگ یافت نمی‌شد ومردم خانه‌های خودرا از آجر می‌ساختند. ظروف و مجسمه‌های سفالین زیادی تاکنون از آنها به‌دست آمده‌است. خط مورد استفادهٔ سومریها میخی‌شکل بود وبه همین جهت آن‌را خط میخی نامیده‌اند که بعدازاین قوم به‌کلدانیها، ایلامیها وآشوریها رسیده‌است.

سومریها در طول تاریخ خود بارها دچار حملهٔ اقوام همسایهٔ خود شدند ازجمله سارگون که فرمانروای آشوریها بود برسومریها غلبه‌کرد. ولی چون این قوم دارای‌تمدنی‌نبودند به‌تدریج تحت‌تأثیر تمدن سومریها قرارگرفتند تا این که مجدداً کشورسومریها مورد حملهٔ اقوام دیگری مثل ایلامیها یا آموریها قرار گرفت. آموریها درقسمت‌بالای شط درشهری به‌نام بابل سکنی گزیدند و پس‌از مدتی بر تمام بین‌النهرین مسلط شدند وسلطنت آنها از زمان حمورابی به‌منتهای عظمت‌رسید. حمورابی قوانینی وضع کردکه موجب شهرت او شد. این قوانین که برتخته‌سنگ نقش شده است درحفریات شوش به‌دست‌آمده و قدیمی‌ترین مجموعهٔ قوانین‌است که بشر به‌آن دست یافته است.

پوشاك مردم بین‌النهرین اصولا از لباس مصریان گرمتر وپررنگتر بوده و انواع آن عبارت بوده‌است از قبا، لبادهٔ آستین‌کوتاه وجامهٔ بلند سرتاسری. این‌لباسها را اغلب به‌چند رنگ می‌بافتند و دست‌دوزی می کردند و ریشه می‌دادند ولی لباس اصلی شال پشمی ریشه‌داری بود که‌ابتدا مانند لنگ به‌دور کمر می‌پیچیدند. این‌لباس بعدها بزرگتر گردید به‌طوری که تمام بدن‌را می‌پوشاند با این‌حال اغلب شانه و بازوی راست‌را بیرون می‌گذاشتند. کفش مردم سومر، بابل، کلده وآشور پاپوشی بود که با تسمه به‌پا می‌بستند. کلاهشان دستار بود و زمانی نیز کلاه نوك‌تیزی ازجنس‌نمد برسر می‌گذاشتند. موی سرمردم به‌اندازه‌ای بلند بودکه تا شانه وگاهی تا کمرآنها می‌رسید. آنها ریش خود را نیز بلند نگه

می‌داشتند.

مردم بین‌النهرین نیزمانند مصریها به‌زیورها اهمیت زیادی می‌دادند. گوشواره‌های بلند به‌گوش می‌آویختند که معمولاً به‌شکل فندق یاحلقه بود. گردن‌بند نیز مورد استفادهٔ آنها قرار می‌گرفت.

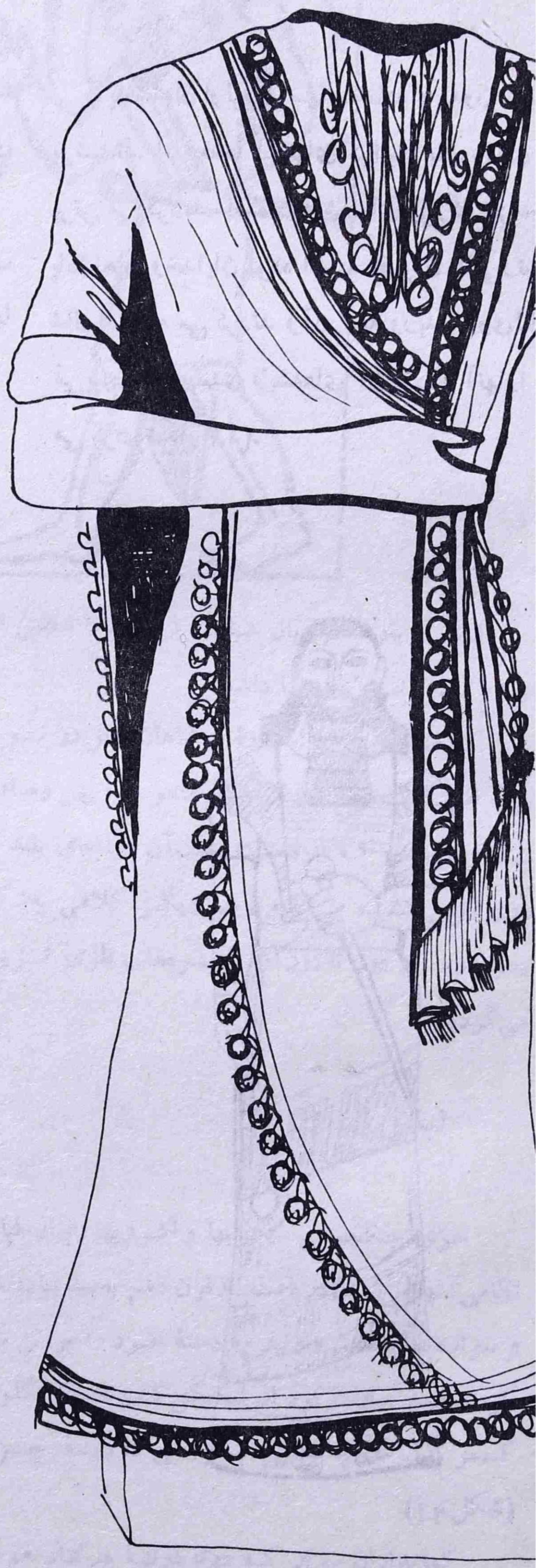
برای بازوان بازوبند و برای دست دستبندهای پهن داشتند که روی آن به‌شکل گل‌سرخ تزیین می‌شد.

انواع لباس مردم بین‌النهرین را به‌شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

لباس مردان

لباس مردان تونیك بلندی باآستینهای تنگ‌بود که در لبهٔ دامن‌آن برای تزیین ریشه می‌گذاشتند و «اشارپی» هم با ریشه‌های بلند بر روی آن می‌پیچیدند که سر شانه‌هارا می‌گرفت (شکل ۹). بعضی ازمردان نیز کفشهای بنددار تا زانو می‌پوشیدند.

کفشهای آنها معمولاً صندلهای پشت‌بسته وبنددار بود که تا انگشت پای آنهارا می‌گرفت (شکل ۱۰).



شکل ۹



شکل ۱۰

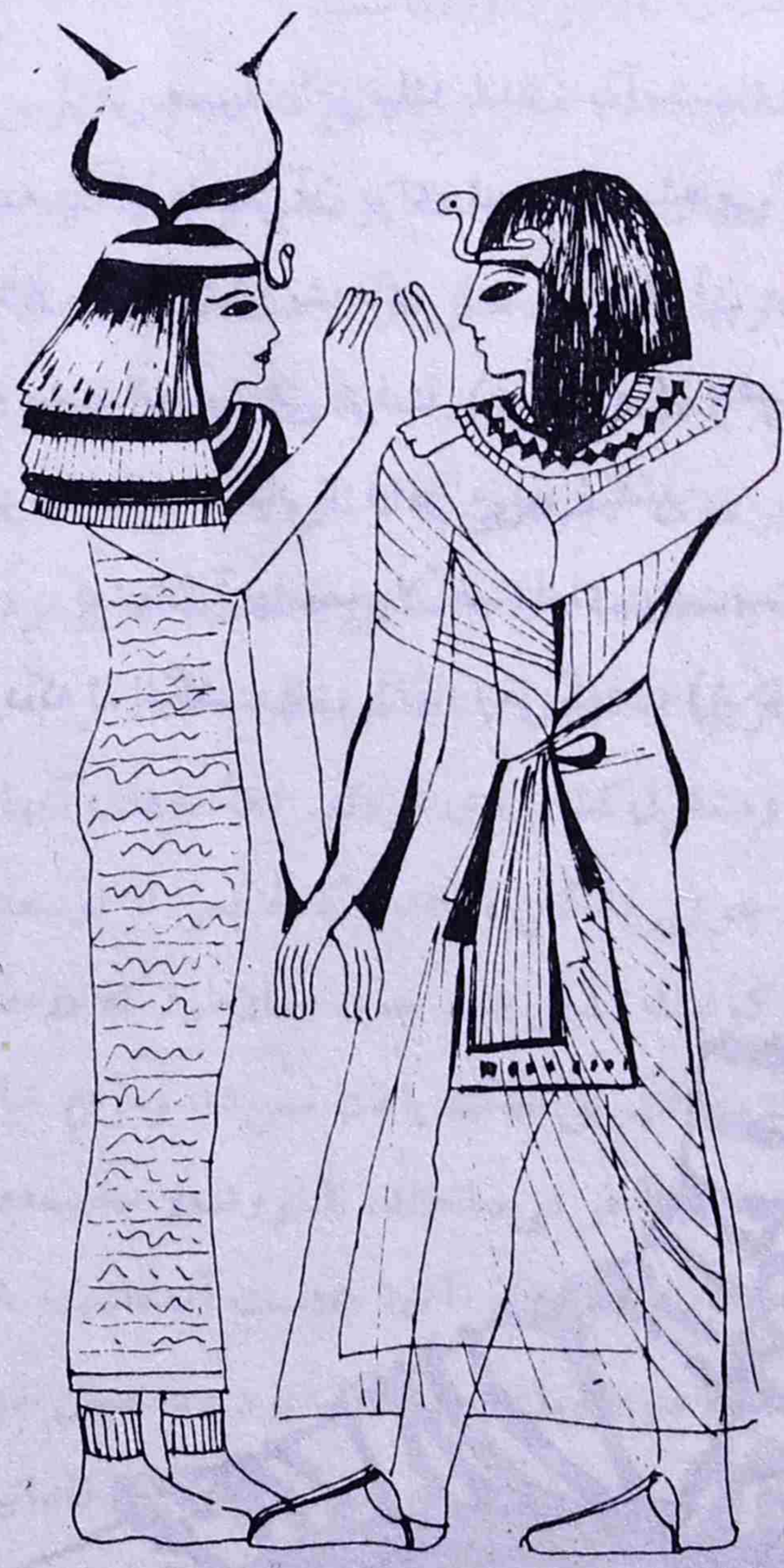
لباس زنان

دربین‌النهرین نیز مانند مصر، لباس زنان در ابتدا شبیه لباس مردان بود. ولی زنان متمول از پارچه‌های گران‌قیمت استفاده می‌کردند (شکل ۱۱).

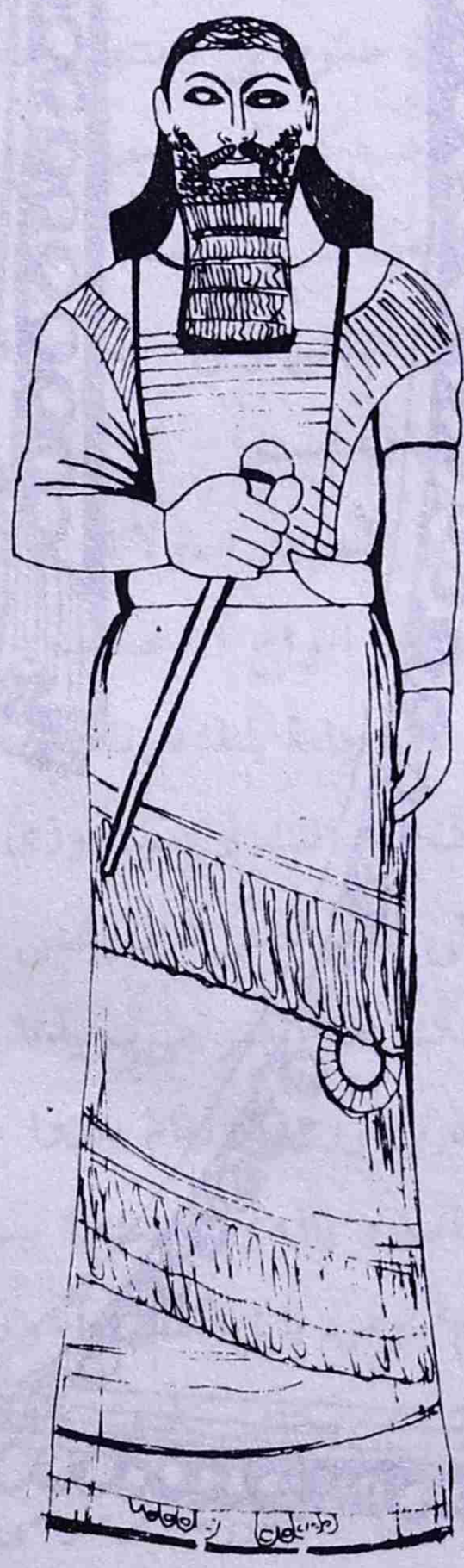
در حدود سال ۱۲۰۰ قبل ازمیلاد به‌موجب قوانین دولت آشور زنان شوهردار و آزاد می‌بایست با چادر ازخانه خارج‌شوند.

لباس پادشاهان

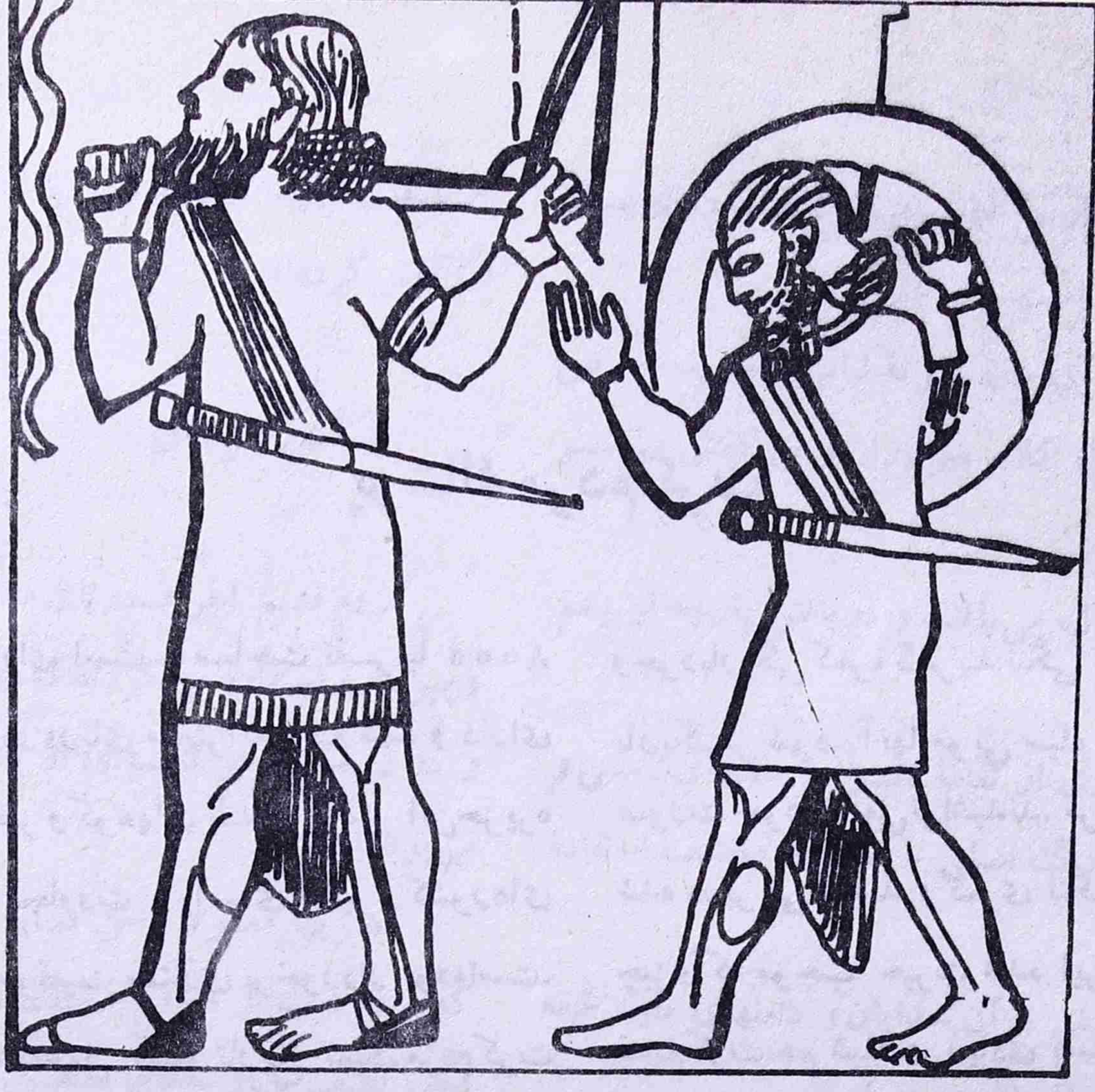
پادشاهان اولیه لباسهای ساده و بدون تزیین می‌پوشیدند. اما بعدها لباسهای گرانبها با برودری وتزیین برتن می‌کردند. استفاده ازشالهای بزرگ نیزمخصوص پادشاهان وخدایان بوده است. افسران عالی‌رتبه هم از شال استفاده می‌کردند وآن‌را به‌دوربدن روی‌لباس‌خود می‌پیچیدند وبلندی ریشه‌های آن مقام آنهارا مشخص می‌کرد (شکل ۱۲).



شکل ۱۱



شکل ۱۲



شکل ۱۳

لباس دربار آشوریان شباهت زیادی با بعضی از انواع لباس امروز هندیها داشت.

کلاههای مورد استفادهٔ پادشاهان بابل دو نوع بوده است: یك‌نوع آن از جنس ماهوت و پهن وصاف به‌شکل «بونّه» که از قسمت پشت‌آن دنباله‌ای بلند تا روی زمین کشیده می‌شد ونوعی دیگر کلاهی به‌شکل «سیلندر» که دور تا دور آن با پره‌های فلزی تزیین می‌گردید.

لباس جنگ

خوی جنگجویی سومریها وآشوریها را از لباس نظامی آنها می‌توان دریافت. ازقرن دهم به‌بعد پیاده‌نظام و سواره‌نظام لباس «اونیفرم» دستهٔ خود را بر تن می‌کردندکه عبارت بود از تونیکی کوتاه با منگلوله، کمر پهن، کلاه نظامی مخروطی دولایهٔ چرمی (شکل ۱۳).

کمانداران سوار که دوتا دوتا درکنار هم می‌جنگیدند یکی کلاه‌خود داشت ودیگری کلاه نظامی بدون لبهٔ مدور.

کمانداران «تیگلات پیلسر سوم» لباس بلندی بر تن می کردندکه تاروی قوزك پا ادامه داشت. کلاه آنها بدون لبه و مدور بود که در دوطرف سر شقیقه‌ها و در عقب سر تمامی پشت‌گردن را می‌پوشاند. کمانداران ارابه‌های جنگی، تونیك بلندی‌که روی آن پولکهای درشت فلزی به‌کار رفته وکمربندی روی آن می‌بستند برتن می‌کردند وکلاه‌خود آنها مجهز به‌زرهی بود که گردن وشانه‌هارا می‌گرفت.

ازقرن هشتم به‌بعد، سواره‌نظام وپیاده‌نظام سنگین‌اسلحه، زره پولکدار می‌پوشیدندکه به‌وسیلهٔ شلواری‌که دربالای ساق پا داخل‌چکمه‌های بلند می‌کردند، تکمیل می‌شد. پیاده‌نظام سبك‌اسلحه به‌جای زره لباسی بر تن می‌کردند که ازصفحه‌ای فلزی درست شده وروی قفسهٔ سینه را می‌پوشاند. کمانداران، قسمتهای مختلف سینهٔ خودرا با مانتوی می‌پوشاندند و به‌دور کمرخودپارچه‌ای به‌شکل لنگ می‌بستند و دور سر خود دستاری معمولی می‌پیچیدند.

فصل سوم

پوشاك مردم کِرِت

کِرت جزیره‌ای است به مساحت تقـریباً ۸۰۰۰ کیلومترمربع که در دریای مدیترانه واقع شده و دارای جلگه‌های حاصلخیز و کوههای بلند می‌باشد. این جزیره از قدیم به لحاظ مجاورت با آسیای صغیر و کشورهای مصر و یونان از موقعیت ممتازی برخوردار بوده‌است. طبق تحقیقاتی که به‌عمل آمده تاریخ تمدن مردم کرت خیلی زودتر از هزارهٔ سوم قبل‌از میلادآغاز شده است.

درحدود هزار سال قبل‌از میلاد، کرت مرکزدولت دریایی مقتدر وتمدن درخشانی بوده که‌دامنهٔ آن به‌یونان کشیده شده است.

در حفریاتی کـه به‌وسیلهٔ دانشمندان باستان‌شناس انجام شده خرابه‌هایی از قصرها، مغازه‌ها، خانه‌هـا و نیز آثار هنری، حجاری، نقاشی، کوزه‌گری و اسلحه و ابزارهای فراوانی به‌دست آمده که همه حاکی از یك مدنیت عالی وبلندپایه است. مورخان این تمدن را، به علت تقدم آن برعصر تاریخی یونان، تمدن ماقبل«هِلِن» و از نظر این‌که در جزایر وسواحل دریـای اژه بسط یافته است «تمدن اژه» نامیده‌اند.

از روی نقاشیها و حجاریهای به‌دست آمده‌می‌توان گفت که مردم قدیم کرت باملل شرق و یونانیها که بعداً جانشین آنها شدند تفاوت کلی داشته‌اند.

نکتهٔ مهم و قابل‌توجه این است کـه اهالی کرت پیش‌ازهمهٔ ملل قدیم به‌اروپاییهای امروزه شبیه‌بوده‌اند. مردم کرت نسبتاً کوتاه وباریك وچابك بوده‌اند و بـا وجودباریکی کمر، کمربند تنگی نیز می‌بستندتا کمرشان باریکـتر شود. آنها مویی سیاه و حلقه حلقه داشتند و صورت خود را می‌تراشیدند. مردها قبایی دست‌دوزی شده دربر می‌کردند وکمری تنگ برروی آن می‌بستند. چیزی که موجب حیرت، شده این‌که سر و وضع زنان قدیم کرت هم شباهت زیادی به‌سر ولباس زنان امروزهٔ اروپاداشته است. آنها کلاههای‌ظریفی برسرمی‌گذاشتند که ممکن است نمونهٔ آن را فی‌المثل امـروز درجعبه‌آینهٔ کلاه‌فروشان اروپا یافت.

نقاشیهای‌روی‌دیوارقصرها، مجسمه‌ها، ونقاشیهایی برروی گلدانها واشیای دیگر متعلق به‌هزارهٔ دوم قبل از میلاد کشف شده است که طـرز لباس پوشیدن و مـواد اولیهٔ لباس مردم کرت را نشان می‌دهد.

مطالعهٔ این آثار روشن می‌سازد کـه مردم کرت از هـزارهٔ دوم به‌بعد بـه‌لباسهای خـود اشکال هندسی می‌دادند. این نوع‌لباس به‌اشخاصی که اندامهای کوچك و باریك داشتند می‌آمد. (۱۹۰۰ تا۲۱۰۰ قبل از میلاد).

مجسمه‌های کوچکی از سفال نیـز پیدا شده کـه نشان دهندهٔ خطوط اصلی لباسهای کرتی می‌باشد.

از حـدود سال ۱۴۵۰ الـی ۱۷۵۰ قبل‌از میلاد البسهٔ مختلفی‌از پارچه‌های گران‌قیمت با اشکال وزمینه‌های گونـاگون : روپـوشهـا ، دامـن شلواری ، و اقسام کلاهها پیدا شده است.

این دوره از تاریخ لباس مردم کرت دوره‌ای بسیار اعجاب‌انگیز بوده است.

از یادگارهای آن‌زمان نمونهٔ لباس‌پوستی‌مخصوص کشیشها و راهبه ها، کلاه سربازان و نیز کفش و کمر پوستی است.

پارچه را دراژه می‌بافتند و در بافتن پارچه از پشم نیز استفاده می‌شد.

برای رنگرزی از تفالهٔ انواع علفهای زمینی و صدف درچهار رنگ اصلی با نقشهای مختلف استفاده می‌نمودند.

دامنهای کلوش از آن خدایان و دامنهای طبقه طبقه زیور تن اعیان و اشراف بوده است.

دامنهای بافته شده مدلهای بی‌نظیری داشته و در مورد دوخت آنها دقت فراوانی نموده‌اند.

انواع این دامنها در نقوش دیواری قصری به نام کنوسوس موجود است که یك نمونهٔ آن با رنگهای قهوه‌ای سوخته و گلهای زردگندمی است بر زمینهٔ سفید مایل به‌سبز با برش مخصوص از دوطرف. ونمونهٔ‌دیگر به‌رنگهای سفید، قرمز و زرد با شکل دوپرستو که روی آن نقش کرده‌اند.

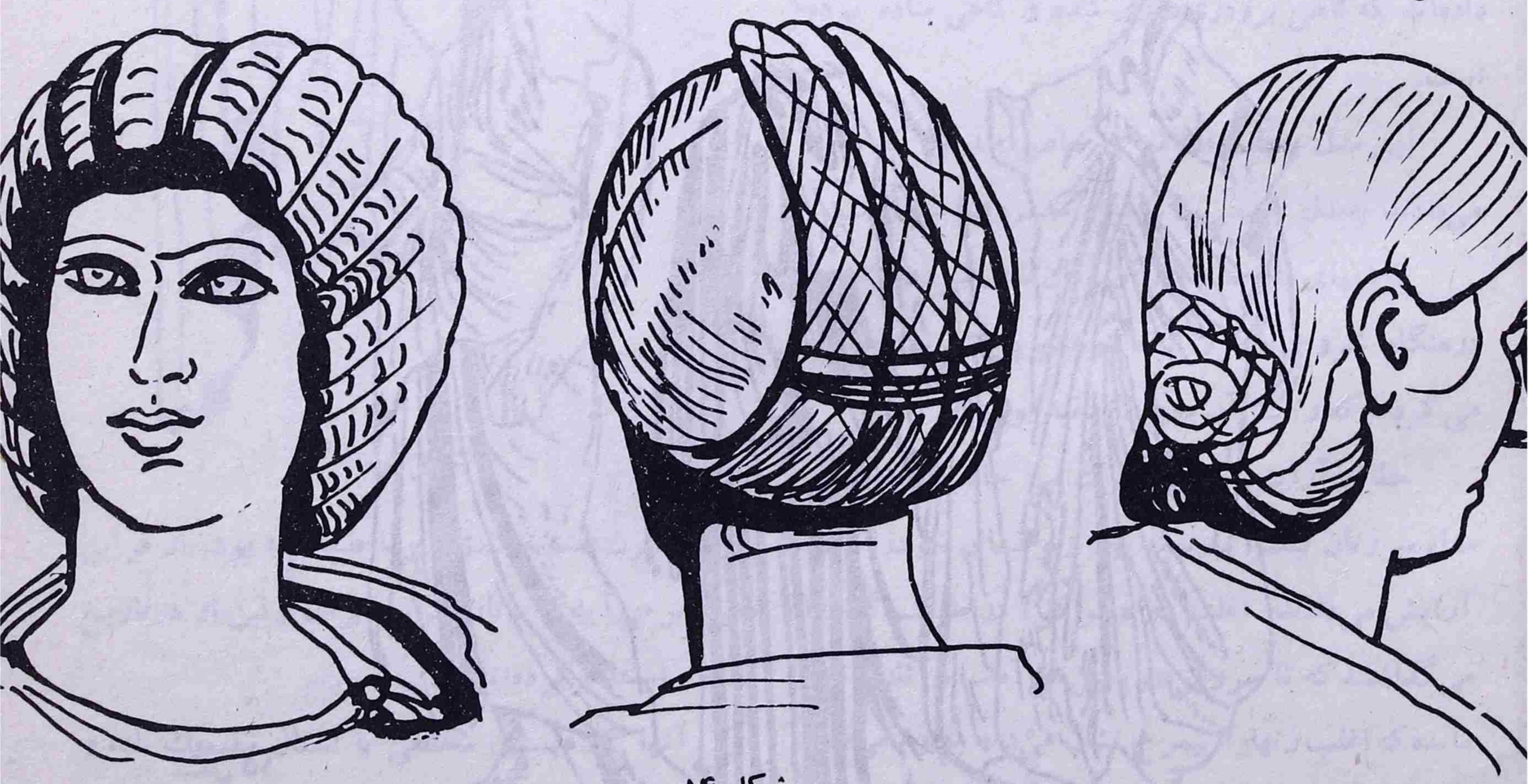
لباس مردان

مردم قدیم اطراف‌دریای مدیترانه از دامن‌دراپه‌ای «چین‌دار» استفاده می کردند که درناحیهٔ کمر بسته می‌شد و در زیر آن نیز تکه‌ای از پارچه برای ستر عورت می‌پوشیدند.

مصریها معمولا دامن دراپهٔ ساده داشتند در حالی که مردم کرت از انواع مختلف دامن از جنس پارچهٔ نخی لطیف تاپارچه‌های ضخیم‌تر وحتی چرم استفاده می کردند. مدل این‌لباس‌معمولا به‌شکل دوتکه(دوپیس) ازجلو وعقب و برش‌قسمت پشت‌آن شبیه به‌دم‌حیوانات بود.

این دراپهٔ عجیب بعدها به‌صورت زیرشلواری مردانه رواج پیدا کرد.

دریکی از موزه‌های برلن زیرشلواری مردانه‌ای



شکل ۱۴

متعلق به‌قرن هشتم قبل از میلاد به‌نمایش گذارده‌اند که قسمت جلو آن جداگانه‌است وفرم سه‌گوش دارد.

بالاپوش‌مردان کرت نوعی بلوز بود با آستینهای گشاد به اندازه‌ای که دستهای آنها را ازنظر پنهان می‌کرد. اما این‌نوع بلوز را فقط در موارد خاص ازقبیل مراسم مذهبی وغیره می‌پوشیدند.

در هنگام جشنها مردان لباسهای بلند با رنگهای زنده و برودریهای گران‌قیمت به تن می کردند که البته لباسهای گران‌قیمت بلند مخصوص شاهزادگان، درجه‌داران و کشیشها بود.

بازیگران نیز لباسهای بلند با برش یکسره می‌پوشیدند که تا مچ پا می‌رسید. کرتیها درفصل سرما لباس‌بلندی به‌صورت‌بالاپوش بردوش خود می‌انداختند که جنس آن ازپوست حیوانات یا ازپشم ضخیم بود. سرهای آنان معمولا برهنه‌بود و موهای بافته وبلند داشتند واز انواع کلاه: عمامه، بونّه وغیره نیز استفاده می کردند وآرایش موی آنها طبقه‌طبقه بود (شکل۱۴).

مردم کرت در داخل منزل ومعبدها پابرهنه بودند ولی هنگام خارج‌شدن ازخانه یامعبد ازکفش استفاده می کردند. نوع کفش بیشتر پوتین‌بود وشخصیتهای مهم مخصوصاً دربناریان هیچ وقت در انظار مردم پابرهنه نبودند. کفش آنها گاهی مرواریددوزی و بسیار گران‌قیمت بود.

لباس زنان

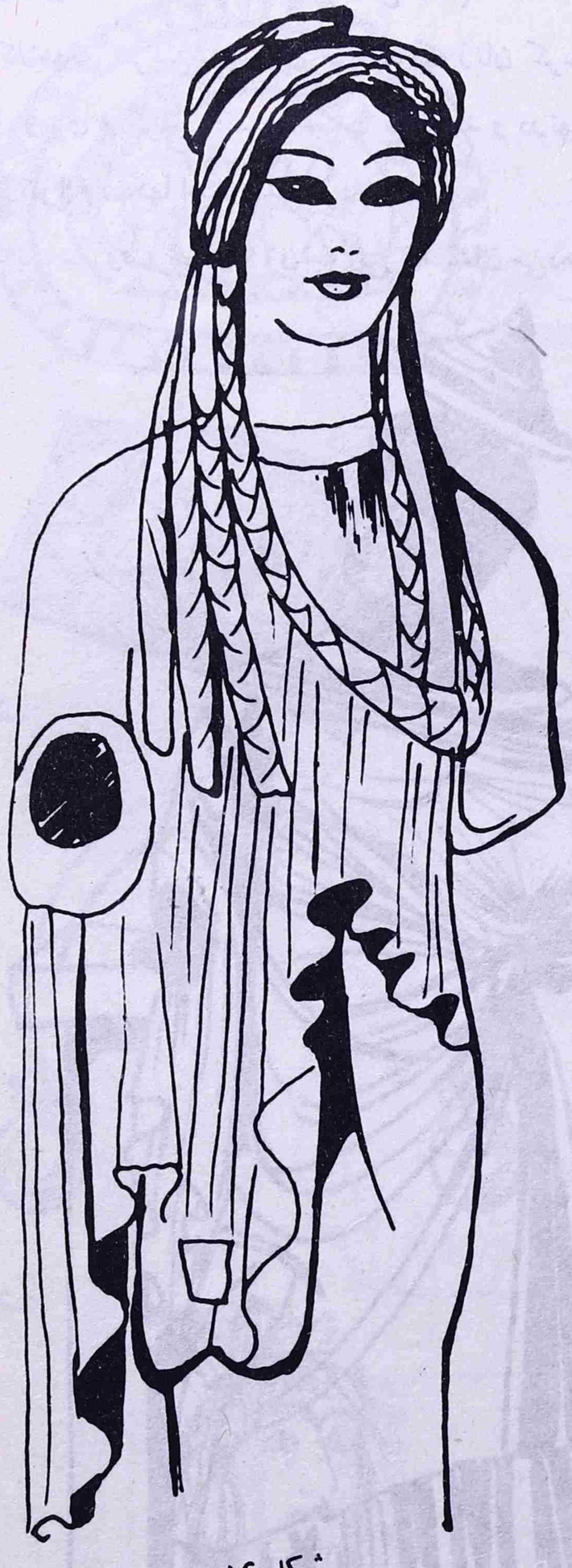
تا قرن هیجدهم قبل‌از میلاد زنهای کرت نیز از همان دراپه‌های دوتکه که قسمت جلو وعقب را می‌پوشانید استفاده می کردند. این دامنها ابتدا کوتاه بود ولی‌بعدها به‌اندازه‌ای بلند شدکه تا روی‌زمین می‌رسید اما با «ژوپن» های اولیه فرق‌زیادی داشت وبه‌هیچ‌وجه با آنها قابل‌قیاس نبود.

در مجسمه‌هایی که از زنان آن‌عهد به‌دست‌آمده آثاری در قسمت‌کمر برروی دراپه ملاحظه می‌شود که نشان می‌دهد زنهاهمیشه یك‌شانه باخود حمل‌می کردند. دراوایل قرن‌هیجدهم قبل ازمیلاد زنان ازلباسهایی



شکل ۱۵

که روی دامن آن کم و بیش کارهای دستی انجام می‌شد استفاده می کردند. روی ایــن لباس مــعمولا کمــر بند می‌بستند وشنلی روی آن می‌انداختند. گاهی‌هم‌مانتویی می‌پوشیدند کــه شنل کــوتاهی روی آن‌را می‌گــرفت (شکل ۱۵).



کلاه نیزمورد استفادهٔ آنان بوده‌است. این لباسهای مختلف با پلیسه یا «والان» بود و برودری‌دوزی می‌شد وبا طرز لباس‌پوشیدن آسیاییها که پارچه دور خود می‌بستند کاملا فرق داشت.

در کرت دامن از بالاتنه جدا بود وتا زمین کشیده می‌شد. باسن لباسها چسبان بود و انواع مختلف فرم‌را به‌آن می‌دادند. قدیمی‌ترین نمونه‌ای کــه به‌دست آمده است به‌شکل کلوش‌است از پارچه‌هایی با راههای پهن که برتن یك‌مجسمهٔ متعلق به‌اوایل هــزارهٔ دوم ملاحظه می‌شود (شکل۱۶).

به‌تدریج دامنها تنگتر و برش آنها جالبتر شده و برشهایی به صورت افقی به اندازه‌های مساوی به آن داده‌اند که‌گاهی برودری‌دوزی شده و گاهی ساده بوده است.

این مدل به‌علت فــرمهای خاص هندسی که به‌آن می‌دادند به‌مدل هندسی «کرتوا» معــروف شده‌است.

نقاشیهای باقی‌مانده از آن زمان‌نشان می‌دهد که‌زنها درهنگام خروج ازمنزل از مانتوهای پوستی نیز استفاده می کردندکه رنگ آن معمولا سفید بود.

مطالعهٔ آرایش سرزنان کرت نیز جالب‌توجه‌است. مدل سرزنان بیشتر نیم‌بسته بود وموهــای خودرا بافته آرایش می‌دادند. اغلب دو «بــوکل» دراطراف گوشها می گذاشتندکه تا سروگردن پایین می آمد. ازآثار باقی‌مانده که اغلب زنهارا نیمرخ نشان می‌دهد معلوم می‌شود که عموماً از «مش» جلو سر استفاده می کردند.

شکل ۱۶

در قرن هفتم میلادی موها طبقه‌طبقه بود. از قراین چنین بر می آیدکه زنان کرتی برای اولین‌بار درتاریخ از کلاه استفاده کرده‌اند.

آنها کلاههــای مختلفی با اشکال مضحك بلند و نوك‌تیز بر سرمی‌نهادند. این کلاهها بعضی از تزییناتی

به‌رنگهـای سفید یا سیاه داشت (شکل ۱۷).

کلاههای تـزیین‌شده نشان می‌دهد که زنان کرت به زرق و برق و گرانی قیمت اهمیت می‌دادند و در تهیهٔ کلاه ازانواع رنگها استفاده می کردند.

تابلو معروف تئودورا زن جوانی را نشان می‌دهد



شکل ۱۷

که با شلوار کوتاه دست را برای گرفتن شیئی که‌درحال پرتاب می‌باشد نگه داشته‌است (شکل۱۸). از حالت این‌تصویر حدس می‌زنند که زنهای قدیم کرت ورزش می کردند واغلب درهنگام ورزش ازلباس مردانه استفاده می‌نمودند.



شکل ۱۸

استفاده از زیور نیز دربین زنان کرت معمول بود وجواهرسازی ازهنرهای پیشرفتهٔ کرت به‌شمارمی‌رفت. در حفاریهای باستان‌شناسی کرت تعداد زیادی انگشتر، گلوبند و دستبند (شکل۱۹). به‌دست آمده کـه مؤید

این امر است .

دستبند درابتدا روی دو بازو بسته می‌شد ولی بعدها آن را فقط به‌یك بازو می‌بستند. گردن‌بندهای معمولی از سنگهای ارزان‌قیمت تهیه و به نخ کشیده می‌شد. ولی طبقهٔ مرفه و پر درآمد معمولا گـردن‌بندهایی از جنس مروارید زیب‌گردن می‌ساختند یا ازسنگهای‌قیمتی، مثل عقیق، عقیق یمنی، یاقوت‌کبود و بلور که دور آنها دارای پلاکهای فلزی بود استفاده می کردند (شکل۲۰).

تزیین موی سر با مروارید، طلا، گل وگاهی سر حیوانات نیز معمول بود (شکل ۲۱).

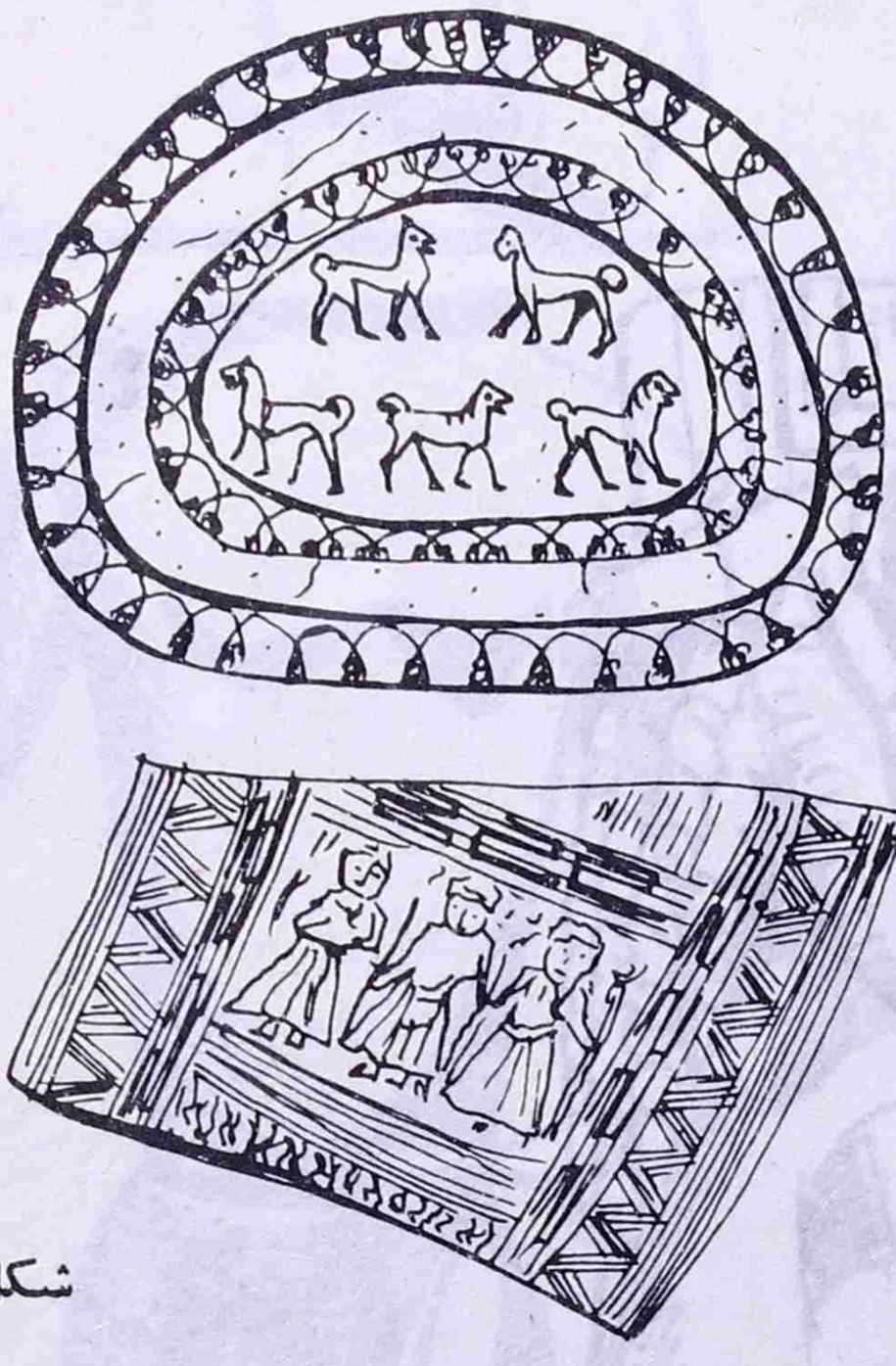
تـاجهایی از جنس طلاکـه روی آن با مروارید و سنگهای گران‌قیمت تـزیین شده دربین آثارمکشوفه در کرت مشاهده می‌شود که بسیار زیبا وجالب‌توجه است.

استفاده از گوشواره نیز در بین زنان رواج داشته وانواع آن درقبر زنان مربوط به‌آن دوره به‌دست‌آمده است.

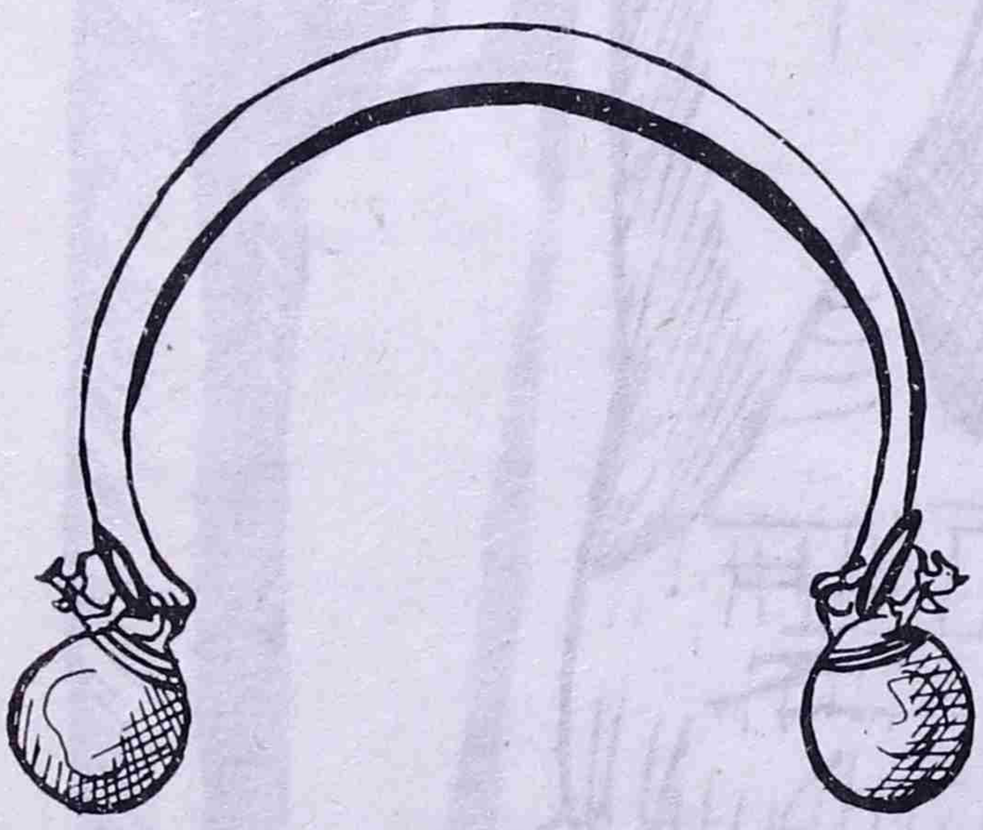
لباس روحانیان

مطالعه وتحقیق درمورد لباسهای مذهبی بعضی از جزئیات‌مربوط به‌طرز لباس پوشیدن‌مردم‌کرت‌را کـه متأثر ازمذهب آنان بوده‌است نشان می‌دهد.

به عقیدهٔ اهالی کرت نیروی خارق‌العاده در بدن روحانی وجود داشته که همواره ازآن امـواج معجزه‌آسایی ساطع بوده است وچون می‌پنداشتند که پوشیدن لباس‌از تشعشع‌مداوم واتلاف این‌نیروی عظیم جلوگیری می‌کند، بر تن خدایان خـود لباس می‌پوشاندند ولـی مجسمه‌ها و آثاری‌که از حفاریها به‌دست‌آمده حاکی از این‌است‌که خدایان دو نـوع بوده‌اند: خدایان بـرهنه



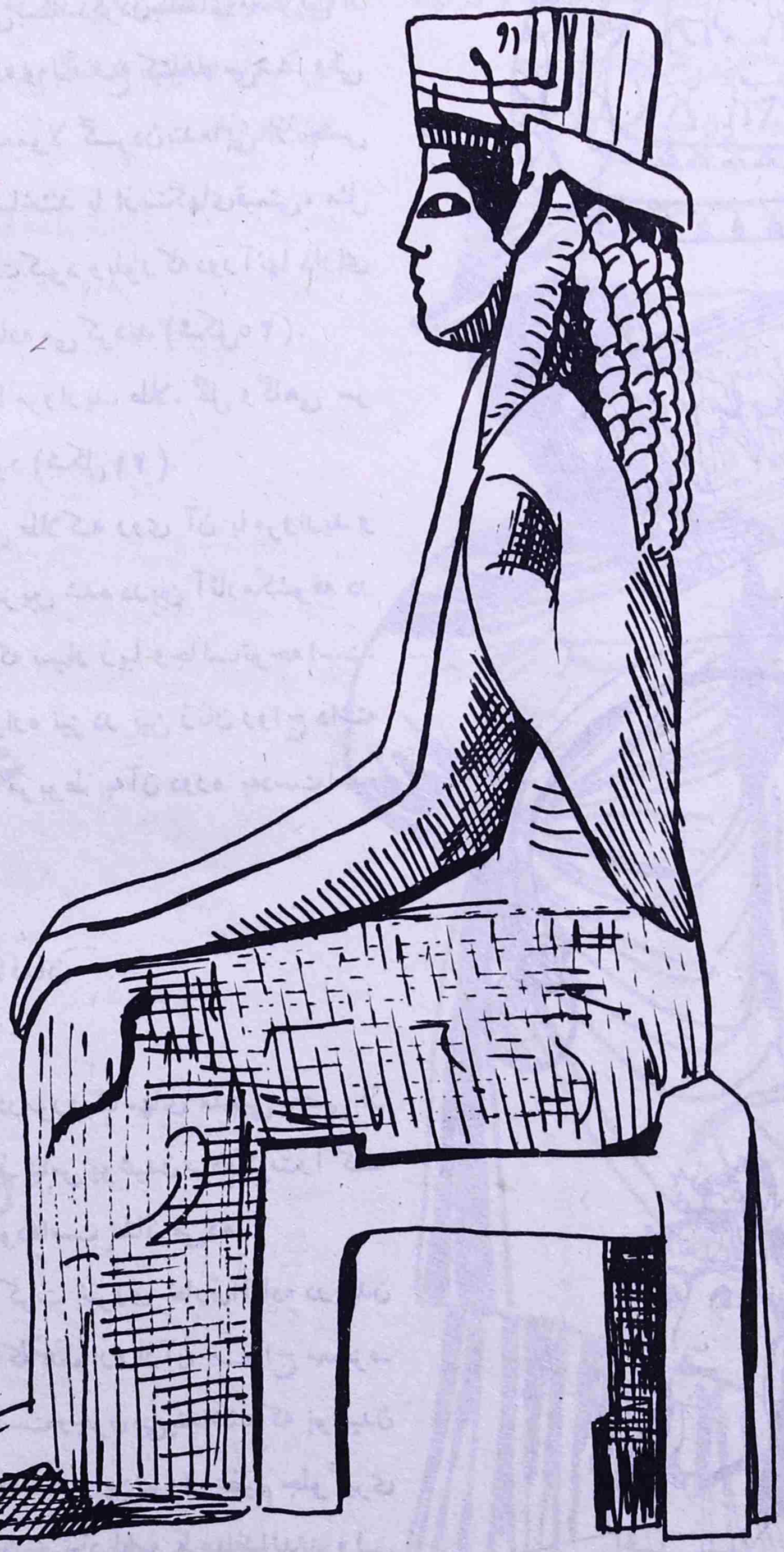
شکل ۱۹



شکل ۲۰



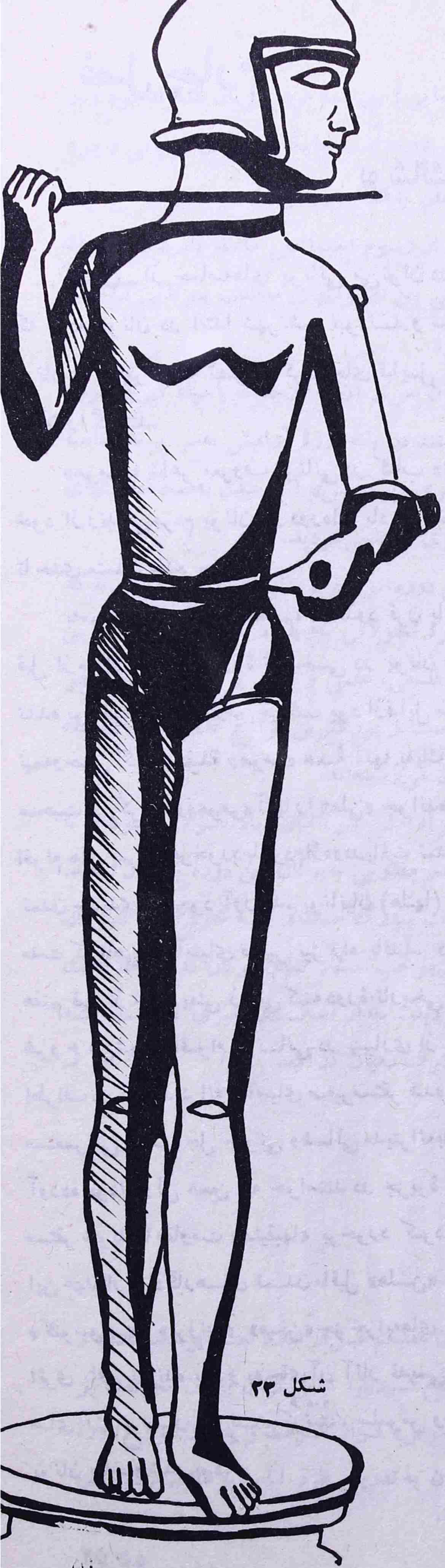
شکل ۲۱



شکل ۲۲

و خدایان پـوشیده (شکل ۲۲). این دونوع همـواره همزمان با هم وجود داشته‌اند و ایـن یکی ازمشخصات تمدن عصر قدیم کرت به‌شمار می‌رود.

همچنین بنا به‌عقیدهٔ مذهبی مردم کرت، اشعه‌ای که



شکل ۲۳

از تن روحانی خارج می‌شد به اشخاص قدرت وسلامت خاصی می‌بخشید. بدین‌جهت بعضی ازخدایان بـرهنه بودند تا مردم بتوانند ازسرچشمهٔ فیاض قدرت آنـان بهره‌مند شوند حتی لباسِ زنان‌باردار طوری تهیه می‌شد که علاوه برراحتی بتوانند ازنور خدایان نیز بهره‌گیری کنند تا وضع‌حمل آنها آسانتر انجام شود.

لباس خدایان بلند وجلوسینهٔ‌آن بسته بود. به‌تقلید ازلباس خدایان‌لباسهای بلندی رایج بودکه زنان آن‌را درجشنها مورد استفاده قرار می‌دادند.

لباس جنگ

در اروپا استفاده ازکلاه‌خود رواج داشت ولی در کرت آن‌را به‌ندرت جنگجویان و شکارچیان وگاهی نیز پهلوانان برسر می‌گذاشتند.

کلاه خودهای مـورد استفادهٔ مـردم کرت انواع مختلفی داشت‌که سه‌نمونهٔ آن به‌شرح زیر بوده است:

۱ــ کلاهی مخروطی‌شکل وبلندکه ازتسمه بـافته شده بود به‌شکل دایره‌های افقـی‌که با یك شبکه به‌هم متصل‌می‌گردید ودرانتهای آن نیز زایده‌ای قرارداشت.

۲ــ نوعی کلاه‌خود مخروطی ولی با ارتفاع کم درحقیقت به‌شکل نیمکره‌است ودرانتهای‌آن دگمهٔ‌بزرگی نصب شده‌است. جنس‌این‌کلاه ازفلزساخته شده وسطح خارجی آن معمولا با دندانهای خوك تزیین می‌گردیده است. ضمناً دارای‌تسمهٔ‌مخصوصی بوده‌است‌که از زیر چانه رد می‌شده وآن‌را برروی سر ثابت نگه می‌داشته است.

۳ــ کلاه‌خودی با بالهـای بلند درقسمت پشت و صفحات متحرکی در جلو که یکی ازآنها برای حفاظت چشمها مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است (شکل ۲۳).

فصل چهارم

پوشاك در یونان باستان

تمدنـ از حماسه‌های یونانی می‌توان دریافت که مردم یونان در ابتدا شهرنشین نبودنـــد و سرزمین یونان را به‌قهر وغلبه تصرف کرده جای قبایـل ساکن در آن را گرفتند.

«هومر»، شاعر معروف یونانی در کتاب «ایلیاد» خود از زندگی مردم یونان در دوره‌ای یاد می کند کـه تا حدی متمدن شده بودند.

به‌موجب داستانهای قدیم، درحدود قرن پانزدهم قبل از میلاد که هنوز دورهٔ تاریخـــی در یونان شروع نشده بود مردم این سرزمین مرکب بود ازقبایل مختلف نیمه‌وحشی کـه به‌عقیدهٔ «هومر» همـهٔ آنها به‌یك زبـان صحبت می کردند و«هومر» آنها را «هلن» خوانده‌است. اقوام هلن پس‌از برخورد با مردم‌اژه‌ودریافت تمدن اژی تمدن جدیدی به‌وجود آوردند. یونانیان (هلنها) پس‌از مدت کوتاهی به آسیای صغیر نیز راه یافتند. در قرن هفتم قبل از میلاد یعنی زمانی کـــه دورهٔ تاریخی یونان شروع می‌شود، اقـوام یونـــانی در بسیاری از نقـــاط اطراف دریای مدیترانه و آسیای صغیرمستقر شده وحتی مستعمراتی در سواحل جنوبی وشمالی مدیترانه به‌وجود آورده بودند ولی همین که خواستند در جزیرهٔ سیسیل مستقر شوند با مقاومت «فینیقیها» برخورد کـردند. در این عهد از یـادگارهـــای تمـدن ماقبل «هلـــن» مـــانند «کنوسوس»، «تروا» و «میسن» جز خرابه‌های قدیمی اثری باقی نمانده بود و به‌جای آن آثار قدیمی، شهر-هـای آتن، اسپارت، تِب، کُرُنْتْ، ساموس ومیله در یونان ساخته شده بود.

تمدنی که به‌این شکل در یونان به‌وجود آمد از بسیاری جهات با تمدنهای مصر و بین‌النهرین تفاوت داشت.

درمصر و بین‌النهرین ابتدا مردم از حالت توحش خارج شده به‌زراعت پرداختند وسپس تمدن آنهـا در اطراف معابد رو به‌تکامل گذاشت و پادشاهان، مردم را به‌صورت اقوامی متشکل ومتحد درآوردند وامپراتوری-های بزرگی تشکیل دادند، در صورتی که اقوام وحشی یونان وارث تمدنهای درخشانی بودند که قبل از آنها در آن سرزمین وجود داشت و به این ترتیب یونانیها تمدن نوینی ایجاد کردندکه با سرعت بیشتری نسبت به تمدن ملل شرق پیشرفت حاصل نمود. به علاوه در یونان هیچ وقت سیاست و مذهب با یکدیگر ترکیب نشده بود و دراین سرزمین پادشاهانی وجود نداشته‌اند که در چشم مردم دارای مقام خداوندی باشند، حال آن که در بین ملل شرق ارتباط کاملـــی بین این دو وجود داشته است.

از خصایص دیگـــر تمدن یـــونان اقتباس الفبای مخصوصی است که با ایجاد تحولی درآن توانسته‌اند حرکات را به‌صورت حروف در کلمات داخـــل کنند (استفاده از حروف ویل) که بدین ترتیب خط به‌صورت ساده‌تری درآمد ودر دسترس همگان قرار گرفت ودر نتیجهٔ همین امر مدارك و متون‌کتبی فـراوان از گذشتهٔ تاریخی یونان باقی مانده است.

جامعهٔ یونانی در هنگام ورود به‌سرزمین یونان از دوطبقهٔ مشخص تشکیل می‌شد: طبقهٔ اول اشراف ونجبا

و طبقهٔ دوم عامهٔ مردم. ولی پس‌از ایجاد تمدن جدید، به تدریج طبقهٔ بردگان بر دوطبقهٔ قبلی افزوده شد. این طبقه عهده‌دار انجام کارهای سنگین کشاورزی و صنعتی بود.

مطلب مهم دیگر این که در یونان طبقهٔ روحانیان هیچ‌وقت قدرتی پیدا نکرد و یونانیان اصولا خداوندان را به‌منزلهٔ قهرمانان پرستش می کردند. آنها برای هر یك از نیروهای طبیعت خدایی قائل بودند و همین امر مانع یکتاپرستی مردم یونان گردید.

در یونان هیچ‌گاه امپراتوری بزرگی به‌وجود نیامد و هرشهری حکومت جداگانه‌ای داشت. در تاریخ یونان به‌ندرت به دولتی برخورد می کنیم که برهمهٔ قسمتهای مختلف آن حکومت کند. شاید این امر مربوط به‌وضع جغرافیایی یونان بوده است که براثر وجود عوامل و مرزهای طبیعی هر شهر یا جزیره از قسمتهای دیگر جدا می‌شد.

درقرن پنجم قبل از میلاد آتن باچند شهر دیگر اتحادیه‌ای تشکیل دادند که به‌نام امپراتوری آتن معروف است. البته این اتحادیه فقط برای جلوگیری ازحملات ایرانیان تشکیل شد.

بعضی از آداب مذهبی، مثل قربانی برای آپولون (خدای روشنایی) بین همهٔ مردم یونان مشترك بود ودر جزایر «دلوس» و «دِلُف» جایگاهی برای قربانی وجود داشت که متعلق به‌همهٔ مردم یونان بود.

بعضی از رسوم اجتماعی مانند بازیهای المپیك نیز به‌نزدیکی بین حکومتهای مختلف یونانی تاحدی کمك می کرد.

یونانیان پس‌از آن که درجنگ باسپاه ایران پیروز شدند توانستند در یك دورهٔ آرامش به‌سر برند خاصه در دورهٔ رهبری «پریکلس» آتن مبدل به‌صحنهٔ فعالیتهای فکری و هنری و علمی گردید.

در این دوره نوابغ بزرگی در آتن پیدا شدند که در زمان خود تحولاتی به‌وجود آوردند. بزرگترین شاهکارهای فلسفی، علمی و ادبی یونان در این عصر پدیدآمده است و بزرگترین نوابغ علم و ادب وفلسفه در این زمان می‌زیسته‌اند.

دوران آرامش یونانیان زیاد طولانی نبود و با تسلط اسکندر مقدونی به‌یونان این دوره به‌پایان رسید. ولی فتوحات بزرگ اسکندر که خود از شاگردان ارسطو بود موجب انتشار تمدن یونان درممالك تحت سلطهٔ او گردید. بعداز اسکندر چیزی نگذشت که یونان به‌تصرف رمیان درآمد.

پوشاك

مردم یونان تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد از لباسهای عهد حجر که آریاییها با خود آورده بودند استفاده می کردند و از لباس مردم کرت که پیشرفته‌تر بود اطلاع درستی نداشتند ولی پس از این که کرتیها در اوایل قرن هفدهم قبل‌از میلاد جزایر «سیکلاد» و «هلاد» را فتح کردند، لباس زنان یونان تحت تأثیر لباس «کنوسوس» قرار گرفت و پس‌از شروع دورهٔ تاریخی یونان به تدریج طرز لباس پوشیدن مردم مصر

وبین‌النهرین نیز مورد توجه واقع شدو بالاخره‌زمانی رسیدکه یونانیان تجارت عمدهٔ پارچهٔ آسیا را دردست خویش گرفتند و خود سبك جدیدی درلباس پوشیدن پدیدآوردندکه آن را می‌توان لباس کلاسیك یونان قدیم نامید و درحقیقت فرم ظریف کرتی وسلیقهٔ خاص یونانی از مشخصات آن می‌باشد.

لباس مردان

شکل نخستین‌لباس یونانیان تکه پارچهٔ سه‌گوشی بودکه دوخته نمی‌شد وگوشه‌های آن را ازسرشانهٔچپ وصل می کردند ولی شانهٔ راست آنان همچنان لخت بود. دراین طرز پوشاك کمربندی روی لباس بسته‌می‌شد و روی‌هم رفته این لباس اختصاص به‌کارگران وسربازان داشت.

نوع دیگر لباس یونان قدیم بر روی دو سرشانه با سنجاق وصل می‌شد وگاهی به جای سنجاق ازطناب استفاده می کردند (شکل ۲۴). ولی همیشه‌کمر را می‌بستند. اشخاص مهمتر از همین نوع لباس اما کمی بلندتر به‌تن می کردند واین لباس را معمولا در جشنها می‌پوشیدند. موسیقی‌دانان و رانندگان ارابه‌ها نیزلباس بلند برتن می کردند.

نوعی از لباس مردانه از پارچه‌هایی به پهنای ۲ تا ۳ متر وجود داشت‌که آن‌را هم بربدن می‌پیچیدند و در هیچ جای بدن وصل نمی‌شد. این لباس به «هیماسیون» (Himation) معروف بود (شکل ۲۵). ولی این‌نوع مانتو در قرن اول پیش‌از میلاد به‌کلی از مد افتاد به‌طوری‌که اگر کسی ازآن استفاده می کرد مورد تمسخر مردم قرار می‌گرفت.



شکل ۲۴



شکل ۲۵

لباس زنان

طبق نوشتهٔ «هرودت» که خود از «هومر» شاعر معروف یونان نقل می‌کند نوعی لباس به‌نام «پپلوس» (Peplos) لباس ملی تمام مردم یونان بوده است و مردم آتن نیز از همین نوع لباس می‌پوشیدند.

زنان آتنی از این لباس با کمر و بدون کمر استفاده می‌کردند که معروف به «پپلوس» باز و بسته بود.

لباس «پپلوس» تا قسمت ران باز بود ولی اغلب زنان معمولا از «پپلوس» بسته استفاده می‌کردند. نوع دیگر لباس زنان تونیك بلندی از جنس پشم بود به‌نام «خیتون» (Khiton). این لباس عبارت بود از پارچه‌ای که اطراف آن را می‌دوختند، سر شانه‌ها را وصل می‌کردند و روی آستینها را شلال می‌زدند و تنها قسمت گردن را برای گذراندن سر باز می‌گذاردند (شکل ۲۶).

روی این لباس «هیماسیون» یعنی مانتو مردانه‌ای را که قبلا نام بردیم نیز می‌پوشیدند.

گاهی از شالی استفاده می‌شد که در قسمت جلو باسنجاق می‌بستند یا آزاد می‌افتاد و آن را بر روی سر می‌انداختند.

کمرها معمولا از طناب بود (شکل ۲۷).

لباس جنگ

در یونان قدیم سربازان از لباسهای پشمی استفاده می‌کردند که با نخهای محکم و تابیده بافته می‌شد. این لباس از مانتوهای معمولی تنگتر ولی به‌همان بلندی بود. آنها پایین دامن لباس را از اطراف می‌پیچیدند



شکل ۲۶



شکل ۲۷

و به‌صورت گرد درمی آوردند. این لباسها در دو قسمت شانه به‌هم وصل می‌شد و بعضی را نیز درقسمت پشت وصل می کردند و قسمتی را باقی می گذاشتند.

این لباس سربازی بعدها با تغییراتی که در کمر و برودری‌دوزی روی آن داده شد،تبدیل به‌لباس پادشاهان شد و «اسکندر مقدونی» و «دیمتریوس» از آن استفاده می کردند. در لباس آنان ستاره‌های طلایی وعلائم نجومی نقاشی می‌شده است.

کلاههای جنگی یونانیان دارای اهمیت زیادی بوده است. از معروفترین کلاههای جنگی در آن زمان کلاههای میسنی را می‌توان نام برد که جنس آن از چرم بود و اطرافش را فلز کاری می کردند.

کلاه‌خودهای یونانی با کلاههای معمول در آسیای مرکزی یك تفاوت اساسی داشته است. به‌این ترتیب که این کلاه‌خودها مانند نقابی جلو صورت، بینی و گونه را کاملاً می‌پوشاند و تااطراف گوش و عقب سر می آمد و در آنجا بسته می‌شد. کمربند جنگجویان معمولا از برنز بوده است (شکل ۲۸).



شکل ۲۸

لباس روحانیان

در یونان لباس مخصوص مذهبی وجود نداشت و پیشوایان ازهمان لباسهای معمولی استفاده می کردند.

لباس تئاتر

هنگامی که تئاتر باستان یا قدیمی درشکل قطعی خود درحدود قرن ششم و هفتم میلادی ابتدا به‌یونان رسید، لباس خاص این‌هنر فوراً مورد قبول جامعهٔهنری آنجا قرار گرفت. هنرپیشگان تراژدی، در زیر لباس خود لفاف مخصوص به‌کار می‌بردند و کلاه‌گیس بلندی

برسر می‌گـذاشتند یا حد اقل مقداری موی مصنوعی به ماسك خود می‌چسباندند. کفشهای بسیار ضخیم به نام «کُتورن» که ازمشخصات تراژدی بود و نامش عاقبت نشانهٔ (سمبول) تراژدی گردید مورد استفاده قرارگرفت.

در پیسهای تراژدی، هنرپیشگانی که در نقش شاه وملکه ظاهر می‌شدند، تونیکهایی با آستین‌بلند که تـا روی پا ادامه‌داشت وگاهی برای زنـان متضمن دنبالـهٔ درازی هم بود دربر می‌کردند (شکل ۲۹).



شکل ۲۹

این تونیکها با نوارهای الـوان معنی‌داری تزیین می‌شد. رنگهای روشن و زنده برای هنرپیشگانی کـه نقش مـردمان خوشبخت را بـازی می‌کـردند و رنگ خاکستری، سبز یا آبی برای‌فراریان واشخاص بدبخت به‌کار برده می‌شد والبته رنگ سیاه برای عزا انتخـاب شده‌بود. روی «خیتون» روپوشی شبیه شال‌که عمـوماً به‌رنگ روشن انتخاب می‌شد با یك مانتو درشت‌بافت زمخت یا یك‌پوست‌بز می‌انداختند.

رب‌النوعها وربةالنوعها به‌وسیلهٔ نشانهای مختلف مشخص می‌شدند. رمالان وفـالگیران لباس بافتهٔ پشمی روی «خیتون» می‌پوشیدند و شکارچیان شالی از مخمل روی بازوی چپ می‌انداختند.

خوانندگان دستهٔ کُر بی‌آن‌که «کتورن» به‌پاکنند، مانند هنرپیشگان دیگر «خیتون» کـوتاهی بر تن می‌کردند و روی آن شال مـربع یا مستطیل می‌انداختند. برای بردگـان ژاکت چرمی و شلوارهای چسبان که احتمالاً برای نمایش ریشه‌های وحشیگری بود انتخاب شده بود.

در روم در نمایشی تـراژدی «پراتکستا» (به‌معنی بهانه) که موضوع‌آن ازتاریخ یونان‌گـرفته شده‌بود، هنرپیشگان لباس پشمی‌گشاد به‌شکل عبای سفیدرنگ با حاشیهٔ ارغوانی برتن کرده بودند.

در قسمت کمدی و در پیس «پالیاتا» که داستان آن دریونان واقـع شده بود هنرپیشگان «پالیوم» جبهٔ گشاد یونانیان قدیم را برتن داشتند.

فصل پنجم

پوشاك در رم باستان

درحدود هزارسال قبل ازمیلاد درشمال وشبه جزیرهٔ کوهستانی وپرجنگل ولی کم‌جمعیت ایتالیا ملل آریایی‌نژاد قصبات وشهرهایی احداث کرده بودند. در قسمت جنوبی شبه‌جزیره هم عده‌ای از یونانیها توطن داشتند و در قسمت مرکزی مردمی موسوم به «اتروسکها». ولی مردمان اصلی این سرزمین در حدود دو هزار سال قبل‌از میلاد مسیح دارای تمدن اولیهٔ خاص خود بودند.

هنگامی که رم وارد صحنهٔ تاریخ شد، شهر بازرگانی کوچکی در ساحل رودخانهٔ «تیبر» (Tiber) بود که مردم آن به‌زبان لاتین سخن می‌گفتند.

تاریخ‌نویسان قدیم تاریخ ساختمان رم را مربوط به سال هفت صد وپنجاه وسه قبل‌از میلاد دانسته‌اند ولی آثاری که درقبرهای مردم اتروسك درمیدان شهر به‌دست آمده نشان می‌دهد که این‌شهر قبل‌ازتاریخ مذکورساخته شده بوده است.

در هرحال درقرن ششم قبل‌از میلاد (سال ۵۱۰) دوران اتروسکها منقرض شد و رم به‌یك جمهوری اشرافی مبدل گردید ولی اختلافات داخلی بین مردم عادی وطبقهٔ حاکمه‌تامدتها وجود داشت. این کشمکشها که جنگهای دمکراسی نامیده شده است سرانجام منتهی به‌رفع محدودیتها و ممنوعیتهای طبقهٔ زحمتکش گردید.

درسال۲۶۴ قبل‌از میلاد رم وکارتاژ که ازدولتهای نیرومندآن عصر بود درمقابل یکدیگر قرارگرفتند ویك سلسله جنگهایی‌را آغازکردندکه بالاخره به‌شکست کارتاژ وپیروزی رم انجامید و رم امپراتوری نیرومندی شد که قسمت عمدهٔ اروپا حتی‌انگلستان و نیز آسیای صغیر و قسمتی از افریقا را تحت سلطه و انقیاد خود داشت. این امپراتوری که چند قرن دوام یافت بالاخره به‌دوقسمت شرقی وغربی تقسیم‌شد و رم غربی درقرن پنجم میلادی عملاً از بین رفت ولی رم شرقی تا مدتها دوام داشت.

هرچند رمیها فرهنگ وتمدن خودرا اصلا ازیونان گرفته بودند با این‌همه تمدن رمی درممالك وسرزمینهای تحت تصرف امپراتوری انتشاریافته وقرونی چند تمدن جهان آن روز را تحت‌تأثیر داشت.

لباس اتروسکها

مجسمه‌ها و آثار باقیمانده از اتروسکها نشان می‌دهد که‌آنها معمولا تونیکی می‌پوشیدندکه دامن آن کم وبیش بلند بودو نیمه‌آستین داشت. شالی نیز به صورت دراپه برروی شانهٔ چپ می‌انداختند وروی‌شانهٔ راست با گیره‌ای آن‌را می‌بستند (شکل ۳۰).

گاهی مردها از مانتوهای بلند و زنها ازشنلهای گرد کوتاه و یا مانتوهایی‌که تا زانو می‌رسید استفاده می‌کردند. این‌نوع مانتو که آستینهای‌آن برسر شانه‌ها می‌افتاد شبیه به «کاندیس» (Candys) ایرانیان بود. اتروسکها کمربندهای نسبتاً پهن نیز به‌کارمی‌بردند.

لباس آنان تاحدی ازسبك لباسهای یونانی متأثر بوده است.

مثلا دریك تابلو نقاشی روی دیوار که دریکی از مقابر متعلق به اتروسکهای قرن پنجم قبل از میلاد به دست آمده‌است و رقاصه‌هارا نشان می‌دهد (شکل ۳۱)، لباسهایی دیده می‌شود که روی آنرا با روبانهای رنگین تزیین کرده‌اند وشبیه لباسهای قدیم یونانی‌است.

دربعضی از آثارمکشوفه مشاهده می‌شود که نوعی ازکفش اتروسکها کوتاه ودارای نوکی برگشته بوده که بی‌شباهت به‌کفش ایرانیان نمی‌باشد.

کفش‌دیگری نیز دربین آنها معمول بوده که بندار

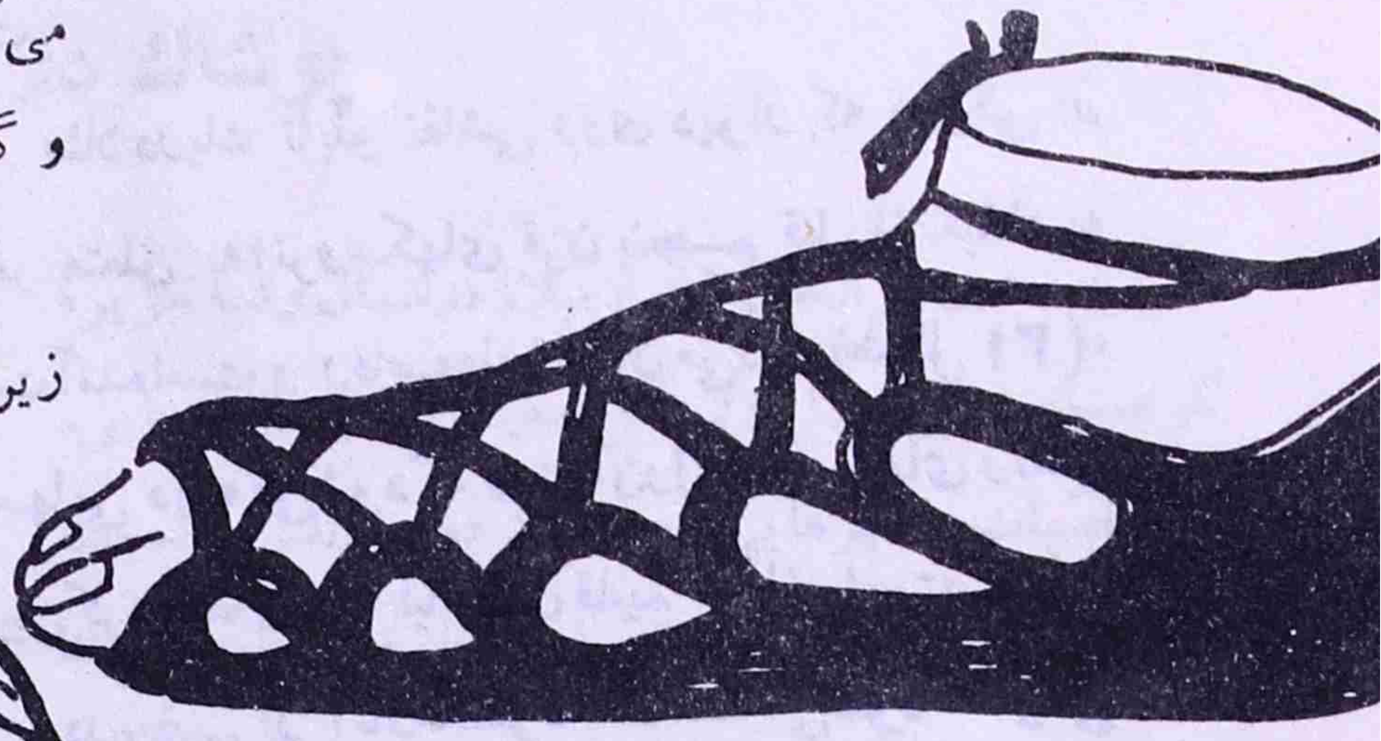


شکل ۳۰



شکل ۳۱

وشبیه به‌کفش یونانیان است (شکل ۳۲).



شکل ۳۲

پادشاهان مانتوهایی می‌پوشیدند که روی آنها برودری‌دوزی شده بود.

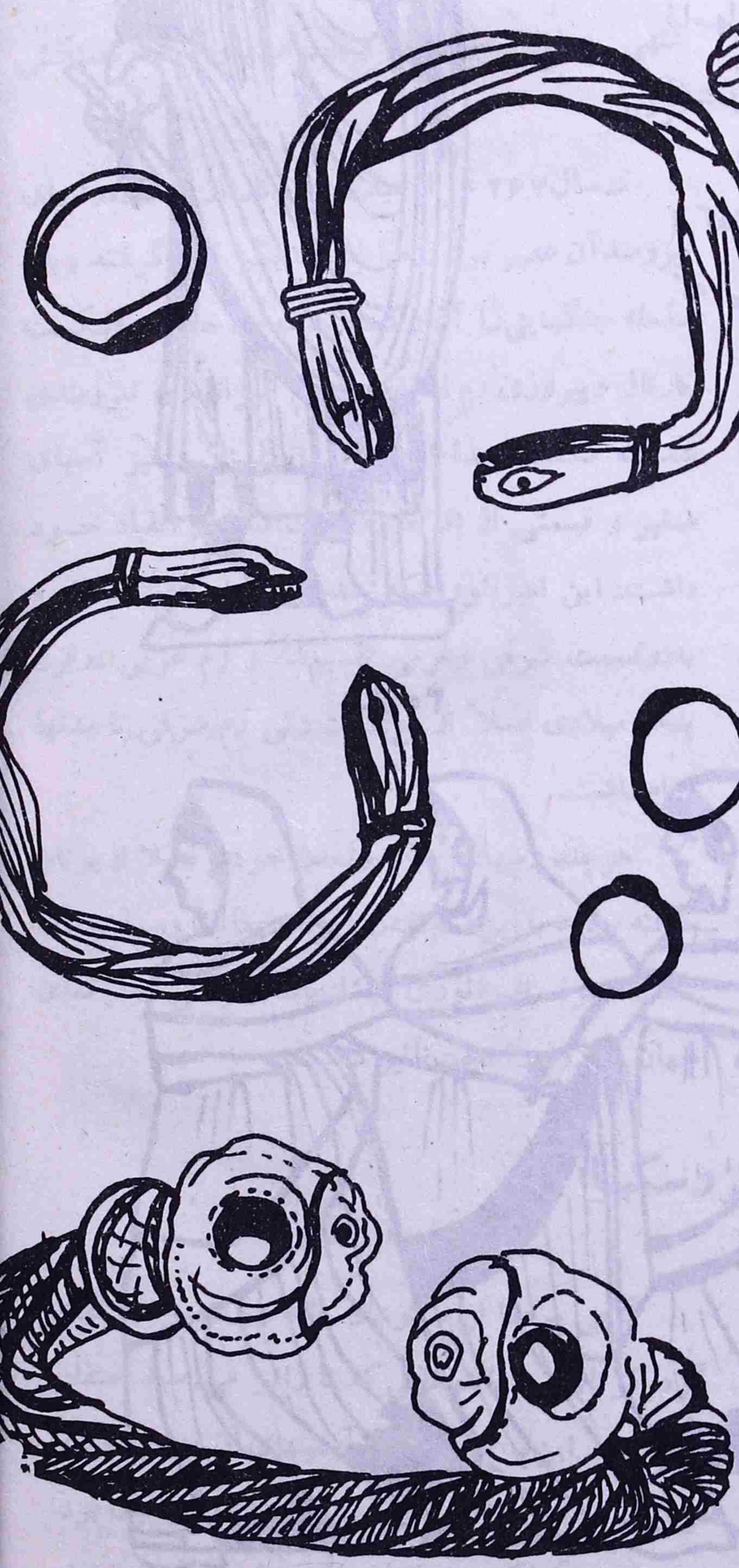
زنها ازنظرحساسیت درتهیهٔ لباس بی‌نظیر بودند و به‌لطافت وظرافت‌لباسها اهمیت زیادی می‌دادند و بعضی از آثارحاکی‌است که روی پارچه‌هارا نقاشی‌می کرده‌اند. آنهاموهارا همیشه بافته در پشت‌سر می‌انداختند وگاهی درجلوسینه رها می کردند واغلب روبانی که با پر تزیین می‌شد دور سر می بستند. کسانی که موهای کوتاه داشتند کلاههای گردی به نام «توتولوس» (Tutulus) برسر می گذاشتند.

مردم شیکپوش کفشهای قرمز نوك برگشته به‌پا می‌کردند و به‌دور شانهٔ خود شال قرمزی‌می‌انداختند. بعدها «توتولوس» از رواج افتاد وکفشهای نوك‌تیز مبدل به صندل شد ودرقرن دوم نوعی‌گیوه از جنس پارچه و چرم زرد معمول گردید.

اتروسکها از زیورها نیز استفاده می کردند واین موضوع برای‌آنها اهمیت زیادی‌داشت. انواع گردن‌بند، انگشتر وگوشواره ازوسایل تزیینی به‌شمار می‌رفت. آنها حلقه‌های زیادی در دست چپ خود می کردند که احتمالاً این‌مد به‌وسیلهٔ فینیقیها دراسپانیا رواج یافته و از آنجا به ایتالیا رسوخ کرده است (شکل ۳۳).

جنگجویان اتروسك شلوارهای کوتاه به پا می کردند و کلاه‌خودگردی که تا ناحیهٔ‌گردن می‌آمد و گونه‌هارا می‌پوشانید برسر می‌گذاشتند.

عامل اصلی دفاع جوشنی‌بود با صفحات زیاد که زیرآن تونیك کوتاهی می‌پوشیدند.



شکل ۳۳

لباس رمیها

لباس مردان

رمیان از اواخر جمهوری لباسهای متنوعی در بر می‌کردند. آنها با دونوع لباس بیشتر آشنایی داشتند: یکی لباس زیر به‌نام «اندومانتا» (Indumenta) که جزدرموقع خوابیدن آن‌را بیرون نمی‌آوردند مانند لباسی که امروز شرقیان استفاده می‌کنند ولباس دیگری که روی لباس زیر می‌پوشیدند و آن‌را «آمیکتوس» (Amictus) می‌گفتند. این طرز استفاده ازلباس بر اساس سبك وسلیقهٔ یونانیها وتقلیدی ازآنها بود.

«اندومانتا» خود شامل دو قسمت به‌نام «سوبلیگا-کولوم» و«تونیکا» بود. «سوبلیگاکولوم» یا «لیسینوم» عبارت از پوششی کتانی شبیه لنگ بودکه دربالای بدن گره می‌خورد ودراصل تنها لباس زیر محسوب می‌شد. در دورهٔ امپراتوری رم، فقط پهلوانان با این لباس در مجامع ظاهر می‌شدند ولی کارگران همیشه یك تونیك روی آن می‌پوشیدند.

«تونیکا» لباسی بود که ازکتان درست می‌شده ودر حقیقت همان «خیتون» یونانیها بودکه ریشهٔ سامی و فینیقی داشت وازشرق آمده بود. درصورتی که شال سادهٔ پشمی که زنان می‌بافتند، از همان ابتدا در نواحی کوهستانی به‌وسیلهٔ مردم یونان به‌کار برده می‌شد. این لباس که ازطریق مستعمرات یونان به شبه‌جزیرهٔ ایتالیا وارد گردید درایتالیا نیزمانند یونان مورد علاقهٔ مردان قرارگرفت. لباس دیگری هم معمول بودکه اشخاص کم‌اهمیت برتن می‌کردند وآن پیراهنی کتانی یا پشمی بود که دامن آن از دو طرف دوخته می‌شد به‌طوری که قسمت جلوآن بلندتر ازقسمت عقب بود وتاروی زانوها می‌رسید و کمربندی نیز روی آن می‌بستند. این لباس که دارای آستینهای گشادی بود «دالماتیك» نامیده می‌شد.

در دورهٔ امپراتوری، مردها دو تونیك برتن می‌کردند و لباس زیر به‌نام «سوبوکولا» ولباس رو به‌نام «تونیکا اکستریودوم». اشخاصی که در مقابل سرما حساسیت داشتند معمولا دولباس زیر می‌پوشیدند که آستین هردوکوتاه بود.

استفاده ازاین‌نوع تونیك رو که بلندی آن فقط تا زانو می‌رسید، در دورهٔ اولیهٔ امپراتوری معمول‌بود و بعدها تونیکی متداول شدکه جلو آن باز بود و باشلقی (سرپوش) نیز به‌آن می‌افزودند. استعمال این‌تونیك که «کاراکالا» نامیده می‌شد وتا روی قوزك پا را می‌پوشاند از قرن دوم میلادی شروع شد و تا اوایل قرن چهارم میلادی در سراسر امپراتوری ادامه یافت.

لباس دیگری به نام «فمورالیا» در رم مورد استفاده قرار داشت که عبارت بود از زیرجامهٔ مردانهٔ نسبتاً کوتاهی که زیر ردای پشمی پوشیده می‌شد و مخصوصاً امپراتور در زمستان از آن استفاده می‌کرد (شکل ۳۴).

این لباس بعد از قرن دوم میلادی مورد استفادهٔ نظامیان قرارگرفت و در زمان فرمانروایی «تراژان» یعنی اواخر قرن اول میلادی لباس مردم غیرنظامی شد و با این‌که به نظرنمی‌رسدکه زنها از این لباس استفاده کرده باشند «فمینالیا» یعنی زنانه نیزنامیده می‌شد.

«آمیکتوس» که همان ردا یا عبای پشمی و مانتو اختصاصی رمیهاست در دورهٔ جمهوری و ابتدای امپراتوری مورد استفادهٔ رمیها و یونانیها قرار گرفت



شکل ۳۴

و در اصل لباس مخصوص اعضای خانـواده محسوب می‌شد که شبها به هنگـام خـواب آن را از تن در آورده به‌عنوان لحاف برروی خود می کشیدند.

ایـن مانتو ابتدا قطعه پارچه‌ای دایره‌شکل به قطر ۲/۷۰ متربـود و رمیان آن را به وسیلهٔ برش به‌نیمدایره تبدیل کردند. البته مورخـان اصل این لباس را با شکل مذکور از «اتروسکها» دانسته‌اند در حالی که می‌دانیم که این شکل جدید در مقدونیه نیز به‌کاربرده می‌شده و مدتها مورد علاقهٔ یونانیان بوده است.

رمیها لباس پشمی کوتاه «تژ» متعلق به‌اتروسکها را که «ترابه» نامیده می‌شد و لباس مدوری شبیه شنل مدور یونانی بودکـه در زیرگلو بـا قزن بسته می‌شد می‌پوشیدند. آنها در قرون اولیهٔ میلادی «تژ» تنگ که شانه‌ها را می‌پوشاند برتن می کردند.

در این نوع لباس، ساعد راست به وسیلهٔ پارچـه «تژ» به سینه فشرده شده بود وفقط دستها آزاد بود.

درقرن آخرحکومت جمهوری ودرآغاز امپراتوری این لباس بسیارگشاد گـردید و از شکل سادهٔ خود ـ مخصوصاً هنگامی کـه به‌عنوان لباس تشریفاتی به‌کار برده می‌شد ـ خارج گردید. پوشیدن ایـن لباس بدون کمك دیگران مشکل بود.

این لباس را مانند «پپلوس» یونانی (تونیك بدون آستین که روی شانه قـزن می‌خورد) می‌شد به آسانی روی سر بالا آورد و انتهـای آن‌کـه روی دست چپ برگشته بود محافظ خوبی در برخوردها و جنجالهای دادگاههای رم محسوب می‌شد (شکل۳۵).



شکل ۴۵

رمیها نوعی از «تژ» یعنی ردای پشمی داشتند که یك نوار مخمل درکنار قسمت پیشین (قدامی) که برش راستی به‌آن می‌دادند، بافته شده بود. دامن این لباس هرگز گرد نبود و آن را «پرتکت» می‌نامیدند.

چون مخمل مظهر قدرت محسوب می‌شد، حکومت رم که نسبت به‌اتیکت و رعایت اصول،قوانین سخت و جدی وضع کرده بود لباس «پرتکت» را برای قضات عالی‌رتبه و صاحب‌منصبان دولتی تعیین کرده بود همان طور که به‌آنها حق استفاده ازصندلی عاج را داده بود.

خطبا و وکلا فقط «تژ» سفید که «تژ» بی‌پیرایه و مردانه نامیده می‌شد می‌پوشیدند و مردم عادی فقط به هنگام رسیدن به‌سن رشد سیاسی می‌توانستند از آن استفاده کنند. قضات عالی‌رتبه «تژی» برتن می کردند که در وسط وچپ سینهٔ آن حاشیهٔ قرمزی وجود داشت مرکب از چند دوبل پارچه‌ای.

«ژول‌سزار» به‌خاطر استعمال حاشیه در آستینهای تونیك از دیگران متمایز شده بود. زعمای مملکتی و قضات عالی‌رتبه یك «تژ» برودری‌دوزی شده روی لباس تشریفاتی می‌پوشیدند و این یك مانتو حقیقی بود از مخمل و رشته‌های طلا که جزو مجموعهٔ لباسهای مقدس «ژوپیتر» بود. رمیان برای غذاخوردن«سنتزیس» می‌پوشیدند که سادگی تونیك را درقسمت بالاوگشادی «تژ» را درقسمت پایین دارا بود واین همان تژی بود که برای پوشش مردگان نیز به‌کار می‌بردند.

در قرن دوم میلادی مردم عادی استعمال «تژ» گشاد را به‌علت‌آن که ابعاد آن بزرگ بود و مانع کار

می‌شد رها کردند و لباسهای رویی که پوشیدن آن ساده‌تر بود به‌نام «پالیوم» انتخاب کردند.

لباس زنان

در اوایل امپراتوری رم اغلب لباسهای زنانه و مردانه شبیه به‌هم بودند فقط اسم آنها با یکدیگر فرق داشت.

لباس زنانه‌ای مخصوص که جنس آن از پشم بود و مستقیماً روی بدن را می‌پوشاند به‌نام «سوبوکولا» (Subucula) مرسوم بود و لباس دیگری به نام «استولا» که بلند و آستین‌دار بود و در قسمت پشت پلیسه‌ای داشت که به تونیك و تژ مردانه وصل می‌شد.

این لباس را در قسمت باسن با کمربندی پهن و مسطح موسوم به «سوکسینکتا» (Succincta) و در قسمت زیرسینه با کمربند دیگری به‌اسم «سینگولوم» می‌بستند (شکل ۳۶).

زنان رمی تونیك ابریشمی خاصی داشتند که کوتاه و لوکس بود و معمولا با ریشه‌هایی از جنس طلا تزیین می‌شد و روی آن لباس دیگری به‌نام «ساپپاروم» (Sapparum) می‌پوشیدند که لباسی کوتاه بود و آستینهای نیمه داشت و یك تکه بزرگ پارچه به‌شکل مربع یا مستطیل موسوم به «پالا» (Palla) روی آن می‌انداختند که از درازا تا می‌خورد و به‌وسیلهٔ قزن روی شانه‌ها نگهداری می‌شد. از قرن دوم میلادی به بعد همراه داشتن یك بادزن، یك چتر زنانه و یك روسری مکمل آرایش یك زن شیکپوش به‌شمار می‌رفت. ابتدا زنان نیز مانند مردان از «باردوکوکولوس» (Bardocucullus) استفاده می‌کردند. اما بعد از تأثیر تمدن شرقیها، در رم نیز از برودری‌دوزی وریشه‌ها ونقشهای مختلف بر روی لباس استفاده نمودند و این تأثیر مخصوصاً بر روی لباس زنان کاملا محسوس است. به هرحال اندك‌اندك لباس زنان از لباسهای مردانه جدا شد و زنان رمی از پارچه‌های ابریشمی و نخی که از هندوستان وارد می‌شد استفاده کردند و این پارچه‌هارا به‌رنگهای زرد، قرمز روشن و آبی درآوردند.

لباس عروسی، تونیکی بود بدون دوخت که با کمربند به‌بدن وصل می‌شد وروی آن مانتوی زعفرانی‌رنگ می‌پوشیدند و اطراف گردن را با گردن‌بندهای فلزی تزیین می‌کردند و کلاه‌گیس برسر می‌گذاشتند.



شکل ۳۶

روی این کلاه‌گیس را باتوری مخصوص می‌پوشاندند. این توری قسمتی از صورت را نیز فرا می‌گرفت.

لباس روحانیان

به‌طور کلی این لباس همان لباس مردم غیرنظامی با مورد استعمال و تزیینات مختلف بود و از لباس مشابه معمول در یونان پرزرق و برقتر بود. در حالی که کشیشان در یونان باسر برهنه به‌عبادت می‌پرداختند، رمیان به هنگام دعا و قربانی کردن صورت را با قسمتی از بالای «تژ» می‌پوشاندند. راهبه‌ها لباس «آمیکتوس» سفید باکناره‌ای که «سوفی بولوم» نامیده می‌شد و سر را هم می‌پوشاند و زیرگلو بسته می‌شدبرتن می کردند. بعضی از مدارس مذهبی شب کلاهی مخروطی شکل پشمی به نام «تومولوس» برای روحانیان انتخاب کرده بودند. در رم روحانیان در پایین لباس‌حاشیه‌ای به‌عنوان مقام و شخصیت مذهبی خود به کار می‌بردند ولی یونانیان تمایلی به استفاده از آن نشان نمی‌دادند.

لباس جنگ

«تژ» یعنی همان لباس پشمی بلند، برای ساکنان کوهستان لباسی محافظ بود. سربازان قدیمی رم آن را باکمربندی محکم به‌کمر می‌بستند تا بتوانند با آن اسب‌سواری نمایند. همچنین لباسهای مردم غیر نظامی را مزدوران نظامی نیز می‌پوشیدند وآن عبارت بود از یك تونیك و احتمالا مانتوی به‌نام «ساگوم» یا «پتولا» که باشلقی در بالا به‌آن اضافه می‌شد. نظامیان همچنین مانتو کوتاه پشمی و زمختی که تا روی رانها می‌آمد و در بالا قزن می‌خورد و در پایین ریشه‌دار بود به نام «لاسرنا» (Lacerna) برتن می کردند. این لباس برعکس لباس «فمینالیا» که نوعی شلوارکوتاه بود و «اگوست» آن‌را می‌پوشید، قبل‌از مردم عادی به وسیلهٔ نظامیان مورد استفاده قرار گرفت. کفشهای نظامیان رم همانند یونانیان پاشنهٔ ضخیم و بندی باتسمه‌های چرمی بلند داشت.

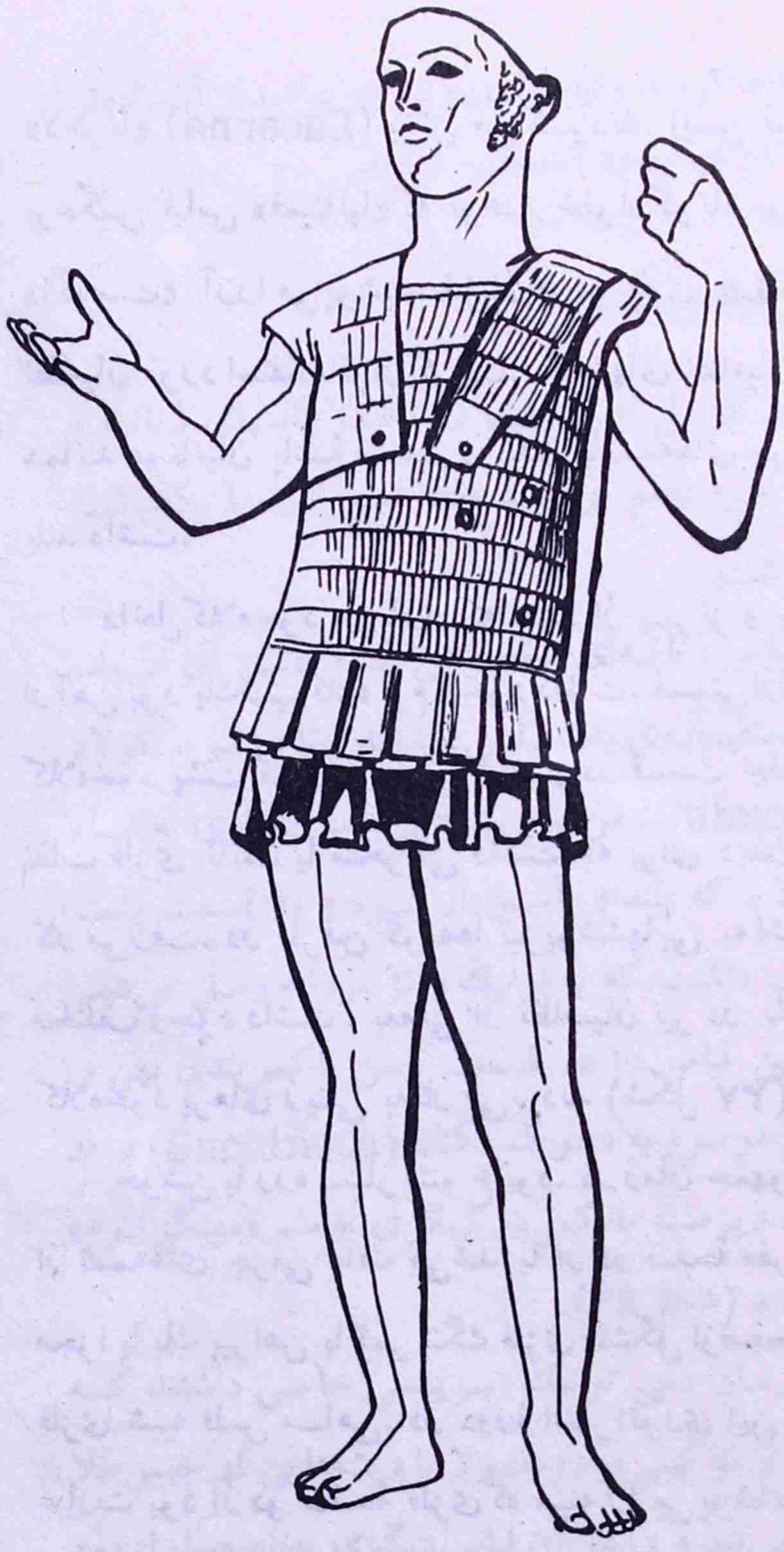
داخل کلاه‌خود سربازان که ابتدا از برنز و بعداً از آهن بود یك‌شب کلاه نرم وجود داشت. قسمتی‌ازاین کلاه‌خود پشت گردن را می‌پوشاند و در قسمت جلو نقاب فلزی ثابت یا متحرکی داشت که برای دیدن به کار می‌رفت. در طرفین گونه‌ها نیز پوششهایی به اشکال مختلف وجود داشت. بعضی از نظامیان نیز در بالای کلاه‌خود پرهای زینتی به‌کار می‌بردند (شکل ۳۷).

جوشن یا زره بسیار متنوع بود. در زمان جمهوری از تسمه‌های چرمی بافته می‌شد یا از دو صفحهٔ مفرغی مجزا یا یك پیراهن باکمر تنگ فلزی متشکل ازصفحات فلزی شبیه فلس ماهی. در دورهٔ امپراتوری این زره عبارت بود از دو صفحهٔ فلزی که سینه را می‌پوشاند با نوارهای فولادی بلندی که روی شانه افتاده بود ودور سینه و پشت را نیزفرا می‌گرفت. جوشن بافتهٔ فلزی که در زمان جمهوری پوشیده می‌شد دردورهٔ امپراتوری‌هم مورد استفاده قرار داشت (شکل ۳۸).





شکل ۳۷



شکل ۳۸

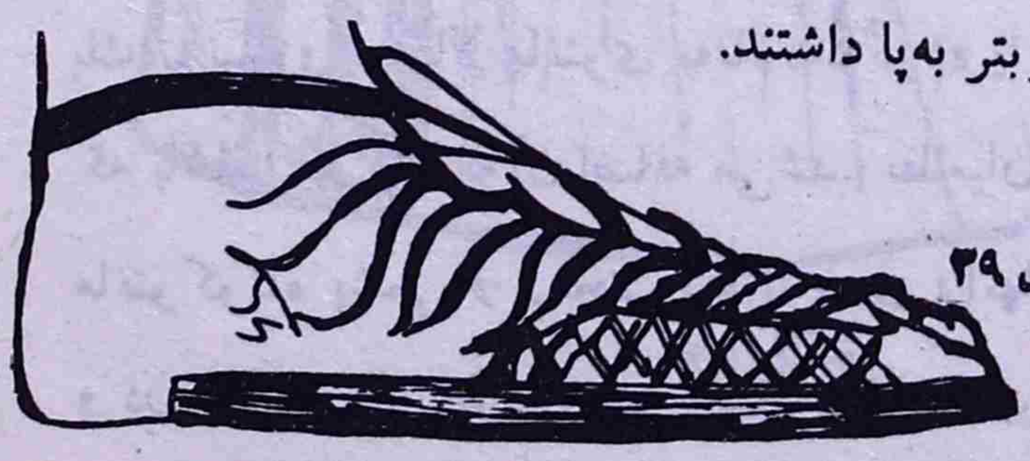
بالاخره علامت مشخصهٔ سربازان یکی هم کمربند مخصوص بستن شمشیر بود که از چرم ساخته شده و حلقه‌ای برای قراردادن شمشیر در کنار آن ایجادشده بود یا روی آن صفحات فلزی به کار رفته بود و گاهی به‌آن پیش‌بندی از تسمه‌های بافتهٔ چرمی می‌بستند. امپراتوران وافسران عالی‌رتبه در اطراف بدن نوعی اشارپ که علامت فرماندهی بود گره می‌زدند.

کفشها

در حقیقت اختلاف فاحشی میان کفشهایی که رمیان و یونیان به‌کار می‌بردند وجود نداشت. رمیان شکل کفش خود را از اهالی «آتن» اقتباس کرده بودند. دریونان ورم دولنگهٔ چپ وراست کفش ازهم مشخص بود. در یونان و شرق تهی پای رفتن نه‌نشانهٔ بدبختی بود نه علامت صنف یا دستهٔ خاصی محسوب می‌شد ولی در رم نوع کفش نشان دهندهٔ طبقات مختلف اجتماع بود. اولین کفشهایی که به‌کار رفته ومصرف آن درایتالیا ادامه داشته، کفشی بود به‌نام «کارباتنیا» که از پوست آش نکردهٔ گاو درست می‌شد و به‌عنوان کف به‌کار می‌رفت. کناره‌های آن به‌اطراف پا برگشته ودر مچ‌پا بسته می‌شد. کفش معمولی که در خارج منزل پوشیده می‌شد ومرد وزن نیز ازآن استفاده می‌کردند «کالیسوس» نامیده می‌شد وکفش ساقه کوتاهی بودکه کفی چرمی داشت وبا تسمه به‌پا بسته می‌شد. گاهی این تسمه‌ها تاقسمتی ازساق‌پا را دورمی‌زد. ازاین کفش مردم معمولی رمی وبردگان حق استفاده نداشتند.

«پوتین» که ساقهٔ آن تا ماهیچهٔ پا می‌آمد و با بند بسته می‌شد برای ساکنان مناطق کوهستانی بود و کف آن از چرم خام ساخته شده بود.

درخانه از سرپاییهای موسوم به «سوله» که کف آن با بند به‌مچ پا بسته می‌شد استفاده می‌کردند یا از «کرپیدا» نوعی کفش چرمی بنددار. در هرحال مخصوصاً سرپاییهای سبك یونانی مورد استعمال‌داشت. خانمها در خانه سرپاییهایی به‌نام «سُکّوس» که یك نوع سرپایی تزیین شده بود به‌پا می‌کردند. امپراتوران کفشهای معمولی هرزمان را منتها با جنس عالی‌تر و مرغوبتر به‌پا داشتند.



شکل ۳۹

در حقیقت اختلاف فاحشی میان کفشهایی که

بخش سوم

تاریخ لباس ایران در عهد قدیم

پیش‌گفتار

انگیزهٔ پدیدآمدن پوشاك و ایجاد جامه، ناشی از نیاز آدمی به دفاع تن‌خود در برابر عوارض طبیعی به‌ویژه سرما و گرما بوده است. اما همان طور که هر وسیلهٔ زندگی، هنگامی که پا از دایرهٔ رفع نیازهای ابتدایی و نخستین بیرون نهاد، حالت تفنن به خود می‌گیرد و در طول زمان از شکل اولیه و صورت سادهٔ خود بیرون می‌آید و وسیلهٔ هنرنمایی و ابراز سلیقه می‌گردد، تن‌پوش آدمیان نیز در تاریخ خود، به مقتضای اقلیم زیست، میزان درجهٔ تمدن و فرهنگ، عقاید مذهبی و آداب و رسوم، دستخوش دگرگونیهای بی‌شمار و شگفتی شده است که عوامل اجتماعی و اقتصادی و ارتباطی به‌ویژه سلیقه و ابتکار پوشندگان در تکامل و تنوع آن سهم به سزایی داشته است.

بررسی تحول پوشاك درزمان و مکانهای گوناگون نه‌تنها از نظر تاریخ و هنر قابل اهمیت است، بلکه از دیدهٔ جامعه‌شناسی و فهم روان‌شناسی ملتها نیز بسیار شایان دقت و توجه می‌باشد وچه بسا از راه شناسایی و تحلیل نمونه‌های گوناگون جامه‌ها و بررسی شکل و آرایش انواع آنها، می‌توان به عمق روحیات یك جامعه پی برد.

مردمی که در سرزمینهای گرم و سوزان زندگانی می‌کنند، خواه ناخواه جامه‌ها و پارچه‌های فراخ وسفید و بی‌رنگ به‌کار می‌برند، در مکانهایی که مواد رنگی گوناگون یا چندین رنگ معین یافت می‌شود، بی‌گمان مردم آن سرزمین در رنگرزی پارچه‌ها و نخهای خود از آنها بیش از رنگهای دیگر استفاده می‌کنند.

مردمی که براثر عقاید مذهبی خاص و آداب ورسوم خود، به‌رنگها معنیهای مخصوصی قائلند و از آنها تعبیرهای معینی را اراده می‌کنند، مثلا: سفید را نشانهٔ پاکی و پاکیزگی و پارسایی، سیاه را رنگ پلیدی و اهریمنی، سرخ را نشانهٔ خشم یا شادی، کبود را نشانهٔ سوگواری یا بزرگ‌منشی و آزادگی، زرد را رنگ جامهٔ گناهکاران می‌دانند، ناچار در انتخاب رنگ جامه‌های خود روش و آیین ویژه‌ای را به‌کار می‌بندند.

نقش و نگار واشکال گوناگون روی پارچه‌ها نیز مانند رنگها، نمودار ذوق وسلیقه وحتی نمایشگر مذهب و عقاید مردمی است که آنها را به‌کار می‌برند.

ایرانیان از دیرباز در رشته‌های گوناگون هنری الهام‌بخش ذوق و زیبایی بوده‌اند واین غریزهٔ خود را به خصوص در مورد پوشاك به بهترین وجهی به‌کار می‌بستند. لباس برای ایرانیان تنها یك تن‌پوش ساده به شمار نمی‌رفت، بلکه وسیله‌ای بود برای معرفی شخصیت وذوق ومیزان فرهنگ وموقع اجتماعی پوشندهٔ آن.

در حماسهٔ ملی ایرانیان، شاهنامهٔ فردوسی‌طوسی، مدارج پیشرفت آدمیان در امر پوشاك با بهترین زبان وطرز بازگویی شده است.

می‌گوید کیومرث پیشدادی و مردمش از پوست پلنگ برای خود جامه فراهم می‌آوردند:

سرتخت وبختش برآمد زکوه
پلنگینه پوشید خود با گروه

از او اندر آمد همی پرورش
که پوشیدنی نوُبدونوخورش

از برگ درختان نیز برای ساختن جامه استفاده می‌کردند:

همه کار مـــردم نبودی به برگ
که پوشیدنیشان همه بود برگ

استفاده از پوست وموی جانوران برای پوشانیدن تن و برگـذشته از کیومرث به زمـــان هوشنگ پیشدادی نیز نسبت داده شده است:

ز پویندگان هر که مویش نکوست
بکشت وزایشان برآهیخت پوست
چو سنجاب وقاقم چو روباه نـــرم
چهارم سمورست ، کش موی گرم
بدیـن گـــونه از چـــرم پویندگـــان
بـــه پـــوشید بـــالای گـــویندگـــان

چیدن موی جانوران و رشتن آن از زمان تهمورث در ایران زمین معمول شده است:

پس از پشت میش وبره پشم وموی
بریـــد و به رشتن نهـادند روی
به کوشش از آن کرد پوشش به‌جای
بگستردنی بُد هم او رهنمـای

اما سر آمد آنان در آموختن رشتن پشم و تافتن نخ و بافتن پارچه و دوختن جامه جمشید جم است کـه بسیاری از اختراعهـای دیـگر نیز بـــدو نسبت داده می‌شود :

دگـــر پنجه اندیشهٔ جامه کـــرد
کـــه پوشند هنگام بـــزم و نبرد
زکتان و ابـــریشم و موی و قُز
قصب کـــرد پرمـایه دیبا و خَز
بیـامـــوختشان رشتن و تـــافتن
به تار انـــدرون پـــود را بافتن
چـو شد بافته، شستن و دوختن
گـــرفتند از او یکسر، آموختن
چو این کرده شد ساز دیگر نهاد
زمـــانه بدو شاد و او نیز شاد

فصل اول

پوشاك عیلامیان

(۶۱۲ – ۲۱۳۴ قبل از میلاد)

پیش‌از آن که فرهنگ وتمدن آریایی درایران زمین کنونی به دوران شکفتگی خود برسد، در هـزارهٔ سوم پیش از میلاد در بخش جنوبی وجنوب غربی ایران که دامنه‌اش تا کرانه‌های دشت لوت وکویر مرکـزی نیز می‌کشیده است، مردمـی بـا فرهنگ و تمدنی خاص زندگانـی می‌کردند کـه اینك آنـان را « عیلامیان » می‌نامند.

از آثاری که این مـردم برجـای نهاده‌اند، چنین برمی‌آید که آنان به پیشرفتهای بزرگی نایل آمده، برای خود شهری چـون «شوش» بنیاد نهـاده بوده‌اند کـه هم‌اکنون به علت کهنسالی، مادر شهرهای جهان به‌شمار می‌رود.

در هزارهٔ یکم پیش از میلاد مردم ایـن سرزمین با مادها درتماس بودند و داد وستدهای بازرگانی و فرهنگی داشتند.

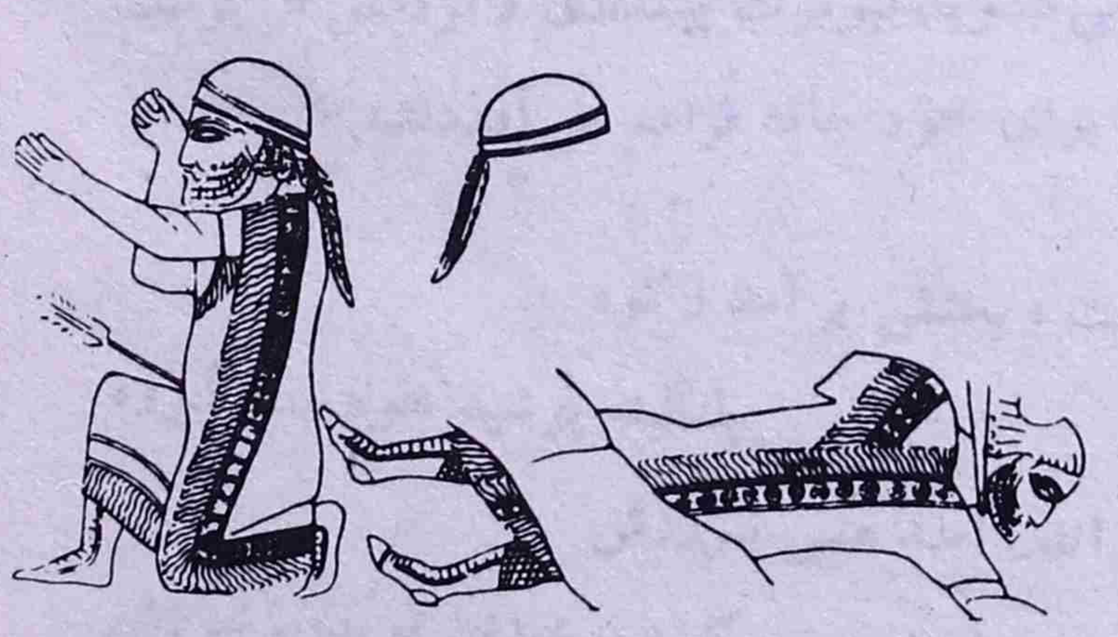
پارسیان نیز که با آنان درآمیخته و سپس جانشین آنان گـردیدند، در بسیاری از شئون فرهنگی وتمدنی خود وارث بلافصل این‌مردم شمرده می‌شوند، ازاین‌رو در تاریخ پوشاك مردم ایـران‌زمین بـا چشم‌پوشی از دوره‌های بس دیرین و تاریك پیش از تاریخ، باید از پوشاك‌مردم «عیلام» سخن به میان آورد.

لباس مردان

درآثاری که از عیلامیان برجـای مانده است بـا دوگونه ازپوشاك مردانه رو به رو می‌شویم. یك‌گـونه از آن قبای بسیار بلندی است که آستینهای کوتاه دارد و چاك پهلوی لباس و لبهٔ دامن آن سراسر حاشیه‌دوزی و ریشه‌بافی شده است. این قبا بسیار تنگ وچسبان است وشکل بدن را به خوبی نشان می‌دهد.

نوع دیگر که بیشتر در مجسمه‌های عیلامی نشان داده شده است، جامهٔ پوستی یاپوست مانندی است که رشته‌های پشم یـا برگ مانندی روی آن را پوشانیده است.

عیلامیان کلاهی به شکل عرقچین برسر می‌نهادند که از لبهٔ آن در پشت‌گردن آویزی به شکل پرآویخته می‌شد وکفشهای آنان چارق یا موزه‌های چرمین بود که در روی ساق پـا به‌وسیلهٔ بندهایی بسته می‌شد وکفش را در پا محکم‌نگاه می‌داشت. مردهای عیلامی موهای بافتهٔ بلند و ریش مجعد توپی داشتند.



شکل ۱- پوشاك مـردان عیلامی. از نقشهای کاخ آشور بنی‌پال

لباس زنان

یکی از زیباترین نمونه‌های پوشاك بانوان عیلامی، تصویر برجسته‌ای است که بر روی جامی سیمین نقش بسته و در مرودشت به‌دست‌آمده است. برروی این جام پیکرهٔ دو زن که یکی ایستاده و دیگری نشسته است دیده می‌شود که هردو پیراهنی بلند که زمینهٔ آن از نقشهای برگ یا پشم مانند پوشیده شده است برتن دارند.

دربارهٔ جنس وچگونگی دوخت جامهٔ این بانوان و جامهٔ مجسمه‌های دیگری که از بزرگان و ملکه‌های عیلام در دست است، عقایدگوناگون اظهار شده است. برخی با توجه به نقش و شیارهای پشم‌گونه‌ای که بر روی جامه‌ها دیده می‌شود آنها را از پوست وکسانی آنهارا ازجنس دیگر ولی تقلید از پوست وگروهی‌نیز از برگ یا الیاف گیاهان می‌دانند.

نوع دیگری از جامهٔ بانوان عیلامی برتن مجسمهٔ ناپیرآسو ملکهٔ عیلام دیده می‌شود که پیراهنی است با دامن بلند و با تزیینات و ریشه و خطوطی که احتمالا چین دور دامن را نشان می‌دهد و بسیار به لباسهای سدهٔ هیجدهم و نوزدهم بانوان اروپایی شبیه است و نوع سوم جامه‌ای است که برتن یك بانوی ریسندهٔ عیلامی دیده می‌شود و شبیه است به پوشاك مردانهٔ عیلامی که پیش از این راجع به‌آن توضیح داده شد.



شکل ۲- پوشاك بانوان عیلامی در اواخر هزارهٔ سوم پیش‌از میلاد. از روی جام نقرهٔ مکشوف در مرودشت.



شکل ۳- صورت دیگری از بانوان عیلامی، در روی همان ظرف.



شکل ۴ـ بانوی ریسندهٔ عیلامی و خدمتکارش. شوش.
موزهٔ لوور.



شکل ۵ـ تندیسهٔ برنزی ناپیر.آسو، ملکهٔ عیلام. موزهٔ لوور.

فصل دوم

پوشاك مادها

ایرانیان به شاخه‌ای از مردم آریایی‌نژاد منسوبند که درهزارهٔ سوم و دوم پیش از میلاد مسیح در هند و ایران و ترکستان شرقی و اروپا ساکن شده زبان «آریایی» یا «هندوژرمنی» را در این سرزمینها پراکنده ساختند.

آریائیانی که به سرزمین ایران کوچیده بودند، خود به چندین تیرهٔ بزرگ به نام «ماد»، «پارس»، «پارت» و «سکایی» تقسیم می‌شدند. هر یك از این تیره‌ها بخشی از سرزمین پهناوری را که سپس به‌نام آنان «ایران» نامیده شد برای مسکن خود برگزیده پس از جنگ و ستیز با بومیان وغلبه بر آنان، شهرها و دژها و روستاهای ایشان را به دست آورده، مردمشان را زیردست خودگردانیدند. و برای همیشه در این سرزمین جای‌گزین شدند.

«مادها» نواحی غرب و شمال غربی ایران را برگزیده، نام خود را برروی سرزمینی نهادند که همهٔ نواحی غربی را «ماد بزرگ» و آذربایجان و پیرامونش را «ماد خرد» می گفتند.

پارسها درکوچ خود نخست در غرب و جنوب دریاچهٔ اورمیه جای گرفتند و سپس در حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد در سرزمین « پارسوماش » یعنی حدود کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری در مشرق شوشتر و پیرامون مسجدسلیمان کنونی بار انداختند و سپس همهٔ سرزمینهای خوزستان و پارس وکرمان را فروگرفتند و نام خود را به سرزمین «فارس» دادند.

«پارتها» نواحی مشرق و شمال شرقی ایران را برگزیدند و سرزمینشان را به‌نام خود «پارت» خواندند. «سکاییها» در جاهای گوناگون از جمله درکرانه‌های شمالی دریای مازندران و قفقاز و سیستان پراکنده شدند و نام خود را در دورهٔ ساسانی به سرزمین اخیر دادند.

لباس مردان و زنان

نخستین سلسله آریایی در آسیای غربی (۹۰۰ تا ۶۰۰ پیش از میلاد) با دست مادها بنیاد نهاده شد و حکومت اقوام سامی در این سامان برای همیشه پایان یافت و تمدن مادی با فرهنگ و هنر وجهان‌بینی ایرانی و ویژهٔ خود، چهرهٔ نوینی به این سرزمین بخشید و رفتار و کردار و پوشاك وجنگ‌افزارهای تازه‌ای به جهان عرضه کرد .

کشور مادها سرزمین کوهستانی و سردسیر بود، بدین جهت مردم آن ناچار از جامه‌های ضخیم استفاده می کردند و برای گرم نگاه داشتن خود، پوستین و کلاههای نمدین و باشلق (نوعی کلاه و سرپوش که برگه‌های بلندی داشت و به‌گردن بسته می‌شد) به‌کار می‌بردند .

پرورش اسب وسوارکاری نیز در میان مادها رواج کامل داشت و مادها سوارکاران ماهری بودند و مردمان دیگر، اسبهای خود را از مادها خریداری می کردند. به همین علت هم پوشاك مادها متناسب با سواری و نشستن بر پشت اسب بود. گفته شده است که مادها

نخستین مردمی بودند که به سبب سروکارداشتن با اسب و سواری، شلوار ساقه بلند را ایجادکرده و پوشیده‌اند و پیش از آنان چنین پوشاکی در میان مردمان دیگر معمول نبوده است.

پوشاك مادها با توجه به آثار بازمانده، دو دورهٔ مشخص دارد. در دوره‌های بسیارکهن که با افسوس آگاهیهای‌ما دربارهٔ آن بسیاراندك‌است دراین‌دوران‌هنوز مادها چندان سرشناس نبودند و در زیردست همسایگان خود زندگی به سر می‌بردند و چون کم کم نیرومندتر شده با آشوریان در افتادند، در شرح مصور این درافتادن وجنگها واسارتهاست که آشوریان نقشهایی از مردان و زنان مادی در سنگ نگاره‌های خود نمایش داده‌اند.



شکل ۶ـ یك‌تن از مردم ماد که برروی سنگ‌نگاره‌های آشور نمایش داده شده است.

در این زمان جامهٔ مردان مادی قبا یا پیراهنی است با یقهٔ گرد وآستینهای کوتاه که بلندی دامن‌آن تا بالای زانو می‌رسید (به تناسب سوار شدن براسب) وکمربند یا شالی به دورکمرخود بسته و پوستین یا قطعه پوستی برروی شانهٔ چپ خود می‌انداختندکه گاه گوشه‌های آن را از زیرکمربند گذرانیده پوست را بر تن خود محکم‌می کردند. چنین‌پیداست که‌ازپوست‌یوزپلنگ و ازپوست‌گوسفند استفاده می کردند (رسم‌افکندن پوست گوسفند برشانه هنوز هم در میان شبانان آذربایجانی معمول است).

در این زمان مردها موهای بلند و مجعد خود را با نواری سرخ می‌بستند و ریش‌کوتاهی برچهره داشتند. پاپوش‌آنان موزه یا چارقی نرم وسبك و نوك برگشته بودکه برگهٔ چرمی و بلند آن پشت ساق پا را می‌پوشاند و در جلو با بند یا تسمه‌های چرمی بسته می‌شد و زنان پیراهن بلندی می‌پوشیدندکه دامن آن تا قوزك پا می‌رسید. چنین به نظر می‌آیدکه در این روزگار، پوشاك مادها و همسایگان و هم‌پیمانهای آنان جز این‌گونه نبوده است و در سرتاسرکشور ماد این پوشاك ساده عمومیت داشته است.

ولی‌همچنانکه‌مادها‌درتشکیل‌دولت‌وکشورداری وهنروفرهنگ به‌پیشرفتهای‌بزرگی‌نایل‌آمدند، پوشاك سادهٔ آنان نیز به‌همان حال نخستین و ساده نمانده، دگرگونیهایی در آن راه یافت و این آغاز دورهٔ دوم تاریخ پوشاك مادهاست.

در این روزگار قبای مردان مادی اندکی بلندتر از زمان پیش‌گردیده بود به‌جای‌آستین‌کوتاه دارای آستینهای بلندی بودکه تا مچ دست می‌رسید و به‌جای چارق یا موزهای بلند بنددار، شلوار ساقه‌بلند وکفشهای چرمین یك‌تکهٔ بنددار می‌پوشیدند و ازکلاههای نمدین

باشلقهای برگه‌دار استفاده می کردند و در فصل سرما
ه جای پوستین یا قطعه پوست بالاپوشی بردوش خود
ی انداختند که بلندی آن تـا مچ پا می‌رسید و دارای
ستینهای بلند و سجاف خز یا پوست و بندی به جای
گمه بود. از جوراب و دستکش نیز کـه بسیار باعث
گفتی یونانیان بود، استفاده می کردند.

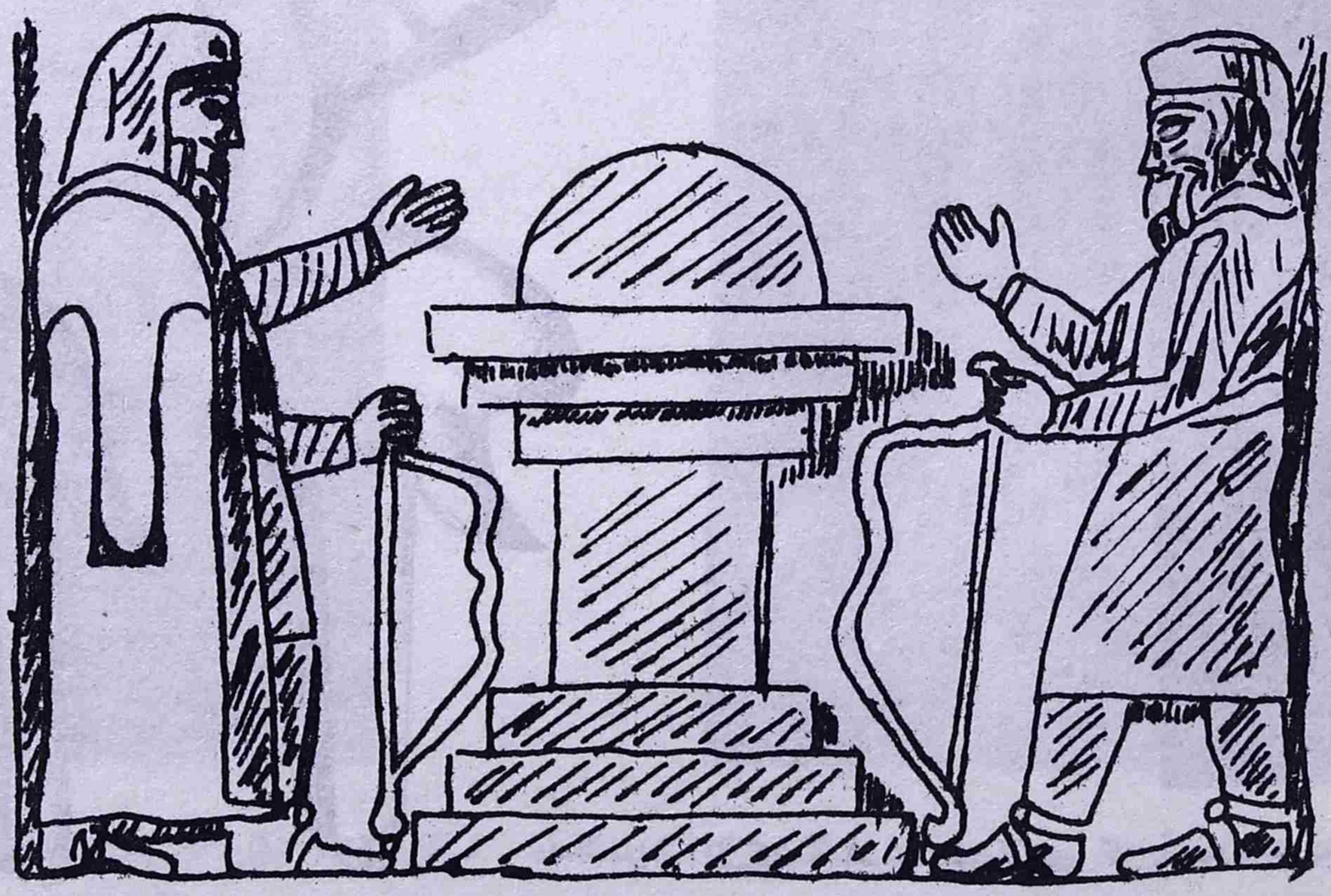
چون در اینجا سخن از «باشلُق» که یك گونه کلاه
شخص و همگانی مردمان شمال ایران بـزرگ بود
ه میان آمد از این‌رو بی‌مناسبت نیست شرح مختصری
اجع به آن داده شود:

چنان که پیداست «باشلق» یك واژهٔ ترکـی است
چون در زبان فارسی و زبانهـای دیگر نامی براین
گونه کـلاه نیافته‌اند، به ناچار نام ترکی آن را گرفته
عروف ساخته‌اند و در کتابها و نوشته‌های اروپایی نیز
ن را عیناً به شکل «Bashlyk» به‌کار می برند.

باشلق اصولا نوعی پوشش سر یـا کلاه است که
ر میان تیره‌های شمالی ایران از جمله مادها و پارتها
ـ ارمنیها و مردم قفقاز و آسیای صغیر و آسیای مرکزی
و مردمان دیگری که در سرزمینهای سردسیر زندگانـی
می کرده‌اند بوده، هنوز هم این نوع کلاه در آذربایجان
و قفقاز و در میان ترکمنها و تاتارها، درسرمای سخت
زمستان و در مسافرتها به‌کار می‌رود و اروپائیان (مردم
یونان و روم) چون در زمانهـای باستان با این‌گونه
کلاه یا باشلق به وسیلهٔ مردم «فروگیا» (فریژیه) آشنایی
یافته‌اند، آن را کلاه فریژی می‌نامند.

باشلق در زمانی که از آن گفتگو می کنیم، کلاهی
بوده نمدین یا کتانی کـه در پشت آن برگهٔ کوتاهی
برای پوشانیدن پشت گردن و در دو سوی گونه‌هـا دو
برگهٔ بلند بـرای پوشانیدن چانه و دهـان و دور گردن
داشته است و قسمت بالای آن که برروی سرقرار می-
گرفت، گاهی صاف و گاهی به شکل کیسه‌ای بود کـه
برروی سر می‌خوابید و به چپ و راست و پیش و پس
خم می‌شد.

این گـونه کلاه به علت راحتی و مفید و عملـی
بودنش، که هنگام مسافرت و سواری در زمینهای سرد
و یخبندان و کوهستانی، سروگوش و چهره و چـانه و

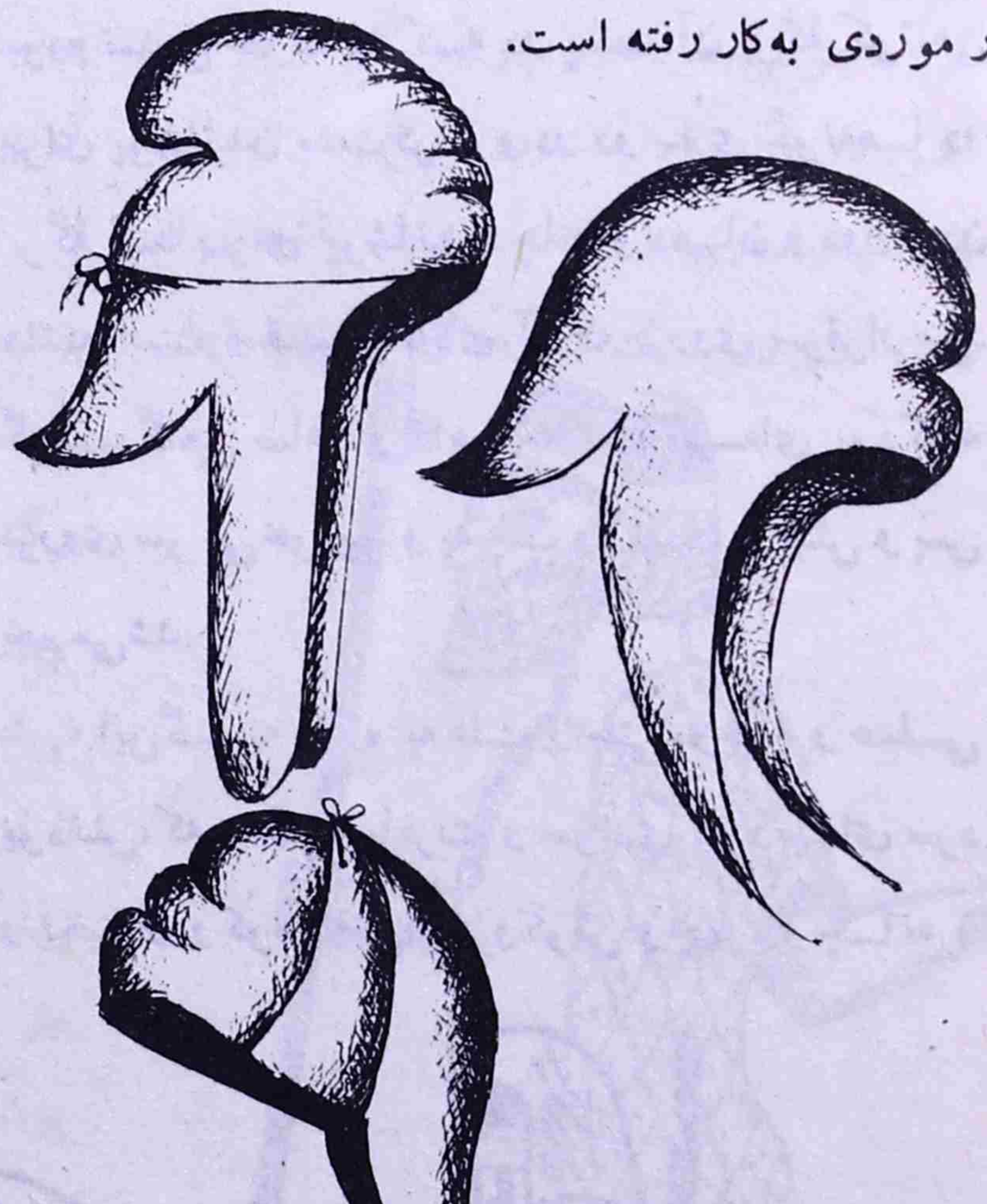


شکل ۷ـ دوتن از بزرگان ماد با پوشاك قومی خود در برابر آتشدان «آرامگاه قزقاپان».

گردن را از باد و باران وبرف و سوز وسرما وگرما و همچنین گرد و خاك راه نگاهداری می کرد، و در جنگها نیز گاهی کار کلاه‌خود را انجام می‌داد، بسیار مورد پسند افتاده، به زودی در میان همهٔ اقوام ایرانی رواج یافت و یکی از بخشهای مشخص جامه‌های ایرانی گردید و به همین نام باقی ماند مغان ایرانی نیز در مراسم مذهبی از آن استفاده می کردند و ما محض نمونه تصویر چندین نوع از باشلقها را در زیر نشان داده ایم که در هر کدام در موردی به‌کار رفته است.



شکل ۹ـ تندیسهٔ یکی از بزرگان مادی با بالاپوش باشلق. موزهٔ برلین.



شکل ۸ـ چند نمونه از باشلقهای مادی.



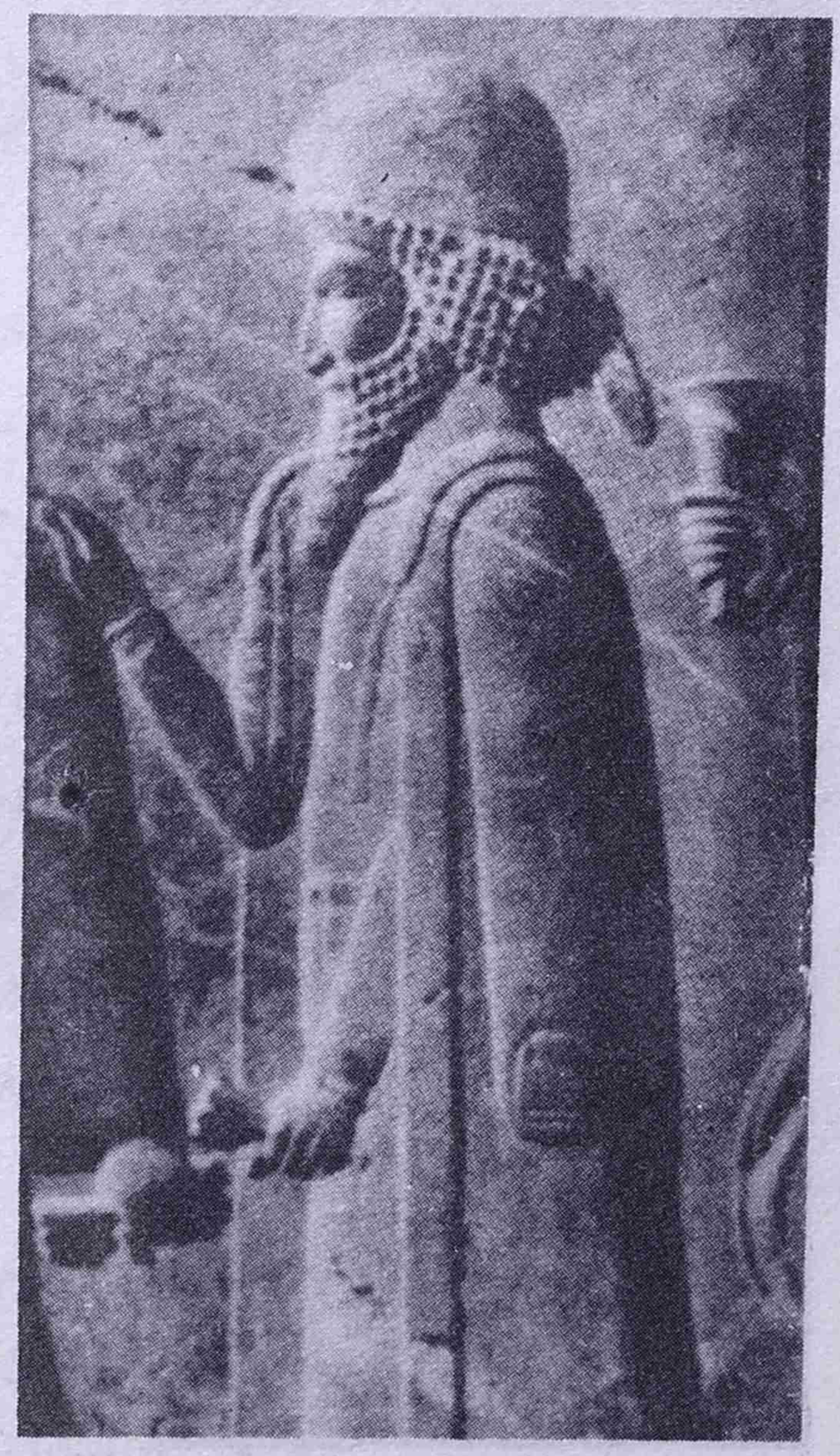
شکل ۱۰ـ یك تن مادی که قدارهٔ مادی برای سلاطین هخامنشی ارمغان آورده است. تخت‌جمشید.

بهترین و روشن‌ترین نمونه از جامه‌های مردانهٔ مادی در سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید بر تن بزرگان و سربازان مادی نمایش داده شده است.

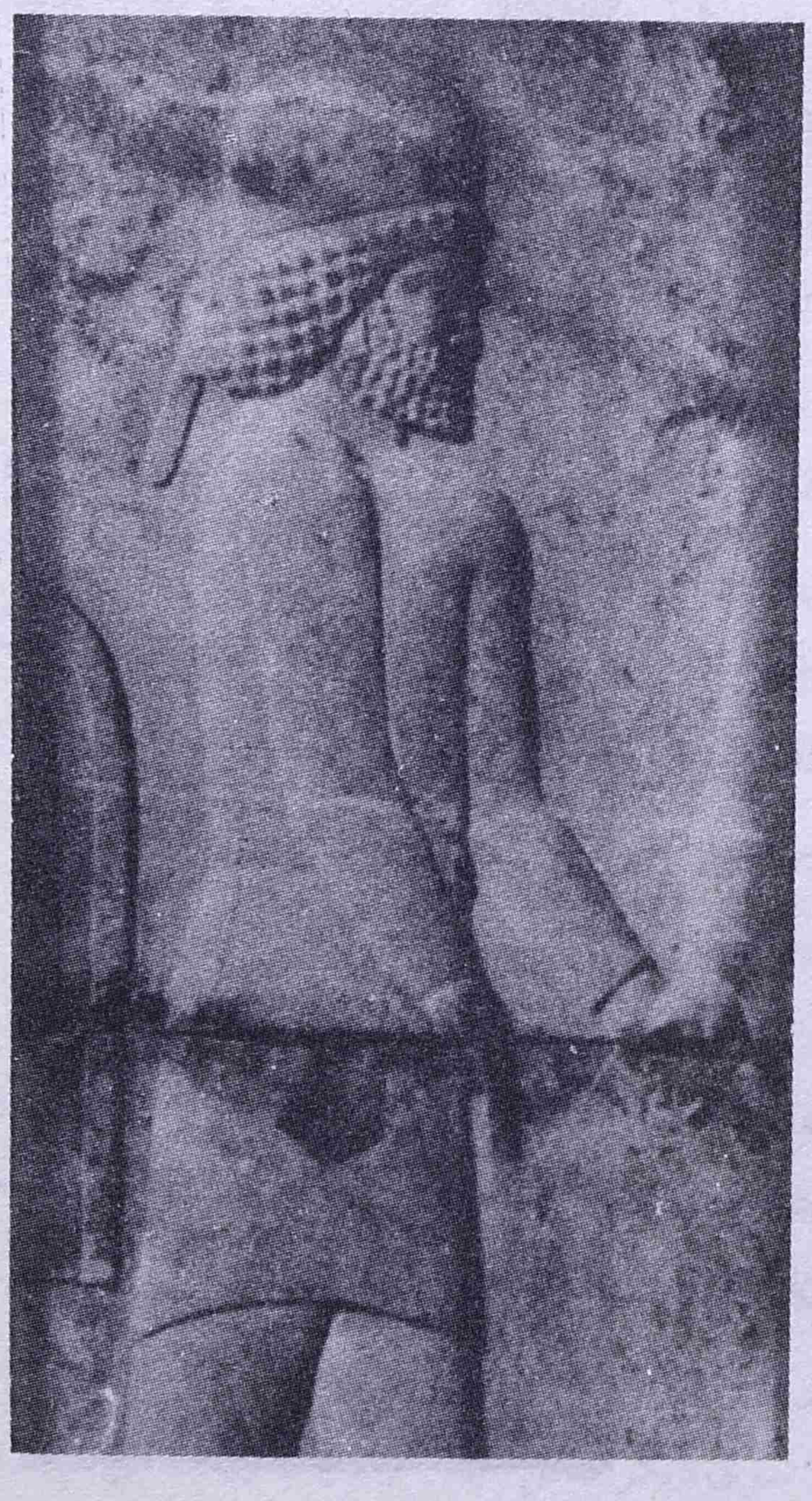
به طور کلی در این روزگار، پوشاك معمولی مادها عبارت بود از کلاه بلند و تخم‌مرغی نمدین یا باشلق، قبای آستین‌دار ساده با یقهٔ گرد که بلندی دامن آن تا به زانو می‌رسید و در میان کمر با کمربند چرمین بسته می‌شد. شلوار بلند و فراخ که لبهٔ ساقه‌های آن در درون کفش قرار می‌گرفت و جوراب مانند بود. در زمستانها، از بالای آنها بالاپوشی همانند پالتوهای امروزی بود می‌پوشیدند یا شنلی بردوش می‌انداختند.

اما نمونهٔ پوشاك بانوان مادی از این زمان بسیار اندك است وجز چند طرح بسیار ساده ومبهم نقشی روشن و قابل تشخیص از آن زمان برجای نمانده است.

بهترین و قابل استفاده‌ترین نمونهٔ نقش جامهٔ بانوان مادی برروی جعبه‌ای سیمین که از گنجینهٔ جیحون به دست آمده و هم‌اکنون در موزهٔ بریتانیاست، دیده می‌شود و به طور کلی از این طرح و از آگاهیهایی که از راه نوشته‌ها در دست داریم چنین پیداست که بانوان مادی جامه‌های بلند و پرچین با آستینهای فراخ می‌پوشیده‌اند و زیورهای سیمین و زرین برخود می‌بسته‌اند و مردها نیز درآرایش خود با زیورها و رنگها و بوهای خوش، با زنان شریك بوده‌اند.



شکل ۱۱- یکی از بزرگان ماد هنگامی که به‌پیشگاه شاه هخامنشی راهنمایی می‌شود. تخت‌جمشید.



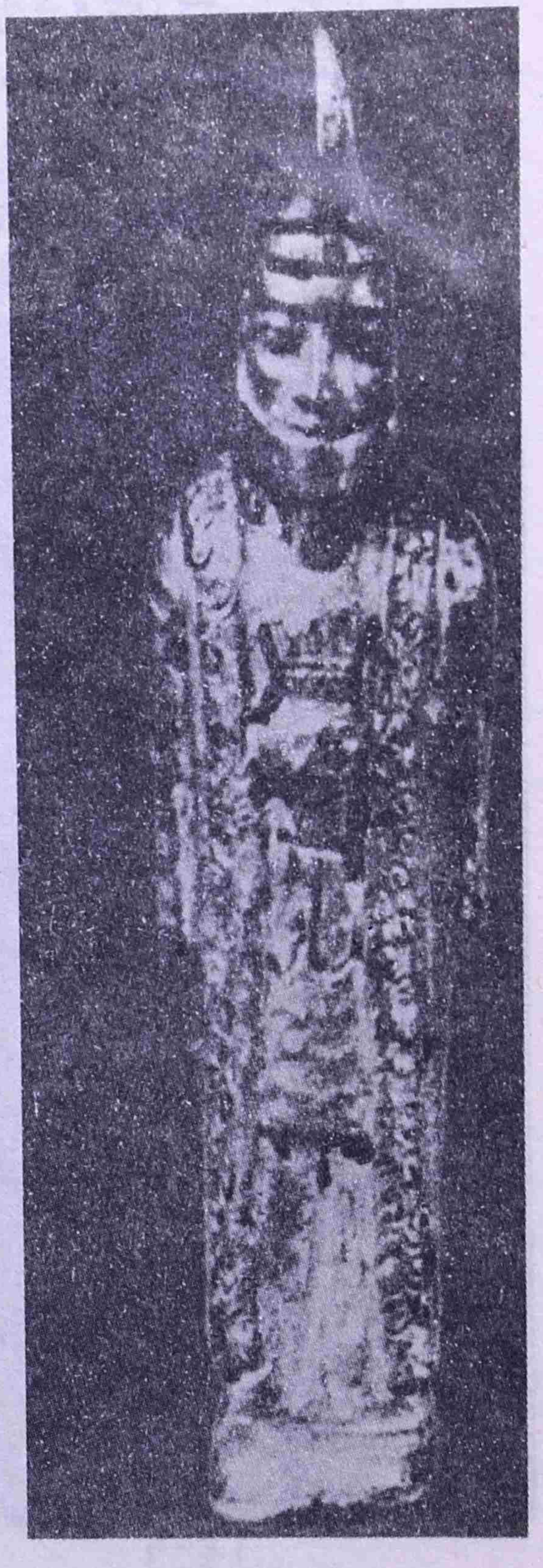
شکل ۱۲- یکی از بزرگان ماد باکلاه نمدی تخم‌مرغی و بالاپوش. تخت‌جمشید.

شکل ۱۴- یك مرد و زن مادی با جامهٔ قومی خود. نقش روی‌جعبهٔ سیمین‌مکشوف درگنجینهٔ جیحون. موزهٔ بریتانیا.





شکل ۱۳- تندیسهٔ یك‌تن مادی با باشلق و بالاپوش، مکشوف درگنجینهٔ جیحون. موزهٔ بریتانیا.



شکل ۱۵- تندیسهٔ یك بانوی مادی از گنجینهٔ جیحون. موزهٔ بریتانیا.

فصل سوم

پوشاك پارسها

پارسها که گفته شد در سرزمینهای خوزستان و پارس وکرمان جایگزین گردیده بودند، در آغاز سدهٔ هفتم پیش‌از میلاد، مردمی نیمه چادرنشین بودند، سپس اندك اندك به‌حالت مردمی نیمه خانه‌نشین درآمدند و در زمان کوروش بزرگ باراهنماییهای او گامهای بلندی در راه فرهنگ و تمدن برداشتند و به پیشرفتهای بس بزرگی نایل آمدند، تاآنجاکه به‌زودی باتشکیل دولتی بزرگ وشاهنشاهی وسیع در جهان باستان و دارای نام وآوازه گشتند.

در دوران خاندان هخامنشی که از تیرهٔ پارس بودندوپس‌ازمادها زمام امور ایران را دردست‌خود گرفتند، به سبب کشورگشائیها ونیرومندی و غارت ثروتها، ایرانیان به‌زندگانی بسیارمرفه وشکوهمند وپرتجملی‌دست‌یافتند وجامه‌هاوپارچه‌ها وزیورهای گرانبها و زیبایی برخود پوشیدند.

چون از گذشته های بس دور پارسها که مردمی گمنام بودند، چندان آگاهی روشنی در دست نیست، از این‌رو از طرز زندگانی و احوال آنها چنان‌که باید نمی‌توان باخبر شد ولی این موضوع مسلم است که پارسها به‌سبب همسایگی باکشورهای عیلام و بابل با آنان رابطه و دادوستد بازرگانی داشتند و از همین راه بسیاری از اصول فرهنگ و آداب و رسوم و زندگانی عیلامیان و بابلیان را فرا گرفته در میان خود رواج داده بودند، از سوی دیگر پس از انتقال شهریاری از تیرهٔ ماد به تیرهٔ پارس و روی کار آمدن کوروش که از سوی مادر مادی به‌شمار می‌رفت، بسیاری از هنرها و آیینهای مادی در میانشان پراکنده شد و رواج گرفت.

تشریفات وآیینهای دربار ماد، بی کم‌وکاست در دربار هخامنشیان به کار بسته می‌شد و حتی جامه‌ها و زیورها و جنگ‌افزارهای مادی، چنان‌که سپس خواهد آمد، سخت مورد توجه وتقلید پارسها بود. اجازهٔ پوشیدن جامهٔ مادی در دربار کوروش یکی از افتخارهای بزرگ شمرده می‌شد و کوروش همواره به دوستان خودکه کارهای پرارزشی انجام می‌دادند، جامه‌های گرانبهای مادی می‌بخشید.

دربارهٔ پوشاك پارسهای پیش‌از زمان کوروش، اطلاعات جامع و درستی در دست نداریم و نمی‌دانیم که پوشاك آنان هنگام کوچ و پس‌از آن که در جنوب غربی و جنوب ایران جای گرفتند به‌چه شکل بوده است، آیا درگذشتن از سرزمینهای گوناگون و تغییرات اقلیمی، چه‌چیزهایی از دیگران گرفته و یا چه تغییراتی در جامه‌های خود داده‌اند.

معلوم نیست آیا جامهٔ ویژهٔ پارسی (که سپس از آن آگاه خواهیم شد) از سوی خود پارسها ایجاد و اختراع گردیده است یا آن را از عیلامیان یا تیره‌های دیگر گرفته‌اند، ولی از آنجاکه تاکنون نظیری بر این گونه پوشاك در میان مردمان دیگر پیدا نشده است و از سوی دیگر شکل جامهٔ عیلامیان نیز روشن و معروف می‌باشد و میان پوشاك پارسها و عیلامیان هیچ‌گونه

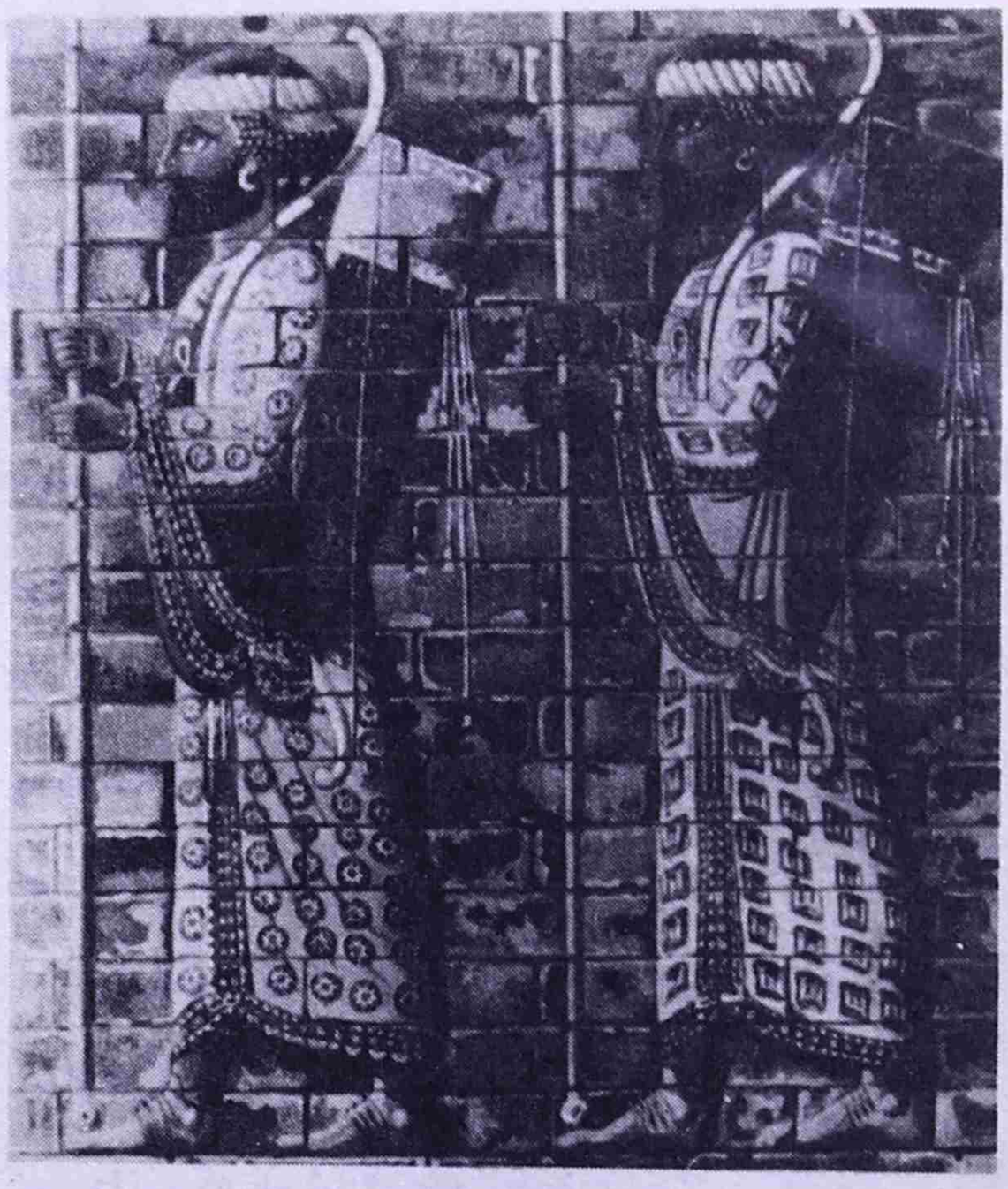
شباهتی وجود ندارد، پس می‌توان گمان برد که پوشاك ویژه و قومی پارسها، بنا بر وضع محیط و اقلیم جغرافیایی و طرز زندگانی و آداب و رسوم و ذوق و سلیقهٔ پارسیان به وجود آمده است و در واقع مخترع این پوشاك شگفت خود آنان بوده‌اند.

لباس مردان

پارسها تا دولتی تشکیل نداده و به‌میدانهای جنگ



شکل ۱۷- یکی از بزرگان پارسی با جامهٔ قومی خود در حال بالارفتن از پله‌های تخت‌جمشید.



شکل ۱۶- نقش برجستهٔ رنگین‌دوسرباز جاویدان‌هخامنشی، برروی کاشی. مکشوف در شوش موزهٔ لوور.

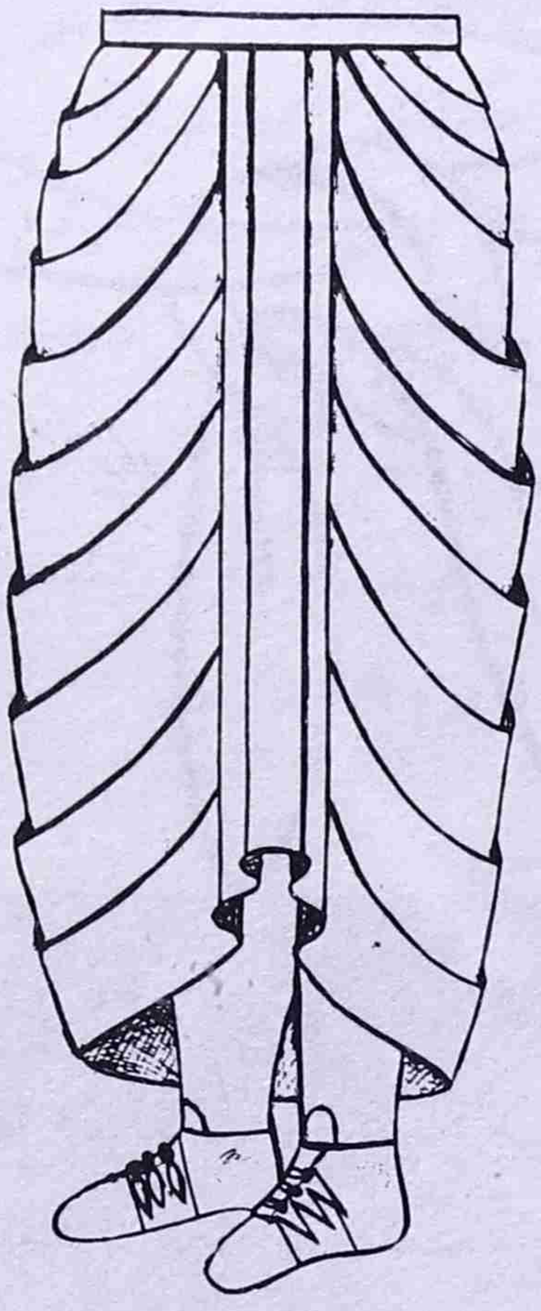
در این زمان که تیره‌ها و مردمان گوناگون سلسله هخامنشی هریك به فراخور سرزمین خویش، جامه‌های قومی خود را می‌پوشیدند، پارسها نیز همچون دیگران از پوشاك ویژهٔ تیرهٔ پارسی استفاده می‌کردند، اما در میان خود پارسیها، طبقات مختلف از لشکری و کشوری، مرد و زن، همه یکسان جامه می‌پوشیدند و اگر جامه‌های آنان باهم فرقی داشت، تنها از رهگذر جنس و رنگ پارچه و آرایشهای آن بود، بدین معنی که در طبقات ثروتمند از پارچه‌های لطیف‌تر و گرانبهاتر و پرآرایش‌تر و در طبقات کم‌چیز از پارچه‌های ساده‌تر و کم‌بهاتر استفاده می‌کردند.

کشیده نشده بودند، همه هنگام پوشاك قومی خود را می‌پوشیدند، سپس که بر اثر اقدامات کوروش بزرگ تغییراتی در پوشاك خود دادند، جامهٔ پارسی یك جامهٔ تشریفاتی شمرده شد و تنها هنگام جدا نشان دادن پارسیها از مردمان دیگر در سنگ نگاره‌ها و نقشهای دیگر آنان را با جامهٔ قومی خود نشان می‌دادند تا از دیگران متمایز باشند.

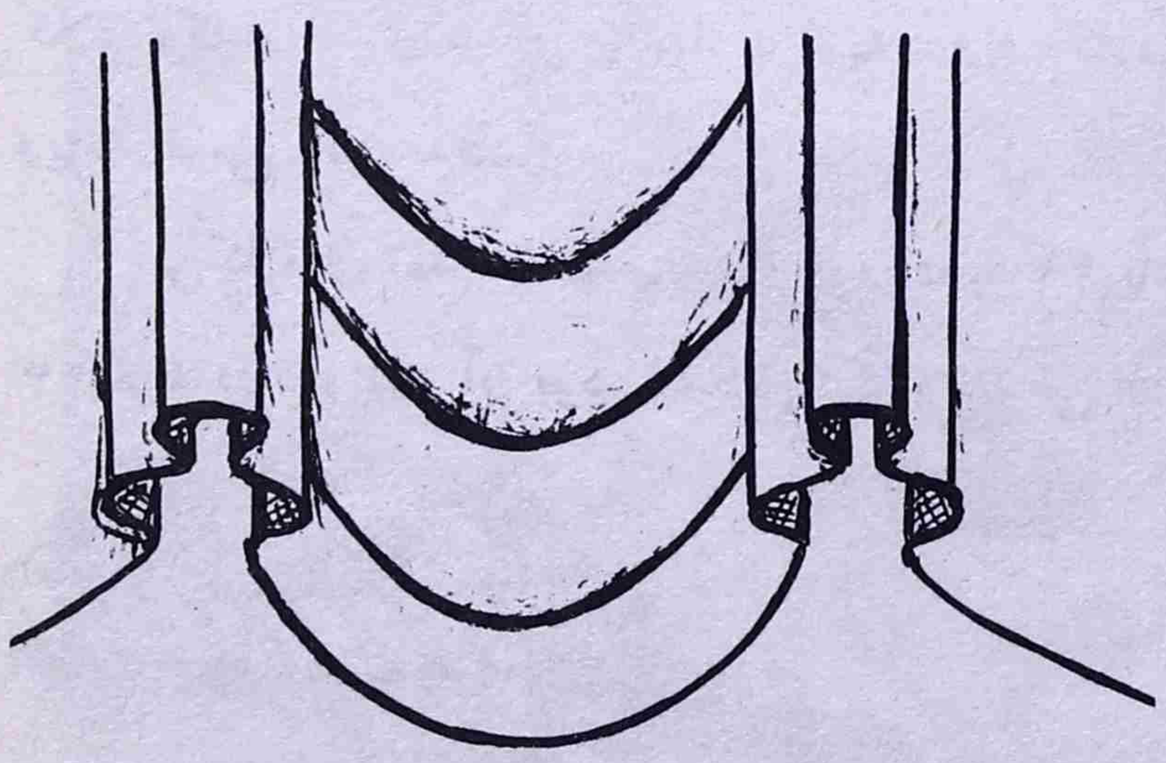
جامهٔ رویین مردان پارسی که از روی پیراهن و

شلوارهای کوتاه سفیدرنگ می‌پوشیدند قبایی بود فراخ و شنلی با دامن بلند چین‌دار که از نظر ترکیب و دوخت از دو بخش پدید می‌آمد.

بخش یکم بالاتنه بود که تا اندازه‌ای به‌شکل دایره بریده می‌شد، نیمی از آن پشت قبا و چینهای زیر آستین



شکل ۱۹ـ دامن یك چینهٔ قبای پارسی.



شکل ۲۰ـ پیش‌دامن قبای دوچینهٔ پارسی.

نیمدایرهٔ پیش‌سینهٔ قبا، صاف و بی‌چین دوخته می‌شد ولی در پشت قبا از کمرگاه تا لبهٔ آستینهای شنلی و گشاد، چینهای بلند و منظم و ظریفی ایجاد می‌گردید.

بخش دوم، دامن قباست که در پشت کمرگاه به بخش یکم می‌پیوست، جلو دامن بسته و بی‌چاك بود



شکل ۱۸ـ یکی از راهنمایان پارسی با قبای‌دوچینه و کلاه راسته در تخت‌جمشید.

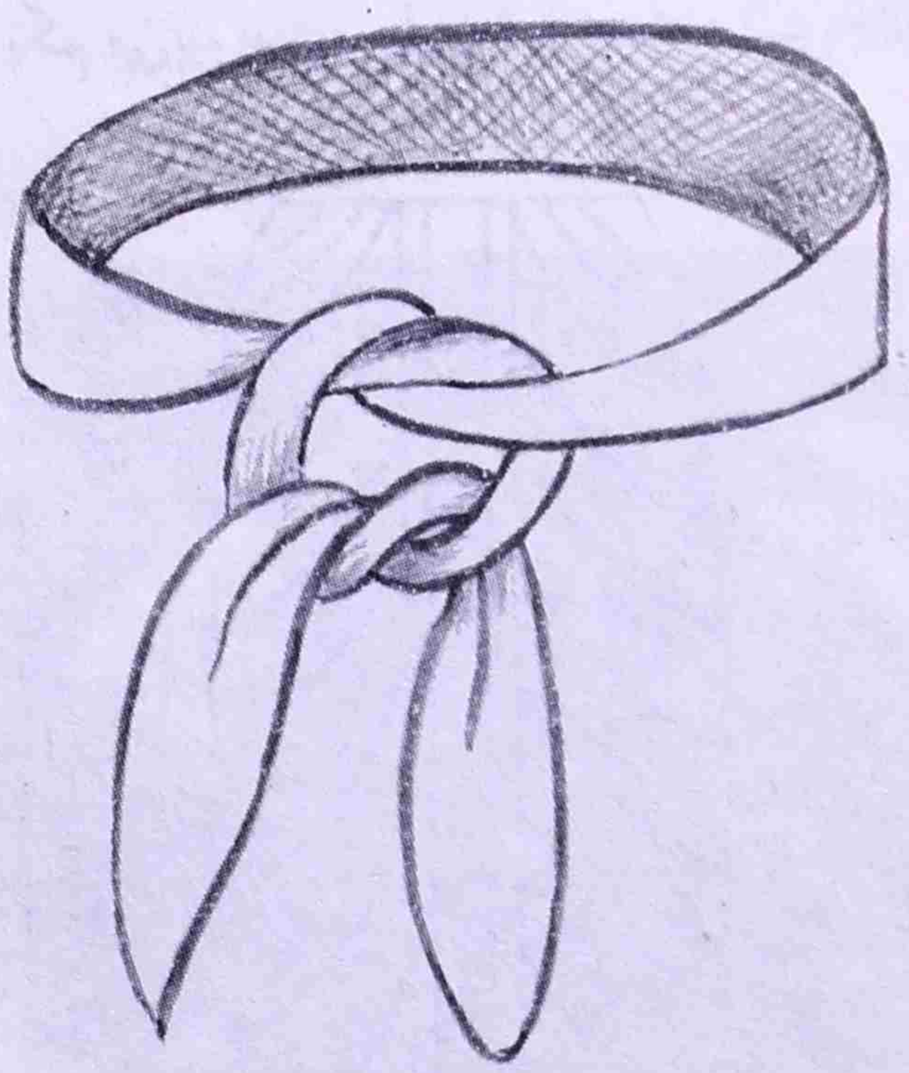
و نیمی دیگر پیش‌سینه را تشکیل می‌داد، در وسط این دایره جا یقهٔ سه‌گوشه‌ای باز می‌شد که پوشندهٔ جامه می‌بایست پس‌از پوشیدن دامن، سر خود را از جا یقه گذرانیده قبا را برتن خود راست کند.

و زایدهٔ پرچینی داشت که به هنگام راه رفتن و گام برداشتن چینها باز و بسته می‌شد.

پارسها به‌علت داشتن دامنهای بلند و چین‌دار، نیازی به پوشیدن شلوار بلند و ساقه‌دار نمی‌دیدند و

تنها از زیـــر دامـن یك شلوار کـــوتاه یا نیم شلواری می‌پوشیدند.

پارسها پس‌از پوشیدن قبا یك کمربند چرمین پهن از روی درز کمر قبا می‌بستند که پس‌از گذشتن از زیر

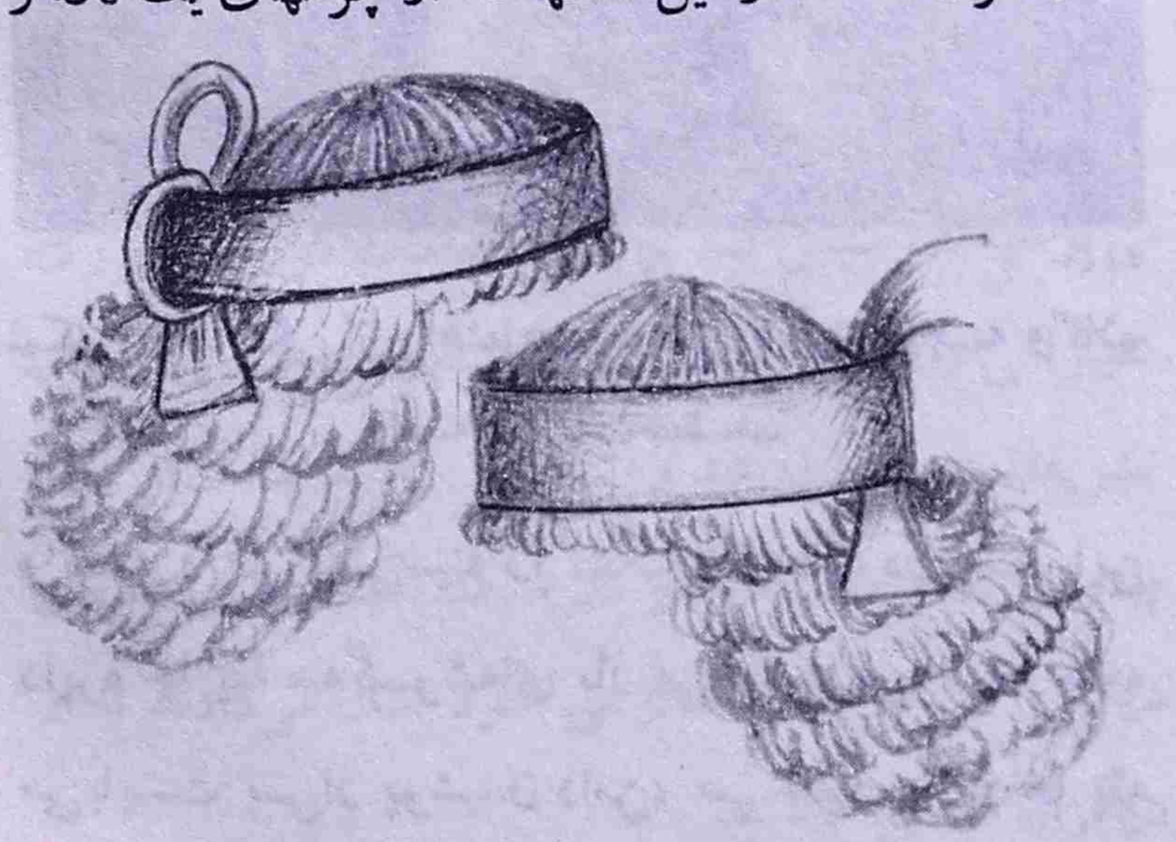


شکل ۲۱- کمربند چرمین پارسی.

چینهای آستینها در روی شکم گره می‌خورد و قبا را برتن پوشنده استوار نگاه می‌داشت.

مردان پارسی از روی موهای فراوان و مجعد خود کلاه ترکدار نمدی بر سر می‌نهادند کـــه درواقع کلاه ویژه وقومی آنان به شمار می‌آمد.

این کلاه از نمد ساخته می‌شد و نزدیك به ۲۲ یا ۲۴ ترك در دورادور آن بود. لبهٔ بالایی کلاه اندکی از



شکل ۲۲- کلاه ترکدار پارسی.

دهانه و لبهٔ پایین بزرگتر بود که آنرا همچون دیگـــی وارونه نشان مـــی‌داد. بـــالای کلاه بسته بـــود و نواری باریك دور لبهٔ پایین دوخته می‌شد.

اما این تنها کلاهی نبود که پارسها از آن استفاده می‌کردند درجاها ومواقع مختلف ازکلاه و سرپوشهای دیگری از جمله حلقه‌های نمدی، موبندهای تاب‌خوردهٔ ابریشمین، کلاه بی‌ترك نیز استفاده می‌کردند.

کفشهای پارسها از دیدهٔ دوخت و بند باکفشهای مادی فرق داشت و این کفشها که از چرمهای یك تکه و

شکل ۲۴- چندگونه موبند پارسی.

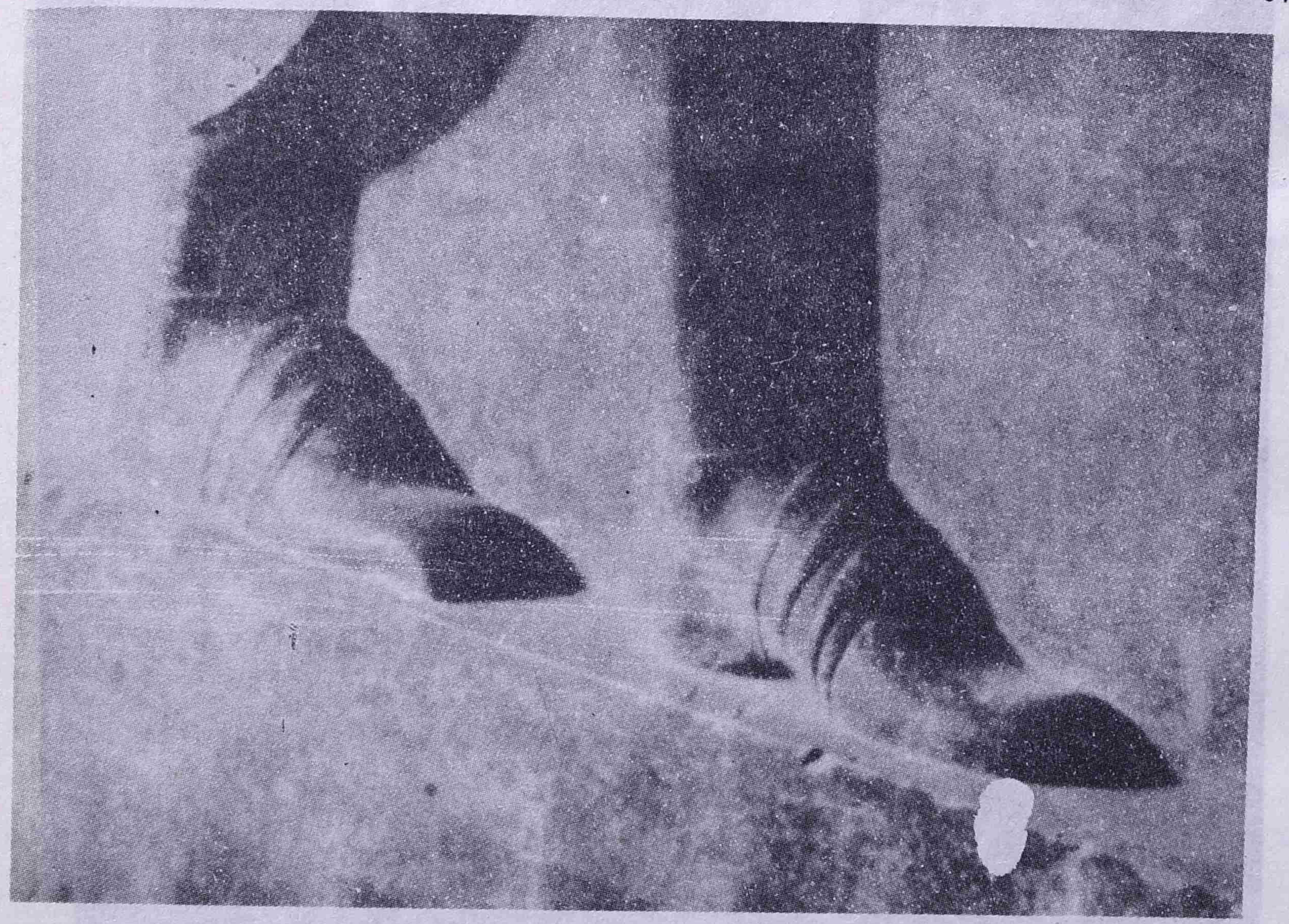


شکل ۲۳- موبند پارسی.

بدون پاشنه از بیرون دوخته می‌شدند در روی پا دارای دو برگه بود که یك برگهٔ آن دارای سه چاك و دیگری دارای سه زبانهٔ گره‌خوردهٔ چرمی بود، و چون زبانه‌ها را از چاك رد کرده و گرهٔ ته آنها را با فشار از آن می‌گذرانیدند دو برگه روی هم بسته می‌شد و کفش را در پا نگاه می‌داشت. پاشنهٔ کفشها از درون کفش گذاشته می‌شد از این رو مردهای کوتاه قد از این موضوع استفاده با بلندتر ساختن پاشنه‌ها از درون کفش که دیده نمی‌شد خود را اندکی بلند قدتر از آنچه که بودند نشان می‌دادند.

به‌جهت شکل ویژهٔ قبای پارسی که آستین نداشت و بالاتنهٔ آن همچون شنلی برروی شانه‌ها قرار می‌گرفت، پوشیدن بالاپوش از روی آن امکان نداشت از این‌رو پارسها در روزهای سرد تنها به یك شنل که در شکل و برش همشکل خود قبا منتها بدون دامن بود، اکتفا می‌کردند و نمونهٔ این‌گونه شنلها در سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید برتن بزرگان پارسی دیده می‌شود.

هخامنشیان نیز در مراسم درباری وهنگام نشستن بر تخت و پذیرفتن فرستادگان کشورهای دیگر و بزرگان و در جشنهای ملی و مذهبی از جامهٔ قوم پارس استفاده می‌کردند و به‌تناسب موقع و وقت از تاج زرین کنگره‌دار و دیهیم و کلاه راسته بلند و موبندهای زرین استفاده می‌کردند. کفش آنان نیز بادیگران اندك فرقی داشت و پاپوشی نرم و جورابی شکل بر پا می‌کردند که بند و چاك نداشت.



شکل ۲۵ـ نمونهٔ کفشهای پارسی از تخت‌جمشید.

چنان که پیشتر گفته شد جامهٔ زنان و مردان پارسی از دیدهٔ شکل چندان فرقی باهم نداشت و اگر فرقی وجود داشت در رنگ و جنس پارچه‌ها و آرایشهای آنها بود.

بانوان هخامنشی و پارسی از یک‌گونه روسری نازک استفاده می کردند که حاشیهٔ آن با زردوزی آرایش می‌شد و بانوان هنگام بیرون آمدن از کاخ و خانه‌های خود در تخت روانهایی که با پرده پوشیده



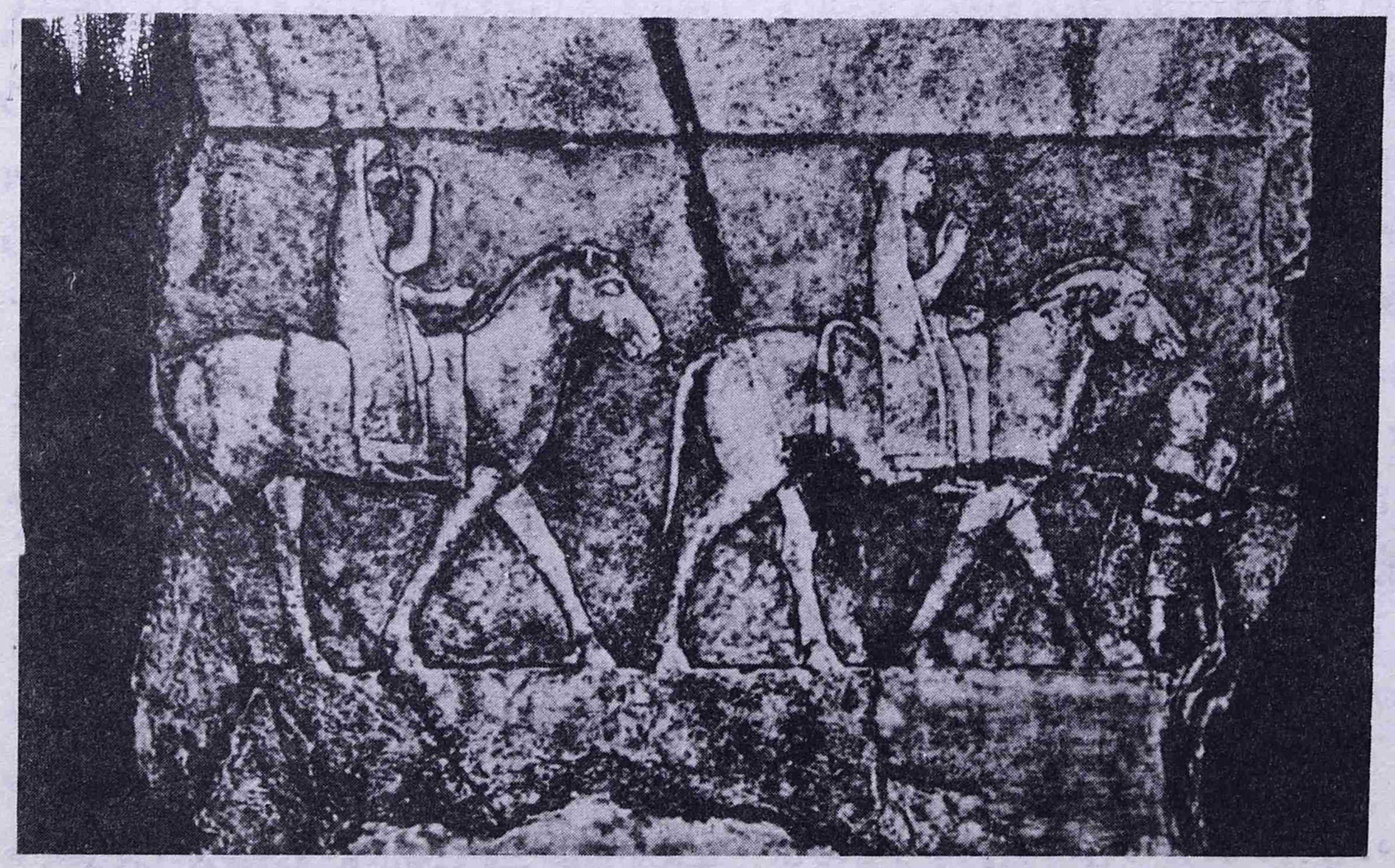
شکل ۲۶- بانوان هخامنشی در جامهٔ پارسی.

شده بود می‌نشستند و زنان عادی چادری همچون چادرنمازهای امروزی به‌روی سر می‌انداختند.

در این دوره کار بافندگی را بیشتر زنان انجام می‌دادند وکار و مشغولیت بانوان ایرانی بافتن پارچه‌های گرانبها و سوزنکاری بود و حتی ملکه‌ها وشاهزاده خانمها نیز در دربار بدین کار می‌پرداختند. چنان‌که هرودت نوشته است «آماستریس» همسر خشایارشا پارچهٔ جامه‌های همسرش‌را خود بافته ومی‌دوخت و چنان آنها را زیبا و دلکش می‌ساخت که گوی سبقت را از همگان می‌ربود.

اغلب پارچه‌های دوران هخامنشی از پشم و پنبه و کتان بافته می‌شد و اگر ایرانیان تا آن هنگام از راز پرورش کرم ابریشم ناآگاه بودند، از به‌کار بردن نخ و پارچه‌های ابریشمین بی‌بهره نبودند و کلافهای نخ ابریشم که در چین آماده می‌شد، از راه بازرگانی با دست مردم سغد و باختر درایران به‌فروش می‌رسید و کلافهای ابریشم چین و سغد در کارخانه‌های بلخ و همدان و شوش و بسیاری از شهرهای دیگر، به پارچه تبدیل می‌گردید و پارچه‌های ابریشمی ایران که گاهی در تاروپود آنها گلابتون زروسیم نیز به‌کار می‌رفت از دیدهٔ زیبایی و لطافت و درخشش زبانزد یونانیان بود.

مطلوبترین رنگ در پارچه‌های دوران هخامنشی رنگ ارغوانی بود که رنگ سلطنتی و اختصاصی بود و رنگهای سفید، لاجوردی، سبز زیتونی، فیروزه‌ای، نارنجی و قهوه‌ای نیز خواهان بسیار داشت. این پارچه‌ها با نقشها و گلهای رمزی که بیشتر جنبهٔ مذهبی داشت آرایش می‌یافت و گاهی قباها را از دو رنگ پارچه می‌دوختند که نمونهٔ آن بر روی کاشیهایی از شوش که اکنون در موزهٔ لوور پاریس است دیده می‌شود.



شکل ۲۷- دوتن از بانوان پارسی با چادر سوار براسب. موزهٔ استانبول.

تغییر جامهٔ پارسها به پوشاك مادی

کهن‌ترین مطلبی که در بارهٔ جامهٔ پارسی وجدایی آن از جامهٔ مادی در دست داریم به روزگار کوروش کبیر باز می‌گردد و در تاریخ هنگامی از جامه‌های پارسی سخن به‌میان می‌آید که از اقدامات او در این باره گفتگو می‌شود.

بنا به نوشتهٔ تاریخ‌نویسان باستانی، «کوروش هنگامی که کودکی بیش نبود و در ماد نزد نیای خود پادشاه ماد می‌زیست، جامهٔ مادی می‌پوشید و چون هنگام آن رسید که به نزد پدر و مادر خود که در خوزستان (انشان) بودند باز گردد، جامهٔ مادی خود را به‌یکی از دوستانش ارمغان فرستاد تا نشانه‌ای از مهر و دوستیش باشد».

پیداست کوروش پس‌از بازگشت به‌میان خانواده و خویشاوندان پارسی خود، دوباره جامهٔ بلند و چین‌دار پارسی پوشید و کلاه ترکدار بر سر گذاشت و به‌رنگ و شکل مردم تیرهٔ خود درآمد، ولی هیچ‌گاه برتریهای پوشاك مادی را که زمانی در دربار نیای خود پوشیده و به‌شکار و سواری پرداخته بود، از یاد نبرد.

پس‌از چند سالی، کوروش جوان که به جانشینی پدرخود کمبوجیه، حکومت انشان را بدست آورد، براثر اندیشه‌هایی که همواره درسرداشت و آرزوی جهانگیری را در دل خود می‌پروراند، دست به کارهای بزرگی زد، از آن جمله دسته‌ها و گروههای پراکندهٔ پارسی را به یگانگی و همدستی فرا خوانده، جوانان و مردان پارسی را برای انجام یك رشته کارهای بزرگ آماده ساخت.

کوروش در راه‌رسیدن به‌آرمانهای‌خود، پیش از هر چیز در اندیشهٔ آموختن آیین سپاهیگری و جنگاوری و اسب سواری به پارسیان بود، ولی در پوشاك پارسی، معایب و نواقصی بود که با اندیشه‌های دور و دراز او سازگاری نداشت، از این‌رو کوروش در اندیشهٔ تغییر پوشاك پارسیان افتاد.

کوروش به‌هنگام تشویق پارسیها به آموختن اسب‌سواری‌وسوارکاری که در میان آنان چندان رواجی نداشت و به این موضوع از سوی تاریخ‌نویسان آن زمان بارها اشاره شده است، نیك دریافت که پارسیان با پوشیدن قبای دامن‌دار و بر پا نکردن شلوار بلند در نشستن برروی اسب ناتوانند و جامهٔ قومی آنان به اسب‌سواری و همچنین چالاکی که بایستهٔ میدان نبرد و کارزار است متناسب نمی‌باشد.

پس بر آن شد که پوشاك پارسیها را تغییر داد جامه‌ای شایستهٔ سوارکاری‌وجنگاوری برآنان بپوشاند زیرا برای رسیدن به‌خواستهای بزرگ خود نیاز فراوان به‌سواره‌نظام داشت و برای کسی چون او بس ناگوار بود که پارسیان به‌سبب پوشیدن جامهٔ قومی خود، ارتش پارسی او را از وجود چنین سپاهی بی‌بهره گذارند.

چاره‌اندیشیهای کوروش برای تغییر جامهٔ پارسها

هنگامی که کوروش در اندیشهٔ تغییر جامهٔ پارسیها افتاد، با از زیر چشم گذرانیدن پوشاك مردمان سرشناس آن زمان از عیلامی و بابلی وآشوری وفینیقی و دیگران سرانجام به‌این نتیجه رسید که برای مردم او، بهتر

مهٔ مادی پوشاك دیگری نمی‌توان یافت، زیرا از
ك سو خود او سالها در مادجامهٔ مادی در برکرده،
ن به‌برتریهای آن برده بود و از سوی دیگر برگزیدن
امهٔ مادی در آن زمان که تیره‌ها دربارهٔ پوشاك قومی
ود سخت تعصب می‌ورزیدند و پوشیدن جامهٔ دیگران
ا ننگ می‌شمردند برای پارسیها که هم‌نژاد وهم‌کیش
دها بودند به‌آسانی عملی بود.

کوروش برای این که پارسیها را به‌ترك جامهٔ
ارسی و پوشیدن جامهٔ مادی وادارد دو راه خردمندانه
سودمند و نتیجه‌بخش برگزید.

نخست خود جامهٔ مادی پوشید و نزدیکان و
خویشاوندان خود را نیز برآن داشت که همه پوشاك
ادی برتن کنند.

دوم بخشیدن و پوشیدن جامهٔ مادی را در دربار
خود امتیازی قرار داد و هرگاه یکی از پارسیها کاری
نجام می‌داد که شایستهٔ پاداش بود، کوروش برای او
جامه‌های رنگارنگ و زیبای مادی ارمغان می‌فرستاد و
دین‌گونه نه‌تنها وی را ناچار به‌پوشیدن جامهٔ مادی
ی کرد، بلکه پوشیدن آن را افتخارآمیز نیز می‌نمود.

تاریخ‌نویسان دربارهٔ این که از چه‌زمانی پوشیدن
جامهٔ مادی در میان پارسیها معمول گردیده، ضمن
شرح پیشامدهای سال ۵۳۸ پیش‌از میلاد، می‌نویسند
پس‌از گشودن بابل که کوروش خود را فرزند مردوك
خدای بابلیان خواند، یك روز پیش از تاجگذاری،
جامه‌های فاخر مادی را میان بهترین سرداران خود
بخش کرد و از آن زمان بود که پارسیان جامهٔ مادی
پوشیدند».

لباس جنگ پارسها

آنچه شرح داده شد دربارهٔ پوشاك عادی پارسیها
بود، ولی هنگام جنگ دسته‌هایی از سواران هخامنشی
جوشن و نیم‌تنه‌های چرمی می‌پوشیدند که بر روی آنها
برگه‌هایی بسان فلس ماهی پیوسته بود و این برگه‌های
فلس‌نما، گاهی مفرغی یا آهنی و حتی زرین بود و این
بستگی به‌پایه و جایگاه پوشندهٔ آن داشت.

هرودت دربارهٔ دسته‌های گوناگون سپاه خشایارشا
وشرح جامه و جنگ‌افزار آنان می‌نویسد:

«پارسیان این پوشاك و جنگ‌افزار را داشتند:
کلاهی نمدین که خوب مالیده بودند و آن را «تیار»
می‌گفتند برسر، قبایی آستین‌دار رنگارنگ دربر، جوشنی
که برگه‌های آهنین آن به فلسهای ماهی مانند بود بر
تن، شلواری که ساقها را می‌پوشانید در پا، سپری از
ترکه‌های بید بافته، در زیر آن ترکشی آویخته،
زوبینهای کوتاه وکمانی بلند، تیرهایی از نی داشتند و
کتاره‌ای کوتاه از پهلوی راست به‌کمربند بسته بودند».

و در جای دیگر می‌نویسد:

«جنگ‌افزار سواره نظام پارسی مانند جنگ
افزار پیاده‌های پارسی بود جز گروهی کم که کلاه‌خودی
از مفرغ یا آهن داشتند واین خودها را باچکش ساخته
بودند.» دربارهٔ پوشاك و جنگ افزار مادها می‌نویسد:

«مادها جنگ افزارشان مانند پارسیان بود، چه
جنگ افزاری که شکلش را بیان کردیم درواقع جنگ
افزار مادی است نه پارسی».

وصفی که از هرودت در بارهٔ جامهٔ پارسیان آورده
شد یعنی: کلاه نمدین، قبای آستین‌دار، شلوار بلند، همه
مربوط به‌جامهٔ مادهاست، زیرا پارسیها کلاه ترکدار به
سر می‌نهادند و قبای آنها آستین نداشت وشلوار بلند

نیز نمی‌پوشیدند و کتاره‌ای (قداره) که بتوان از پهلوی راست به کمربند آویخت کتارهٔ مادی است نه‌پارسی.

پس بدینسان معلـوم می‌شود کـه پارسیان هنگام جنگ پوشاك مادی می‌پوشیده‌اند و هـرودت نیز آنچه را که در میدان رزم بر تن پارسیان بوده وصف کرده اس نه جامهٔ قومی آنان را کـه هنگام صلح در شهـرها خانه‌های خود می‌پوشیدند.



شکل ۴۸- سربازان جاویدان مادی وپارسی در تخت‌جمشید ۰

فصل چهارم

پوشاک پارتها

پس از دوران بسیار کوتاه سلوکی که اندك تأثیری از فرهنگ یونانی یا بهتر بگوییم فرهنگ آسیای صغیر در فرهنگ و هنر ایران مرکزی مشاهده می‌گردد، دوران طولانی پارتها و سلطنت اشکانی فرا می‌رسد که مدت چهارصدوهفتاد سال این خاندان استقلال و فرهنگ سرزمین ایران را در برابر بیگانگان نگاه داشته ، ولی جای افسوس است که دردورهٔ ساسانی به انگیزهٔ دشمنی و اختلاف مذهبی که میان خاندان اشکانی و ساسانیان وجود داشت ، بسیاری از آثار و مدارك تاریخی و هنری و مذهبی این دوره در قلمروحکومت ساسانیان نابودگردیده از میان رفت. ولی خوشبختانه در یکی دو سدهٔ اخیر، مدارك مهم و بسیار قابل توجهی در بیرون از مرزهای ایران کنونی به‌ویژه در شمال خاك عراق و سوریه و جمهوری ترکمنستان از دل خاك بیرون آمده که پرتو فراوانی بر تاریکیهای تاریخ وفرهنگ این دوره افکنده ونشان‌داده است که بر خلاف آنچه تاکنون گفته می‌شد، پارتها و اشکانیان مردمانی چادرنشین و بیابان‌گرد و بی‌فرهنگ نبوده‌اند، واز جمله وضع پوشاك پارتها واشکانیان است که چه مرد و چه زن جامه‌های بسیار زیبا و برازنده و باشکوهی پوشیده‌اند و با زیورهای گرانبها و ظریف که جنبهٔ هنری آنها بسیار قوی می‌باشد خود را می آراسته‌اند .



شکل ۲۹ـ یك پارتی که دوجام برای هخامنشیان ارمغان آورده است. تخت‌جمشید.

لباس مردان

در سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید در ردهٔ مردمانی که شاهنشاهی هخامنشی را تشکیل می‌دادند، نگارهٔ مردان پارتی نیز با پوشاك ویژهٔ خودشان نشان داده شده است و در سنجش دیده می‌شود که همانند پوشاك مادهاست. با این که دراساس پوشاك پارتیها چندان تغییر چشمگیری دیده نمی‌شود ولی در دورهٔ حکومت آنان در ایران‌زمین دیده می‌شود که پوشاك آنان بسیار ظریف‌تر و زیباتر و برازنده‌تر گردیده، آرایشهای فراوانی در دور یقه و دامن و سرآستین وجلو سینه و روی شلوار پدیدار گردیده است.



شکل ۳۰ـ یك افسر پارتی، موزهٔ موصل

چنین پیداست که درکشور اشکانی که از مرزهای سوریه تا ترکستان چین کشیده می‌شده است مانند همهٔ دوره‌ها مردم ایران یکسان جامه نمی‌پوشیده اند و مردم هر سرزمین پوشاك قومی خودرا داشته است ولی جامهٔ همگانی وعمومی ورسمی همان پوشاك درباری وپارتی بوده‌است که نمونه‌های مختلفی ازآن بر روی سنگ‌نگاره‌ها و مجسمه‌ها و آثار دیگر دیده می‌شود.



شکل ۳۱ـ تندیسهٔ سنتروك (اشك دهم) پادشاه اشکانی

در اغلب آثاری که ازدوران اشکانی باز مانده است جامهٔ مردها عبارت است از پیراهن آستین‌دار بلند که بلندی دامن‌آن تا زیر زانو می‌رسد وشلواری فراخ و چین‌دار و سربرهنه که موهارا با موبندی نگاه داشته‌اند وکفشهای چکمه‌مانند که دم شلوارها در درون آن جا می‌گرفته‌است ویا کفشهای کوتاه که دارای زبانه وبرگه وبندبوده است. نمونه‌های بسیار باشکوهی ازجامه‌های مردانهٔ پارتی درپالمیر سوریه وشهرالحضر به‌دست آمده است که همهٔ آنها ازآرایشهای فراوانی بر روی جامه‌ها وبالاپوشها حکایت می‌کنند.

لباس زنان

جامهٔ زنان ایرانی در دوران اشکانی عبارت بوده است از: پیراهن آستین‌دار و بلند پرچین که دامن آن تا روی زمین کشیده می‌شده‌است و کمربندی از روی آن در زیر سینه می‌بسته‌اند که اندکی از فراخی آن کاسته، چینهای بیشتری ایجاد می‌کرده است. از روی پیراهن بلند، پیراهن دیگری می‌پوشیدند که بلندی آن نسبت به پیراهن اول کمتر بوده ویقه‌ای باز و آستین داشت.

بستن سربندهای گوناگون واستفاده ازکلاههای مخروطی بلند وطبقه طبقه که تور با چادری از بالای آن آویخته می‌شد بسیار معمول بود. بانوان اشکانی پارچه‌ای را همچون شنل از روی شانه‌های خود می‌آویختند ویا از آن مانند چادر استفاده می‌کردند و گاه آن‌را مانند آنچه اکنون درمیان زنان قاسم‌آبادی گیلان معمول است به‌دور کمر خود می‌بستند.

سربند زنان مانند سربند و شمله‌های کنونی زنان کرد ولر بسیار بزرگ بود. دور لچك و روی سربندها وکلاهها را با نگینها وسکه‌ها و آویزها و با علائم مذهبی‌همچون: هلال ماه و ستاره وپیکرهٔ «مهر» وازاین گونه زیورها می‌آراستند وگردن‌بندها و سینه‌ریزهای فراوان و پرکار از گردن و سینه می‌آویختند و دستبند و گوشواره و انگشترهای فراوان به‌خود می‌بستند.



شکل ۳۲- تندیسهٔ بانویی به‌نام «اوبال» از دورهٔ اشکانی. مکشوف در شهرالحضر. موزهٔ بغداد.



شکل ۳۳- نقش‌برجستهٔ بانویی از دوران اشکانی. ازپالمیر موزهٔ لوور.

لباس جنگ

پوشاك رزمی سپاهیان پارتی عبارت‌بود ازجوشنی از پوست شتر که حلقه و پولکهای آهنی یا پولادی بر روی آن دوخته می‌شد وبلندی‌آن تا به زانو می‌رسید. یك شلوار یا رانپای چرمی فراخ که تا قوزك پا می‌رسید. بهترین نمونهٔ این‌گونه رانپای چرمی را در پای مجسمهٔ مفرغی که در شمسی واقع در بخش ایذه (مال امیر) خوزستان پیدا شده‌است می‌توان دید. این رانپای چرمی گذشته از دوساقه، درپشت دارای تشکچه‌ای است که کار زین اسب‌را انجام می‌داده‌است. گاهی حلقه‌های فلزی برجوشنها دوخته می‌شدکه رانها وپاها و بازوان را نگاهداری می کرد.

سربازان و سرداران اشکانی کلاه‌خودهای بزرگ وتیز وبا شکوهی ازآهن یا مفرغ و پولاد برسر می‌نهادند که پشت‌گردن وگوشهارا به‌وسیلهٔ برگه‌های خود می‌پوشانند. بهترین نمونه های این‌گونه کلاه‌خود را بر سر مجسمه‌های شخصیتهای اشکانی‌که در الحضر در شمال‌کشور عراق پیدا شده‌است و آثار دیگر پارتی می‌توان دید.

این‌گونه پوشاك رزمی که بیشتر برّ تن سواران سنگین‌اسلحه دیده می‌شد برای نگاهداری بدن سربازان از آسیب تیر و شمشیر ونیزهٔ دشمن بود و به‌نوشتهٔ تاریخ‌نویسان هنگامی که پرتو خورشید به پولکهای براق آهنی یا پولادی جوشنهای سپاه اشکانی می‌تابید، سواره نظام پارتی یك پارچه می‌درخشید و شکوه شگفت‌آوری به‌میدان جنگ می‌بخشید.



شکل ۳۴ـ تندیسهٔ مفرغی یك‌تن سردار پارتی. موزهٔ ایران باستان.



شکل ۳۵ـ همان تندیسه از پشت.



شکل ۳۶ـ رانپای (رانین) چرمی همان تندیسه از پهلو.
موزهٔ ایران باستان.

فصل پنجم

پوشاک ایرانیان در دورهٔ ساسانی

تمدن و فرهنگ ملی ایـران در دورهٔ ساسانی بـا برپاداشتن آیینها و آداب و رسوم کهن ایرانی دوبـاره تجدید حیات کـرد و شیوهٔ زندگی مردم که پیش از آن دوره، اندکی با رسوم بیگانگان درآمیخته بود، کامـلا رنگ ایرانی بـه خود گرفت،کـه اثر آن در پوشاك مردان و زنان این عهد که نمونه‌هایش برروی آثار گوناگون باز مانده‌است به خوبی نمایان است.

این دوره از دیـدهٔ تنوع شـکل جـامه‌هـا و زیبایی از دوره‌های مشخص‌تاریخ پوشاك ایران به‌شمار می‌رود، پرداختن به‌پوشاکهای گوناگون و آرایش آنها با پارچه‌های اضافی و روبانهـا و نوارهای پـر چین و استفاده از پارچه‌های خوش‌رنگ گرانبها و درخشان و زیورهایی که به‌سر وبدن و گوش و دست وریش خود می آویختند،وفراخی وپرچینی جامه‌هایکی ازنشانه‌های بزرگی‌وثروت‌بود ودرهرجای‌مناسبی ازلباس‌از آویزها وروبانهای پرچین‌برای تزیین هرچه‌بیشتر آن استفاده می‌کردند و این ازخصوصیات پوشاکهـای این دوران است.

لباس مردان

با چشم‌پوشی از جزئیات و تفاوتهای کم‌اهمیت، باتوجه به‌آثاری‌که از زمان ساسانیان برای‌ما باز مانده است، چهار نوع قبا یا پیراهن مردانه می‌توان تشخیص داد کـه دوتا ازآن برای مواقع عادی و دوتای دیگـر مخصوص سواری بوده است.

ساده‌تـرین قبای مـردانهٔ ساسانی پیراهنی است آستین‌دار با یقهٔ گرد که بلندی دامن‌آن تا به‌زانو می‌رسد. این‌قباگاه با چاکی که‌ازمیان‌یقه وسینه و دامن می‌گذرد باز می‌شود و گاه چاك جلـو سینهٔ آن از شانه به پهلوست که بسیار شبیه قباهای روستائیان امروزی است.

هنگام سرما، قبا یا بالاپوش چاکـدار دیگری نیز از روی آن می‌پوشیدند که شالی یا کمـربندی آنرا محکم برتن نگاه می‌داشت.

گاه در دامن قبا بـرای زیبایی و راحتی نشست و برخاست و سوارشدن بر اسب، ایجاد ترکهایی کـرده و وسط ترکها را بادوختن پارچه‌های اضافی چین‌دار پر می‌کردند و نمونهٔ این‌گونه دامن را در نقش برجسته‌های طاق‌بستان درباختران می‌توان دید.

اگر قبا ازپارچه‌های ضخیم‌تر دوخته می‌شد، دامن آن چین و تـرکهای بالارا نداشت و تنهـا از روی‌آن کمربندی می‌بستند که دارای آویزه‌های گوناگون بود و پهلوها وتهیگاه را محفوظ نگاه می‌داشت. این‌گونه کمربندهای ساسانی تا دوره‌های پس ازاسلام نیز کشیده

شکل ۳۷- نقش برجستهٔ اردشیر دوم. طاق‌بستان.

شکل ۳۸- مهر و ناهید و شاه ساسانی. طاق‌بستان.

بود و نمونه‌های آن‌را بر روی آثار این دوره نیز مشاهده می‌کنیم.

دو گونه قبای مردانهٔ ساسانی که برای سواری ایجاد شده بوده است، از دید بالاتنه، جدایی چندانی با قباهای دیگر ندارند بلکه این تغییر شکل در دامن آنهاست که به‌تناسب نشستن بر روی اسب برشهایی به آنها داده‌اند. در یك گونه از این قبا که بر تن ساسانیان بر روی سنگ نگاره‌ها و ظرفهای سیمین وزرین دیده می‌شود: دامن قبا به شکل نیمدایره یا بیضی بریده شده همچون پیش‌بندی از کمربند تا زیر زانو آویخته‌است و پیداست که پشت دامن نیز چنین شکلی داشته و هنگام سوارشدن بر اسب، این دوقسمت درجلو و عقب برروی زین اسب می‌افتاده است.



شکل ۳۹ـ نمونه‌ای از جامهٔ سواری بزرگان ساسانی. جام سیمین خسرو انوشیروان، موزهٔ ارمیتاژ.

دومین نوع قبایی‌است با دامن ویژه که نمونهٔ آن را بر تن بزرگان ساسانی که در پشت سر شاه ساسانی ایستاده‌اند می‌بینم.

در برش دامن این قبا جنبهٔ عملی دیگری در نظر گرفته شده و دامن که به‌صورت چهار ترك درآمده وسط ترکها به‌صورت قوسی بریده ودرآورده شده و بازماندهٔ آن حاشیه‌دوزی گردیده است.

در همهٔ موارد شلوارهای مردانهٔ ساسانی بسیار فراخ و پرچین وگاه با روبانها و نوارهای پرچین که کمرگاه ودهانهٔ آنها آویزان بوده‌است تزیین می‌شد و هنگام سواری وجنگ از یك شلوار چرمی دیگری (رانپا) که با بند به کمربند بسته می‌شد استفاده می‌کردند.

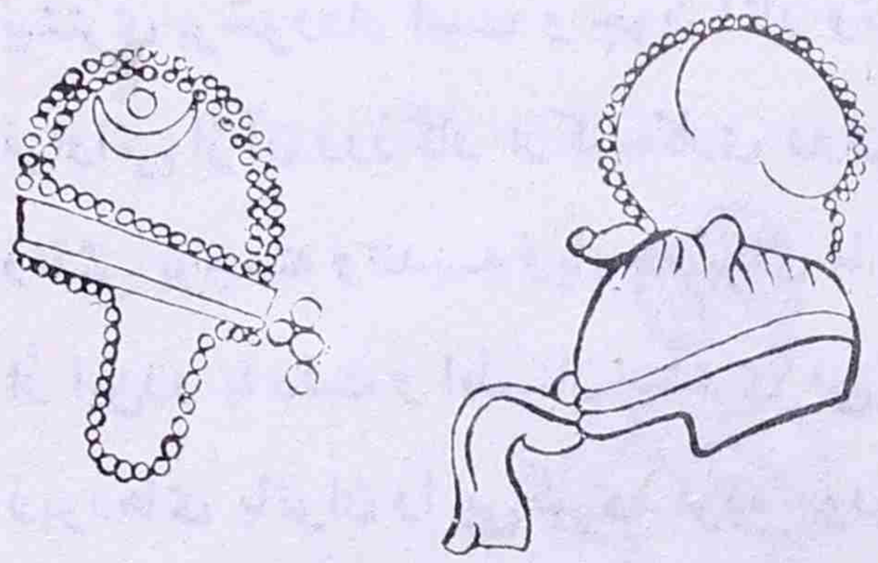
مردان ساسانی شنلهای پر چین از روی قبا بر دوش خود می‌انداختند و گاه برای تزیین سینهٔ لباس ازتسمه‌های پهن چرمی یا فلزی جواهرنشان که از روی دوشها به‌وسط سینه می‌آمد و بعد به وسیلهٔ نوار دیگری درجلو وپشت محکم می‌شد، استفاده می‌کردند.

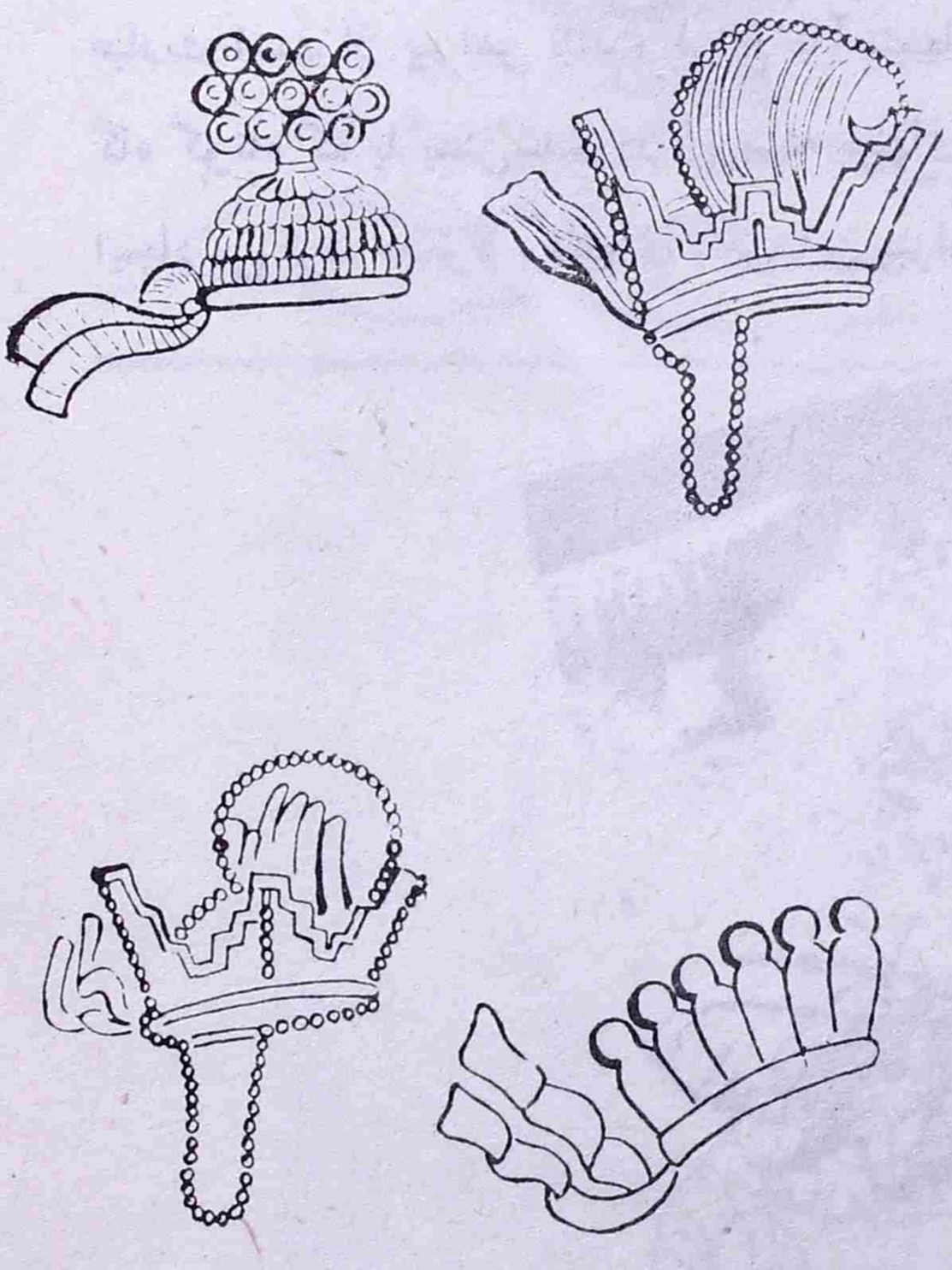
گذاشتن کلاههای بلند ونمدین گوناگون و داشتن موهای بلند ومجعد وآویختن گوشواره و داشتن ریشهای بلند که گاه با جواهرات تزیین می‌شد از خصوصیات آرایش مردهای این زمان است.

کفشهای مردانهٔ ساسانی بر دونوع است، یکی موزه یا چکمه‌های مخصوص سواری که ساقه‌های آنها در بالا بزرگتر شده با چرم‌دوزیها و دست‌دوزیهای

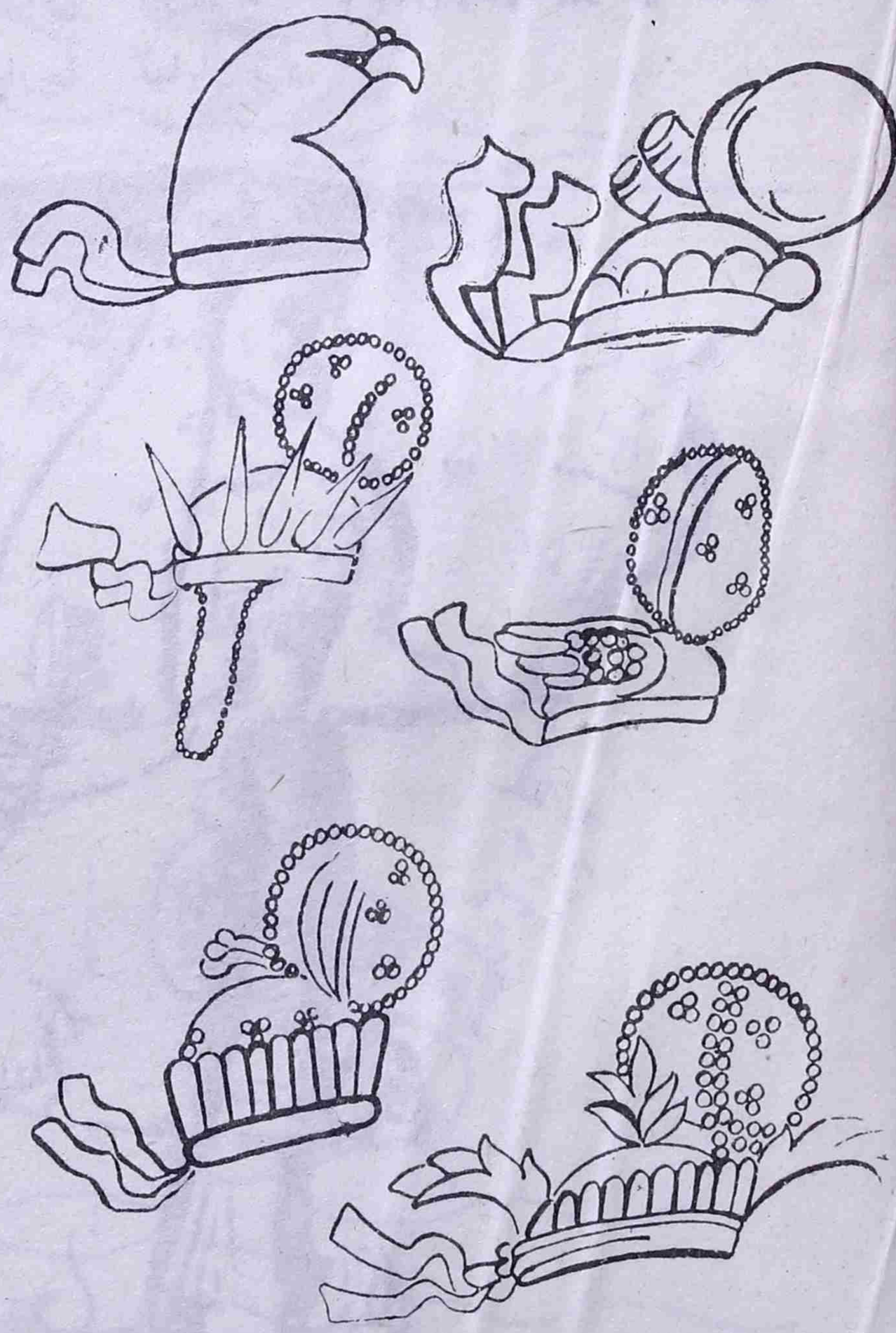
رنگین تزیین می‌گردید ودیگر کفشهای ساقه‌کوتاه که دارای چاك و بند و تزییناتی روی کفش بود.

گذشته از تنوعی که در کلاههای نمدین این دوره مشاهده می‌شود، شاهان ساسانی هر کدام تاجی مخصوص به‌خود داشت و این تاجها با کنگره‌ها و کرهٔ آسمانی و ماه وستاره و خورشید وبالهای شاهین وبا نگینها و مرواریدهای زیبا تزیین می‌شد و هریك از شاهان ساسانی را از روی‌تاجی که‌به سردارد می‌توان شناخت.





شکل ۴۰ـ از راست: شاپور اول، شاپور اول، شاپور اول، اردشیر اول، اردشیر اول، اردشیر اول.



شکل ۴۱ـ از راست: هرمز اول، بهرام دوم، نرسی، فیروز پسر اردشیر، بهرام اول، بهرام سوم.

لباس زنان

پوشاك زنان ایرانی نیـز در ایـن زمان از تنوع بیشتری برخوردار است و چون آثار ونمونه‌های نسبتاً فراوانی ازآن روزگار ازکنده‌کاری روی فلز وموزائیك ونقش برجسته وتندیسه وپارچه برای ما بازمانده است. از این‌رو با دقت و اطمینان بیشتری می‌توان پوشاك و زیورهای بانوان را پی‌گیری کرده مورد پژوهش قرار داد.

گونه‌ای از جامهٔ زنان این عهدمانند دوران پیش، عبارت است از پیراهن بلند و فراخ باآستینهای‌بلند و گاه کوتاه که با بستن‌بندی در زیرسینه چینهای‌فراوانی ایجاد می‌کرد. معمولا برانتهای دامن این پیراهن‌پارچهٔ پرچین افزوده می‌شد کـه آن را از پیراهنهای ساده و بلند پارتی جـدا می‌ساخت. از روی پیراهـن شالها یـا روسریهایی بردوش وروی بازوان خـود مـی‌انداختند که وقار وزیبایی بیشتری به‌پوشاك مـی‌بخشید و گاه ا آن به‌صورت چادر نیز استفاده می‌کردند.

گاه ازروی پیراهن بلند، دامن مضاعفی بـاچینها و زایده‌های شال مـانند که به‌بالای دامـن دوخته شد بود می‌پوشیدند و زایده‌ها را در خم بازوان خود می انداختند تا دامن دوم را بالاتـر از دامن پیراهـن نگا دارد. این‌گونه دامن، پوشاك ویژهٔ بانوان عهد ساسانی است و از پارچه‌های نازك و بدن‌نما دوخته می‌شد، ا این‌رو رنگ و نقش پارچهٔ پیراهن زیرین از پشت آ نمایان بود.



شکل ۴۲ـ ظرف سیمین بانقش بانوی‌ساسانی. موزهٔ ارمیتاژ.

گونهٔ دیگر از پوشش بانوان پیراهنی است با
ی چاکدار که بلندی آن تا میانهٔ ساق پا می‌رسیده
ن و چاکها که حاشیه‌دوزی می‌شده دامن را در دور
به چندین ترك تقسیم می‌کرده است. با این دامن
شلواری که مانند شلوار مردانه است می‌پوشیده‌اند و
نمونهٔ این‌گونه پیراهن زنان را برروی ظرفهای‌سیمین
ساسانی می‌توان دید.



شکل ۴۳- زنان ساسانی با دامنهای ترك‌ترك. جام سیمین
ساسانی.



شکل ۴۴- نقش دو زن از روی جام سیمین ساسانی.

دراین دوره زنان بالاپوشی نیز از روی جامه‌های خودمی‌پوشیده‌اندکه بهترین نمونهٔ آن را درطاق‌بستان بردوش نقش برجستهٔ «آناهیتا» می‌توان مشاهده کرد.

در دورهٔ ساسانی پارچه‌بافی پیشرفت بسیارکرده بود وانواع پارچه‌ها و بافته‌های ابریشمین و پشمی و کتانی‌وپنبه‌ای باطرحهاونقشها و رنگهای زیبا درمناطق مختلف کشور بافته می‌شد که خواهان بسیار داشت و

حتی بسیاری از کشورهای آن زمان که خود
بافندگی سابقه‌ای داشتند دربافت پارچه‌های خود
طرحهای پارچه‌های ساسانی تقلید و اقتباس می‌کردند
خوشبختانه هنوز قطعاتی از این پارچه‌ها درموزه‌ها
خزانه‌های کلیساهای اروپا یافت می‌شود که ما را
طرح و رنگ پارچه‌های پوشاك بانوان عهد ساسا
بیشتر و بهتر آشنا می‌سازد.



شکل ۴۵ - نمونه‌ای از طرح پارچه‌های ثوران ساسانی

۱۳۶۷-۱۰۷۸۷

اسکن جلد	✓
ثبت شناسنامه	
برش کتاب	
اسکن متن	
Folder	
PDF	
توضیح:	

قیمت در تمام کشور ۶۰ ریال

۱۳۶۷